



۱۲۵۶۷

[illegible]

۱۲۳
 ۳۷۱۳
 ۷۸، ۲، ۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَى مُحَمَّدٍ
 أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ نَظَرُ بَابِكَ هَذَا مَدِيدِي عَدَدِ
 كَثِيرٍ مِنْ مَوْضِعِينَ فَقَلِيدِينَ خَصَرْتُمْ سَبْطًا أَجَدًا لِسُلَا
 وَالْمُسْلِمِينَ جَامِعِ الْمُعْقُولِ وَالْمَقُولِ حَاوِيِ الْفُرُوعِ
 وَالْأَصُولِ بَلْ يَنْبَغِي أَنْ يُقَالَ أَنْتَ مُحْكَمُ الْعُلُومِ
 الْعَقْلِيَّةِ وَالشَّرْعِيَّةِ وَمَعْدَنُ الْأَسْرَارِ النَّبَوِيَّةِ وَالْوَحْيِيَّةِ
 أَيْتُ اللَّهِ الْعَظِيمِ أَقَايِ أَمِيرِ مُحَمَّدٍ عَلَى أَصْفَهَا فِي الْأَصْلِ
 طَهْرَانِي الْمُسْكَنِ الْمَعْرُوفِ بِأَقَايِ شَاكَا أَيْتُكَ دَارِ ظِلِّكَ
 الْعَاخِرِ أَهْلِي مِينَ مَوْئِدِكَ مَدِينَةِ الْعَمَلِ بِطَبِيعِ فَرْأِي خَوِي
 مَرْفُوعِي فَايِدِكَ لَكِنْ بَوَاسِطَةِ مَوَاضِعِ وَعَوَائِدِي خَيْرِ مَبَاقِي أَنَا أَيْتُكَ
 بِحَقِّكَ عَاكِفِ الْأَخَوَاتِ مَوْئِدِي مَوْئِدِكَ مَقْدَارِي مَوْئِدِي مَوْئِدِي
 مُسْتَقِلِّ شَيْءٍ بَوَاسِطَةِ مَبَاقِي أَنَا شَيْءٌ بَاقِي مَوْئِدِي اللَّهُ
 تَعَالَى مَوْقِعِ خَوْدِ مَجَازِي خَوْدِ
 مَوْئِدِي

۱۲۱۵۸
 ۱۲۱۵۸

بسم الله الرحمن الرحيم
تأليف آية الله تعالى
مفتي دارالافتاء
علاء الدين محمد بن عبد الله



عمل بمقتضى مفتاح السعادات
فرمود علی الشاه آبادی غفر عنه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله
الطاهرين ولعن الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين
كتاب الاجتهاد والتقليد (۱) اجتهاد عبارت است از دانستن
احکام شرعیة از دلیل و تقلید دانستن آفتاب قول مجتهد
(۲) اجتهاد در اصول دین واجب عینی است و در فروع دین
واجب کفائیست (۳) کسیکه نمیتواند اقامه ادله مخصوصه بخابد
مقتدا استخوانه عامی محض بوده باشد یا بهره از علم داشته باشد
(۴) مجتهد است بر عبادی رای کسیکه دارای هشت شرط باشد
بلوغ و عقل و ذکوره و ایمان و عدل و طهارت و مولود و حیوان و انبیا

در طهارت ناست

(۳)

(۱) تقیید بدان است جایز نیست بی اعتبار بر تقلید معتبران است
(۲) تقلید ما علم در صورت علم خلاف در فتوی است (۷) علم کسی
میباشد که بهتر بتواند احکام را از ادله شرعیة بفهمد (۸) ثابت
میشود اجتهاد بعلم و شهادت دو عدل از اهل نبیره و از اخصان
بدقه نظر و کشف نکات زائد که میتوان اطمینان باعلیت مجتهد
حاصل نمود بلکه احتمال اعلیت که اختصاص با احدی داشته باشد
موجب تقدم است (۹) عدالت عبارتست از قوه راسخه بر فعل
واجبات و ترک محرمات (۱۰) حسن ظن هر عبارتست از کتاب
و ابیات و ترک محرمات و احراز آن کافیهست در ترتیب آثار عدالت
تعبدا و لو مورث مظنه بذاتش قوه راسخه هم نشود (۱۱) عمل
جاهل قاصر هرگاه مطابق رای مجتهد حی علم شود صحیح است
(۱۲) عمل جاهل مقصر در صورتیکه بقصد قربت واقع شود با مطلقا
مذکوره صحیح است (۱۳) در صورت فقدان هر یک از شرایط پنج
آن قصورا و تقصیر احکام آن مثل جاهل قاصر و مقصر است یعنی
در صورتیکه مطابق با رای شخص جامع شرایط واقع شد با
قصود قربت صحیح است **فی الطهارة کتاب لمیال**
(۱) آب در حال جوشیدن از زمین بملاقات نجاست نجس نشود

در طهارت است

(ع)

مطلقا مکر تغییر کند و نیک یا بویا طمئین (۴) آب متصل عماده
جوشش چه در آن باشد چه ایستاده مثل چشمه و چاه در هر حال
چه بمقدار که باشد یا نه نجس نمیشود مگر تغییر (۵) در تابع و
متصل بتبع تغییر موجب نجاست همان منتهی است حتی اینکه
بعد از متغیر است که منشأ اتصال عماده همان آب متغیر باشد
نجس نشود اگر چه کمتر از آن باشد (۶) آب باران در حال غرور و آمدن
و آب قلیلی که مورد نزول باران است چه جاری باشد از قنات و آن یا
نجس نمیشود مگر تغییر خاصی (۷) آبهای که در حوضهای کوچک
حمام که بنوسط سوراخی متصل بخزین است نجس نمیشود مگر
تغییر یا اگر بتجمع احتیاطا (۸) آبهای که در حوضهای کوچک
غیر حمام مثل آبشار یا آببار که بنوسط شیر آب یا تبار متصل باشد
و مجموع آب تبار و تغییر و حوض بقدر که گویا نجس نشود مگر
تغییر و در صورت تغییر اگر متساوی السطوح است از تمام اجتناب
کند و اگر متساوی نیست از حوض ساقط پیدا چنانکه در تغییر
و نه تبار و در صورتیکه مجموع بیشتر از آن باشد همان متغیر نجس
شود در صورتیکه باقی که باشد و هرگاه آب تبار خصوصا اگر با
نجاست مخصوص متغیر است مگر نه غیر متغیر یا اتصال (۹) آب

در طهارت است

۵

ایستاده در مثل حوض و ظرف اگر بمقدار که باشد نجس نشود
و بی اگر متغیر شود نجس گردد بنامه اگر چه بعضی از فقهاء گفته اند که
کمتر از آن باشد بملاقات نجاست نجس نشود علی الاحوط و بنا
امتناع نجس علی الاقوی (۱۰) اگر چه نجس نشود بملاقات نجاست
تغییر مطابق و از ده وجبه ربع و جاست نیز به اینست
وجبه در شدت نیز به سی و چهار وجبه و سی و شش و نیم وجبه
و شدت نیز به اجمال دو وجبه هفت ثمن و جاست نیز مقدار
مناوینت تقریبا اگر وزن که یکصد و بیست و هشت من نیز
الابین مثقال است (۱۱) تطهیر آب نجس بعد از زوال تغییر اتصال
یکی از ابهای سابق است اگر چه فایده حاصل نشود (۱۲) آب چاه
اگر چه نجس نشود مگر خصوص متغیر از آن بی تطهیرش بعد از زوال
تغییر نفس اتصال عماده است لکن مستحب است کشیدن من و حاد هک
بصر ملاقات (۱۳) آب بخورده حیوانات یا مستعمل آنها در طهارت
نجاست تابع حیوان است پس سوسک و حور و کافور نجس است و در میان
یا که (۱۴) آب شرده شد از اجسام یا مخلوط شد با آنها کلام بدین بیان است
نشود مثل آب ناز و آب گوشت و شیر و قند در طهارت و نجاست
تابع از اینها است هرگاه پاک باشد رافع حدث و جاست نیست
و ملاقات نجاست نجس شود اگر چه گویا باشد (۱۵) ابی که استعمال

در لذت غیر نجاست شود نجس است چه تغییر کرده باشد یا نه و
 استعمال در غسل مطهره بهتر از نجاست است ایست که استعمال در
 رفع حدث اصغر شود پاکست و زافع حدث و نجس خواهد بود و
 استعمال در حدث اکبر پاک و مطهر از نجس و وضو و غسل با آن بکثر
 علی الاحوط (۵) آب استنجاء پاکست به شرط عدم تجاوز از شصت
 و عدم تغییر آب و عدم اجتماع با عین نجاست در محلی پس اگر در حال فرو
 آمدن آب و نجاست از یکدیگر جدا شوند بلباس یا بدن ترشح کند
 پاکست (۶) غسله حمام پاکست مگر با علم بر نجاست غیر نجاست
 (۷) آب نجس را در حدث و نجس نمیتوان استعمال نمود و اشامیدنش
 حرامست کرد در حال ضرورت که در اینجا بمقدار رفع اضطرار
 مباح است و همچنین است سایر نجاسات و منجسات

(کتاب الوضوء)

(۱) موجبات وضوء تنهایی ده چیز است بول و رطوبت
 مستبیهان پیش از استبراء و غایب خارج از محل معناد چه
 چه طبیعی باشد یا عرضی حتی قلیل اگر چه همراه کرم یا ریل
 یا هست بهر ذرات و هم چنین ریح موسوفسوه و ضرطه و الا
 فلا نوم غالب بر چشم و گوش و بهوشی و دیوانگی و مستی و

استحاضه قلیل (۲) موجبات غسل از جنابت و حیض و نفاس و
 استحاضه و مس میت ناقض وضو و موجب استنجاء مگر جنابت که
 موجب وضوء نشود (۳) دوی قبل و پشت بآن در حال بول و قائط
 حرامست و بهتر از آن استقبال و امسند یا راسته رجال تطهیر (۴)
 واجبست پوشانیدن دو عورت خود را از ناظر محرم مگر از زوج
 مملو که و طفل متبر و هم چنین زوج و طفل غیر متبر نسبت بزن (۵)
 واجبست برای غل مشروط بطهارت شستن مخرج بول یا بورد
 مخرج غائط بجز استنجاء با آب و سه عدد جسم طاهر قانع در
 صورت عدم تعلق و الا منحصر است با آب در خصوص اطراف در
 صورت نداشتن آب بقدر کافی واجبست بر طرف نمودن عین نجاست
 با آب شامه گان از خصوص بر و مطهر انداختن از اطراف (۶)
 حرامست بر دست و عظمه را استنجاء و نیز حرامست استعمال محرقا
 در صورتیکه موجب ارشاد نشود ولی بهر سه طهارت حاصل
 شود (۷) در وضوء هفت چیز لازمست اول نیت از بجای آوردن
 عمل است بقصد پرستش و شایسته خداوند تعالی دوم شستن
 صورت از دستگاموی سر تا آخر قریب اندازه که فرا گیرد پهنای آنرا
 دو انگشت سطحی ایهاه بطوریکه از بالا بپایین شسته شود سوم

شستن دو دست جمع دو استخوان باز و و ذراع تا سیر انگشتان
یا مقدم داشتن دست استرا بردست چپ چهارم مسح بشود جلو
سریا موخودان بر طویب وضو بمقدار یک اسم مسح بران واقع شود
مقبلا و مدبرا پنجم مسح بشود و پای از سر یک انگشتان تا برآمد
روی پای احوط تا کوبی بعد از آنست بمقدار مثنی بر طویب
وضو با قدم پای راست ششم تریب بهین قسم که ذکر شد هفتم
مواکات قسمیکه عضو بعد از پیش از خشکیدن اعضا سابقه
در هوای معتدل و مزاج معتدل بشود (۸) وضو خود شرعاً
است برای عملی که از پیشتر قصد شود بلکه بعد از آن هر چه بکند
مشرط بطهارت نشستن میتواند بجای آورد مگر در وضو حائض
و جنب و نساء (۹) مضمضه و استنشاق مستحب است واجب
نیست (۱۰) استعانت در مقلتها وضو مکرر و هفت بار وضو دادن
جائز نیست مگر در صورت اضطرار (۱۱) جایز نیست برای محدث تر
کتابت قرآن و اسماء الله تعالی و نیز اسماء پیغمبر و ائمه علیهم السلام
علی الاحوط (۱۲) در بین وضوء هرگاه شک کند و افعال نباید
ایشان کند بشکوک و ما بعد از آن و هرگاه فارغ شده باشد از وضوء
اعتباری بشک او نمیشود (۱۳) هرگاه شک کند در مسح پائین

یقین فراغ باید مسح را بجای آورد (۱۴) هرگاه یقین نداشت باشد
بطهارت و شک کند در عرض حد محکوم بطهارت نشستن هرگاه
یقین داشته باشد بحدث و شک کند در عرض طهارت محکوم
بحدث است هرگاه یقین بهر دو داشته باشد یا شک در نفی و جفا
نظیر نماید

کتاب الغسل (۱) غسل

واجب شود بشستن سبب جنابت و حیض و نفاس و استحاضه
و مترقی و صوت (۲) غسل عیناً است از شستن تمام بدن و آن
بدون نحو حاصل شود یکی تریبی دیگری ارتعاشی (۳) غسل کردن
ابتداء نمودن بشستن سر و گردن است بعد طرف راست بدن
و بعد طرف چپ بدن (۴) ناف و عورت را که عبارت از قبل و دبر
و بیضتان است بعد از شستن طرف راست بقصد مافی علم
بشود یعنی نه قصد استقلال نماید و نه قصد تبعیت و نه قصد
تصیف (۵) هرگاه در وسط غسل محدث شود بحدث اصغر
غسل را اعاده نماید بقصد مافی الذمه و علم الله چه تمام غسل
باشد یا اتمام از و در غسل جنابت در حالت مذکوره وضو نیست
احتیاطاً **کتاب الجنابة (۱) جنابت بانزال**
آب جمد و موی و عینی است یا جماع در فرج قبل و بعد بر روی

باشد مقدار خنکاه (۲) و اگر است بر جنب چها چیز اول خوانند
سور عتر آثم کلا و بعضا و انها جهاسوره اندا که نزل و حه
فصلت و اقرا و التجم دوم سر کتاب قران و اسماء الله تعالی و
بیر اسماء انبیاء و ائمه علیهم السلام اخیاطا سوره در نیک در میان
ولی عبود و انها جایز است مکرر در مسجد الحرام و مسجد مدینه
که دخول و انها حرام است چها چیز برادر مسجد گذاردن و لوازم
خارج مسجد باشد و جایز است برداشتن چیزی از مسجد و لو بخت
در مسجد **کتاب الحيض** (۱) حیض خونیست
غلظت سیار نیک که دارای سوزش و گرمی است غالبا (۲) خونیکه
قبل از شمال دیده میشود حیض نخواهد بود (۳) خون بعد از
شصت سال هلالی در فرشته و پنج سال هلالی در غیر فرشته
که سن یا سن است حیض نخواهد مکرر در صورت قطع بحیضت (۴)
خون حیض کمتر از سه روز و زیاد تر از ده روز نشود حکما نه واقعا
و ما بین این دو حد مختلفند بحسب عادت (۵) اگر خون از عادت
تجاوز نمود ثابده روز و قطع شده باشد تمامش حیض است هر چند
کم و بچونک باشد هرگاه خون از ده روز تجاوز نمود صاحب
عادت عدله باید مقدار عادت خود را حیض قرار دهد و زیاد

برائت استیحااضه و اگر عادت عادتی ندارد چه مضطرب باشد که عادت
خود را فراموش کرده باشد یا عادت بی برای او مقررنشده باشد یا
آنکه خون باشد یا او باشد یا باید یا ممکنه خون بصفتان حیض است حیض
قرار دهد بشرط عدم تجاوز از ده عشره و سابقا استیحااضه هر چند
حکم صاج خون مستمر که از استیحااضه گویند اگر صاج خون
متجاوز و مستمر دارای عادت و تمیز نباشد پس حیض است باید بدو جمع
کنند بعد از عادت و خواهر خود و در صورت فقدان یا عکس العمل بحال
انها با اختلاف محتر است که در هر ماه هفت روز حیض قرار دهد
و بقیه را استیحااضه و یا آنکه در ماه اول سه روز و در ماه بعد
دو روزا مضطرب بعد از فقدان تمیز یا بدو جمع با نام نماید و ادوار
یعنی هر ماه هفت روز یا ماه اول سه روز و ماه دوم سه روز

کتاب الاستیحااضه

(۱) استیحااضه غالبا خون نیست رقیق و زرد و بعد از ایام حیض و
نفاس بعد از زمان یا سن بلکه قبل از بلوغ دیده شود (۲) استیحااضه
بر سه قسم است خلیل و آن در صورتیست که اگر نبیه گذارد شود
در مخرج خون دوی الزا الوده نماید و داخل نبیه نشود و متوسطه
آنست که نبیه را فرو گیرد و خارج نشود و کثیره بواسطه زیادتی خون

از نوبه تجاوز کند و بکهنه برسد (۱) هر سه قسم باید باین نماز
وقت بفرموده نماز را تمام نماید و خروج را بشویند تغییر نوبه دهند
برای هر نمازی وضو سازند و متوسط علاوه برای نماز صبح باید
غسل کنند تغییر نکنند ده گدگش علاوه برای نماز ظهر و عصر
و برای نماز مغرب و عشاء غسل دیگر بجای آورد (۲) مستحاضه
بعد از بجای آوردن اعمال مذکوره بحسب مراتب مذکوره مانند
ظاهر است در جمیع احکام (کتاب الیقاس) نفاس حقیقی
که در حال ولادت یا بعد از آن دیده میشود و حدی برای آن
نسبت بطرف آخر نیست و در طرف اکثر ثاده روز است اگر برون
قطع شود و اگر برده قطع نشد و تجاوز نمود باید مقدار اتمام
عادت حیض و نفاس قرار دهد و مابقی استحاضه بلکه
در این صورت و صورت نداشتن عادت نماز ازاده روز را تا
همچون روز اخوط جمع بین زن و نفاس و عمل مستحاضه من
و بعد از انقضاء هجده روز خون محکوم باستحاضه است و احکام
نفاس مانند احکام حیض است مطلقا

کتاب غسل الاموات

(۱) حال سوگواری الله تعالی که احضارش می نمایند واجب است

که روح آن بطرف آسمان و پشتش بر زمین و دو کف پایش مقابل
قبل باشد (۲) و اجبت غسل دادن جسد میت و در صورت
فقدان جسد غسل نموده داشت و همچنین جنوط و قطعان
کفن مانند اشخاص که خورد شوند پس آنها را در پارچه پوشانند
و نماز بر آنها کرده دفن نمایند (۳) و اجبت میت ایستادن
نظیر نمون اول آب مخلوط با سکنه بحدیکه مضاف شود و
آب مختلط بکافور نه بحد اضافه موم آب خالص (۴) و اجبت
هفت موضع بپوشیدن و اسم نمایند بکافور و اینرا جنوط گویند (۵)
و اجبت کفن کردن میت در سه جامه اگر داشته باشد که آن یک
و پیراهن سر قاسری است سایر امور نسبت بزن و مرد متحجب
(۶) کفن میت از اصل فالس قبل از دیون و وصایا اگر چه مستغرق
نر که باشد کفن زوج بدائم بر شوهر است اگر چه دارا باشد
(۷) و اجبت نماز کردن میت و ان عبارتست از پنج تکبیر که بعد
از تکبیر اول شهادتین گفته شود و کفایت میکند کفن آشفه
اِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ بَعْدَ ذَلِكَ تَكْبِيرُ
صَلَوَاتُ بَعْدَ ذَلِكَ وَ أَلُو كَفَنَهُ شَدِيدًا وَ كَفَانَهُ بِمَكْنَدِ كَفَنٍ اللَّهُمَّ
صَلِّ مُحَمَّدًا وَ آلَهُ وَ بَعْدَ ذَلِكَ تَكْبِيرُ سُبُّهُ غَائِبًا بَرَاءً مِّنْهُ وَ مَوْثِقًا

میت مقتول که نافه خلیطین باشد بعد از اتمام اغلا (۵) متر
 نمودن قطعه استخوان جدا شده از حی یا میت یا گوشت جدا شده
 از آنها موجب غسل متر نیست و بی نیت یا چر در صورت ملاقات
 بر طوبی باید بشوید چیزی را که ملاقات کرده از دست یا غیره اما
 قطعه مشتمل بر هود و موجب غسل است همچنین است استخوان
 سینه میت که غسل داده شده باشد چنانچه مجموع استخوان میت
 که دارای هیئت انصائیه باشد که صدق متر میکند موجب غسل
 خواهد شد (۶) شهید مقتول قبل از قتل اندک غسل اندیش
 متر از موجب چیزی نیست بخلاف میت که متر از موجب غسل
 (۷) بدن مقتول بعد از اغسال ثلثه پاک است قبل از نجس ولو آنکه
 بعضی از اغسال زاده باشند همچنین میتی که علی الاحوط (۸)
 واجبست بکسبک عذر آنکه کرده نماز کسوف و خسوف و از اجزای
 تمام قرص آنها که در موقع قضاء نماز آن غسل نماید نماز جای
 آورد و احوط نیز وضو است **کتاب النیم** (۱)
 نیم عبارتن است استعمال خاک و نمخوان بجای وضو و غسل بپای
 صورت که دو کف دود است را با هم بکوبید و بر آن و بعد از دستک
 موی بر منال د ثابا و بپای از طرف بالا بپایین بکوبید که تمام پیشانی

و همچنین و همچنین نافه اگر د و لو آنکه قطعه قطعه می کند و بعد از
 آن که دست چپ بر پشت است و دست راست بر پشت است و دست
 دست چپ را در دست راست است و دست راست را در دست چپ است و دست
 بر زمین پیشانی و د و دست راست را باید که کفایت میکند اگر احوط بعد
 از آن دو کف دست را بکوبید یک بر زمین و یک بر زمین و دست چپ و کفایت
 میکند این نیت در بدل غسل و وضو مطلقا و در نیت مذکور و
 یا قصد بدلتان وضو یا غسل (۲) موجبات نیم شش چیز است اول
 فقدان آب و دوم ضیق وقت برای طهارتانی نیم بعد از استعمال از جهت
 مرضی سر و فلان داشتن د و در میان و نمخوان چهار خوف عطر
 خور و انسان مسلم دیگر یا حیوان مخمری بلکه کافر در صورت احتیاج
 نیم تصور در تحصیل آب بحسب عرض اقال یا تحمل است یا غیر آن ششم
 کفایت نکردن آب برای طهارتین که در این صورت طهر نجاست از
 بدن و غیره کند بجای وضو یا غسل نیم نماید (۳) در صورت فقدان و احتیاج
 و حدان در هر طرف واجب است طلب نمودن در زمین هموار یا نند
 دو تیر بر تیر در زمین هموار یا نندازه بکثرت بر تیر (۴) نیم باید بجا
 خالص باشد یا بر زمین اگر چه سنگ یا رمل یا گچ و اهل قبل از بخش آنها
 و اگر ممکن نشد بجا بعد از جمع آن و اگر ممکن نشد بکلیت نیم نماید همیشه

بعد از ضرورت است خود را پاک کند و بکشد دست مسح نماید (۷) و تمام
نوافض طهارت ناقض قیّم است علاوه بر آنها رفع اعتذار موجب
تیر شکسته قیّم میباشد اگر چه در اثناء عبادت بوده باشد
لکن بعد از این عبادت اگر عذر مرتفع شد عمل صحیح است اعاد
لازم نیست فصله هفتم در نجاسات (۸) هرگاه بعد از نیم اول حدث
شد عذر یا پسند یا بد همان قیّم را تا ایستاده اعاده کند مطلقا بدل از
غسل با وضوء (۹) قیّم قبل دخول وقت جایز نیست قیّم چیلین
در سعه وضوء یا امید رفع عذر و الا جایز است

کتاب النجاسات و المتنجسات

(۱) نجاسات مرده فوعند اول وقت و بول و غائط از حیوان غیر
ماکول اللحم که صاحب خون جهنده بوده باشد پس اگر حیوان را
کشتن باشد یا گوشتش جلانی باشد یا صاحب خون جهنده
نباشد بول و خروش پاک شود و پرند های غیر ماکول احوط
اجتناب است ستم و چهار مر و نیم خون و منی و مینه از حیوان حلال
خون جهنده بر خون و منی و مینه ماهر و حیوان پاکست ششم
و هفتم و هشتم سنگ و خول و کافر قیّم و دم ققاع و هر مسکر
مابع بالاصل (۲) جایز نیست نماز کردن با عرق جنب از خواب و

پاکست (۳) واجب است اجتناب از نجاست در نماز و بدین و لباس
و حمل آن بلکه حمل متنجس و نماز مبطل است با بداعاده کند در
صورت علم او قضا و هم چنین در صورت نسیان و در صورت جهل
اعاده لازم نیست مطلقا (۴) محقوب است با خون غیر از حیوان حلال
و استنجاء و خون نجس المین که کمر از مقدار کودی که در دست
نماز کردن و هم چنین با خون قروح و جرح مادامیکه بر حاصل
نشد و هم چنین است نماز کردن در لباسها که سار و ریش نشود
مثلا حوزاب و کلاه و دستکش و کمر و کمر بند و مثال آنها و هم چنین
جایز است نماز کردن در عقیقه نیمه کوچک که حصار و بکند شسته
در لباس نجس بولها طفل بشرط آنکه شبانه روز بکوبند و بید
(۵) موضع نجاست و لباس مصلی اگر معلوم نباشد تا اثر نماید
بشود و اگر لباس نجس شسته شود حد همان بشود اگر ممکن نشود
در هر یک نماز می بخواند اگر لباسش منحصرا لباس نجس بوده باشد
و ممکن از نظیر بپوشد و نماز کند یکی یا است از نجس یکی عریانادر
صورت ممکن و اگر بواسطه سر یا یا ضیق وقت ممکن نشد گفتن میکند
بن نماز یا لباس نجس کتاب الطهرات

اول باب باقی آمده و اثاب در صورتیکه نجس نکند نجاستی را که

عن ندائنه نسبت با شپا غیر منقوله و اما در منقول باید باب
شسته شود حتی حصیر و بوریا ستوم زمین که کف پای کفش را
پاک میکند بزوال عین (۴) خاکست نسبت بنظر فیه که سلاز
آن آب خورده باشد که اول تقصیر میکند بعد باب شسته شود
و احتیاطا دو مرتبه بشویند و دخول نیز احتیاطا تقصیر نمایند
و بعد باب بشویند (۵) تعداد و فشار لازم نیست بلکه کفایت
میکند بعد از زوال عین نجاسته و غیره و لوغ کلبه خنجر که
بگرنه باب بشویند اگر چه باب فلیل بوده باشد

کتاب الصلوة

(۱) نماز واجب است اول نمازهای پنجگانه بوقت ظهر و عصر
و مغرب و عشاء و صبح بوده باشد در ظهر جمعه و عید و عید
بین نماز ظهر و نماز جمعه یا شرايطش (۲ و ۳ و ۴) نماز جمعه عید
فطر و عید قربان که در زمان ظهور واجب است و در غیر
زمان حضور عیدین مستحب است و جمعه واجب تحبیر است
(۵) و ۶ و ۷ نماز کسوف و خسوف و زلزله و آبان سماوی و
(۸) نماز طواف (۹) نماز میت است (۱۰) نمازهای مستحبیه
و عمدۀ آنها ده است اول نوافل و ثبیه هشت رکعت قبل از نماز

ظهر و هشت رکعت قبل از نماز عصر و چهار رکعت بعد
از نماز مغرب و دو رکعت شسته بعد از نماز عشاء که از نماز
و ثبیه گویند و در حکم یک رکعت است هشت رکعت نماز شب و دو
رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز و نرو و دو رکعت نافله فجر است
دوم هزار رکعت نافله لیلالی شهر رمضان که ثانیست شبی
بیست رکعت است پس از آن تا آخر ماه هر شبی سه رکعت است
در شبها قدر و هر شبی یکصد رکعت است و نماز شب عید فطر
که دو رکعت و رکعت اول هزار ستون و چود و دو رکعت ثبیه
(۴) نماز عید غدیر که هجده رکعت است و در رکعت است
بعد از حمد ده مرتبه توحید ده مرتبه آیه الکرسی ده مرتبه قدر
(۵) نماز استسقاء در موقع قنن باران بلکه در موقع قنن باران
و انهار جائز است و آن دو رکعت است مثل نماز عید فطر و قربان
و بجماعت خوانده میشود یا دو خطبه بعد از نماز و فراغ از یکصد
تکبیر اما ما و ما مومنا بلمان حال استقبال و بعد یکصد مرتبه
تسبیح معابا انحراف امام بطرف یمن و بعد یکصد مرتبه تسبیح
معابا انحراف امام بطرف شمال و بعد یکصد مرتبه تسبیح معابا
توجه امام بجانب مومنین و مستحب است قبل از بیرون رفتن

در نماز است

برای نماز روز مردم روزی یکبار روز و شب
 بیرون روند و جدا کنند یک چهار از نماز خود و نماز استغفار
 استغفار آن دو رکعت است بعد از حمد سوره قبل از رکوع پانزده مرتبه
 استغفار الله و در رکوع ده مرتبه و بعد از رکوع ده مرتبه و بعد
 اولی ده مرتبه و بین التمجیدین ده مرتبه و بعد از سجده انجوده ده مرتبه
 و بعد التمجیدین ده مرتبه و همچنین است که در تمام و همیشه و در هر
 (۷) نماز استغفار و آن دو رکعت است و هر دو رکعت با یکدیگر شریف
 بیا که بعد و بیا که تسبیحین و یکصد مرتبه تکرار کند و بعد از
 نماز غای فرج را یعنی اللهم عظم البلاء الخ بخواند همین است
 صلوة الخیر (۸) نماز امیر المؤمنین و آن چهار رکعت است یکصد
 بعد از حمد و هر رکعت پنجاه مرتبه توحید (۹) نماز حضرت زهراء
 دو رکعت است و رکعت اولی بعد از حمد یکصد مرتبه قل و ذکر رکعت
 ثانیه بعد از حمد یکصد مرتبه توحید (۱۰) نماز جعفر طیار و آن چهار
 رکعت است و رکعت اولی بعد از حمد از ترکیت در ثانی بعد از حمد
 و العاد بای و در ثانی از احوال تضرع الله و در رابعه بعد از حمد قل
 هو الله و قبل از هر یک از رکعات پانزده مرتبه سبحان الله و الحمد
 لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در هر یک از حالات مشکاکه بکر

در اوقات نماز است

ده مرتبه بخواند در سجده انجوده بخواند سبحان من لم یزل
 و الوفا سبحان من تعطف بالمجد و تکرّم به سبحان من لا یغیر
 القبیح الا له سبحان من احضی کل شیء علیه سبحان ذی
 المین و النعم سبحان ذی القدره و الکرم اللهم انی اسئلك
 بمعافاة العز من عرشک و مشهی الرخیه من کائناتک و بانیتک
 الا عظم و کلاما لک الناقیه الی تمس صدقاً و عدلاً صلی علی محمد
 و اهل بینه و افعلی کذا و کذا و بجای کذا حاجان خود را بیا
 کند و اگر تبدیل کند تسبیح یا بحرف نداء چنان و مرویست

در اوقات

اول زوال آفتاب از خط نصف النهار و
 اختصاص نماز ظهر است ثلثمقدار چهار رکعت و بعد از آن ثلثمقدار
 چهار رکعت مغرب و ثلث مشترک است بین ظهر و عصر و مقدار
 چهار رکعت مغرب مختص نماز عصر است و اول مغرب غیب و ثلث
 حمره مشرقیه است اختصاص نماز مغرب او ثلث مقدار سه رکعت
 و بعد از آن ثلث چهار رکعت بنصف شب که حد فایین مغرب و طلوع
 فجر است آن است مشترک بین مغرب و عشاء است مقدار چهار
 رکعت بنصف شب مختص بشاء است و ثانی و ثلث مختص
 که عند انها بعد از نصف شب فر شود تا طلوع فجر صادق و ثلث

اذا بی هر دو نماز برای آنها یا قیسه و یا غیر این سبطا فلهذا وی
 الا عذار نماز را بخوانند بقصد فاقی الذمه بدون تعیین اداء و قضاء
 و از اول طلوع صبح صلات تا اول طلوع آفتاب وقت نماز صبح است
 و وقت نماز نافله ظهر از اول زوال است تا آنکه سایه هر شاخص
 از ابتدای سایه که بان ظهر معلوم شده بمقدار دو سببعها است
 شود و منجباست تا آخر نماز ظهر برای خواندن نافله اش تا بقضاء
 و بعد از گذشتن این مقدار بهتر آنست که نافله را بعد از ظهر بن قضا
 کند مگر آنکه بکرگشت از آن پیش از انقضاء وقت خوانده باشد پیش
 اینصورت هم نماید بلکه همیشه میتوانند نافله را پیش از نماز ظهر بخوانند
 مادامیکه وقت اخباری ظهر فوت نشود (۵) و وقت نافله عصر
 بعد از نماز ظهر است تا انقضاء چهار سببع شاخص فمورد کور
 بعد از انقضاء بهتر آنست که نافله را بعد از عصر قضا کند مگر در
 صورتیکه بکرگشت از آن بجای آورده باشد که میتوانند بقیه نماز هم
 بجای آورد بلکه همیشه میتوانند نافله را پیش از نماز عصر بجای آورد
 مادامیکه وقت اخباری نماز عصر فوت نشود (۶) و وقت نافله مغرب
 بعد از اداء نماز مغرب است تا هاب جمره مغربیه و بعد از انقضاء
 بهتر آنست که بعد از عشاء قضا کند اگر میتواند بجای آورد مادامیکه

وقت اخباری نماز عشاء فوت نشود (۷) و وقت نافله و نوبه بعد از
 نماز عشاء است هر وقت بجای آورده شود (۸) و وقت نافله شب از
 نصف شب است تا طلوع فجر شاف و در صورتیکه چهار رکعت از آن را
 بجای آورده باشد صبح شود بقیه را محققه بجای آورد و اگر بعد
 از نماز صبح قضا کند اگر کسی بترسد که نماز نافله شب را در وقتش
 نکند از جهت بیدار شدن یا محلم شدن یا غیر این میتوان پیش از نصف
 تقدیم نماید در روزان مابین تقدیم و قضاء افضل قضاء آن وقت
 نافله فجر از اول فجر تا زینب تا ظهور شفق بلکه تا پیش از نماز صبح
 مادامیکه وقت اخباری آن فوت نشود و الا قضا کند کسیکه نماز
 شب خواند بعد از فراغ از آن هر وقت بوده باشد و قبل از فجر کاتب
 میتوانند نافله فجر را بخوانند (۹) و اقل غیر از این سه زاد را وقت خرائض
 مادامیکه وقت آنها مضیق نشود میتوانند بخوانند بقصد رجاء عبودیت
 (۱۰) نماز قضاء در اوقات صلوات پیش از آنها میتوانند بخوانند مادامیکه
 وقت آنها تنگ نشده باشد (۱۱) تقدیم هر نمازی در اول وقت
 افضل است مگر برای مستقر و مستظرف جماعت و مستظرف برای اقطار بل
 تقدیمش قبل از وقت مضروب برای آنها و ناخبرش از آن وقت مضروب
في القبلة (۱۲) هیئت مقابل بلعین یا قبله گویند

بهمین مناسبت اطلاق شده بکعبه معظمه پس واجبست تحصیل
هیئت مقابل با عین کعبه در صورتی که بنا و قسوه آن در صورت فقدان
برای کسی که متمکن از مشاهده است و بر آن غیر متمکن اگر چه نزدیک
و باید تحصیل مقابل جهت آن کافست (۷) جهت کعبه عینا
از کنگنه اشخاص مختلف است پس اهل عراق منوط به پیشوایی که
رکن عراقی واقع است اهل یمن به رکن کنعانی و اهل مغرب
بیمت رکن مغربی و اهل شام بسمت رکن شامی و معصومه
ستاره جدی که در نزد یک قطب شمالی واقع است هرگاه پیش
شانه راست واقع شود برای اهل عراق آماره سمت رکن عراقی
مقرر فرموده اند (۸) مصلی در وسط کعبه به هر طریقی میتوان
نماز کند چنانچه مصلی در بام کعبه باید در تمام احوال نماز جزئی
از خانه در جلوی آن بوده باشد پس در حال سجده باید جلوی
مسجدش جزئی باشد (۹) در صورتیکه نتواند نشستن قبله نماید
باید در حال اختیار بجهت نماز کند و در صورت اضطرار
اگر چه از جهت تنگی وقت بوده باشد به هر جهتی میتواند نماز کند
(۱۰) واجبست تعیین قبله برای مصلی علما با آماره و هرگاه منعقد
شود یا منستر شود تحصیل علم با آماره مظنه قبله کافیست

و در صورت کشف خطاء اگر بین مغرب مشرق واقع شده اشکالی
ندارد و اگر مطابق نقطه مغرب باشد واقع شده اگر وقت باقی
آماره کند و اگر خلاف آن باشد باید واقع شده باید آماره کند
و لو قضا و همچنین است حکم فاسی و هر سه حالت بعد از کشف

فی اللباس

در واجبست پوشیدن عورت در حال نماز با لباس از زمین
بر وید و لو غیر منسوج باشد از پشم و صوف و کرک حیوانات ماکولی
الحم نه غیر ماکولی و از پوشش آنها باندک و اگر در جلوه باشد غیر
ماکولی اگر چه در باغی شوند جایز نیست در خود و سنجاب همچنین است
و کج محلوط جایز است بر پشم و کج الص برای غیر زن در حال
اختیار جایز نیست مگر چیزهایی که سائر عورت نشود و نماز در
مغصوب با علم باطل است و چیزی که روی نماز او میثاقند و ساق
نداشته بهتر است شرط طهارت لباس (۷) عورت
مرد قبل و بعد و بیخشان است در زن تمام بدن و سر و موهاست
و جایز است برای زن در حال نماز پوشیدن صورت بمقدار یک حد
وضو است همچنین کف دست و قدمین و احوط پوشیدن کف پا
در حال سجده و صحیح است استماع غیر مقصود و صبیغ مکه که با

سریان نماز کند (۳) در صورتیکه ممکن از سائو نباشد ولو با جاره
یا عاریه یا خیر یا کل و امثال آنها پیوشاند و نماز کند (۴) هرگاه هیچ
قسم ممکن نشد از سر و این است از ناظر محترم استاده نماز کند
با اشار برای رکوع و سجودش احتیاطا نماز دیگری هم بطور مختص
بجای آورد و در صورتیکه این از ناظر محترم نباشد کوفتانی انشا
کند برای نمازش و در صورتی که نشسته نماز کند و پیش از اشاره
نماید برای رکوع و سجود با ملاحظه سایر شرائط **فی المكان**
(۱) جایز است نماز کردن در هر مکانیکه مملوک یا ماذون در تصرف
باشد در جاییکه مقصود باشد با التفات رخا صلوٰه باطل است
و در حال جهل یا سبب ان اشکال ندارد (۲) طهارت مکان نماز
شرط نیست مگر نسبت بموضع جبهه و لی باید جاهای دیگر نجس
مسریه بین و لباس نداشته باشد (۳) مکر و هتک نماز در حجام و مابین
قبور و زمین ریخته زار و شوره زار و معابر و جاهای شتران و
خانهای موزن و میانه درها و میان خانه کعبه و خانهای مجوس
و آشکده و در مقابل در باب باز و انسان مواجداتش افروخته
و زادی ضحیان و سید آذات الصلا اصل و روی دیوار یک از چپ
میان نمناک شده (۴) در مکانیکه محاذی با زن نماز گذار یا عقیقه است

مکر و هتک که مرد نماز کند مکرانگردد و ذراع فاصله یا بوده باشد

فی الاذان و الاقامه

(۱) فصول اذان هجده است و صورتش چهار الله اکبر و شاهد
ان لا اله الا الله و دو شاهد از محمد رسول الله و دو وحی علی الصلوة
و دو وحی علی الفلاح و دو وحی علی خیر العمل و دو الله اکبر و دو
الله الا الله (۲) فصول اقامه هفده است صورتش در اذان اکبر
و دو شاهد ان لا اله الا الله و دو شاهد ان محمد رسول الله
و دو وحی علی الصلوة و دو وحی علی الفلاح و دو وحی علی خیر العمل
و دو قد قامیا للصلوة و دو الله اکبر و یک لا اله الا الله (۳)
شهادت برو که بنا بر این مؤمنین جزء اذان و اقامه نیست بلکه
اعتقاد بآن روح اذان و اقامه است (۴) اذان قبل از دخول وقت
جایز نیست مگر در صبح یعنی قبلی فائده بصبح میتوان اذان گفت بجا
اعلام نه برای نماز (۵) اذان و اقامه هر دو مستحبند و اقامه مستحب
مؤکد است (۶) غیر از نمازهای پنجگانه اذان و قضاء اذان و اقامه ندارد
حتی نماز ایات و میت و مستحب است مسمر تیر پیش از نماز گفته
شود الصلوة (۷) ترتیب فصول اذان و اقامه مشروط است با الله
اذان بر اقامه (۸) شرط نیست در اذان و قیام طهارت و استقبال

در افعال واجبه نماز

(۱۳)

وقبله واستقر او اگر چه مستحب است (۱) مستحب است فصل
نابین اذان و اقامه بیکی از سه چیز نشستن و سجده کردن و گام برد
داشتن (۲) کفایت میکند برای نیت اذان و اقامه یکبار و شهادتین
بلکه شهادتین و در اقامه یکبار و گفتن اشهد ان لا اله الا الله
وان محمدا عبده و رسوله و کسی که صوره افتد بجا آید
میکند پیشواندا گفتن کند بگفتن قد قمتا للصلوة تا آخر اقامه
فی افعال الواجبه للصلوة و جهتهای و هم نشسته و نیت و انبیا
از جای آوردن عمل بقصد نماز خداوند تعالی و یکبار الا عز
و صورتش منحصر است به الله اکبر و از واجب رکعتی است که متعین
و زیاده سه و او عدا نماز باطل است باید در حال قیام و طمأنینه
بجای آورد شده کرد و صورت اضطرار و در قیام غیر استغفار
و ان چه ناقص است قیام ضمن تکبیر الا و اما که واجب رکعتی است قیام
ضمن قرائت و تسبیح که واجب غیر رکعتی است قیام که از آن رکوع
میرود و رکعتی است قیام بعد از رکوع و در صورت عدم تمکن از قیام
استغفار یا اعتماد کند بپیزی در احوال و در صورت عدم تمکن از
قیام استدلالات و اعتماد بر خالیک که تمکن است از خالاک است یا کند
حتی بروی خوابیدن و در صورت اختیار نیست ماحول خود را

در افعال واجبه نماز است

(۱۴)

را متکذبه و بعد قصد اعتمادی و او بعد بهلوی و استغفار
ملحد و بعد بهلوی چپ یا راست قبل و بعد پیشانی طاعت مختار
و در جمیع این احوال اگر تمکن از رکوع بحال شود و سجده باشد
البته بلبه بجهان نحو ایشان کند و اگر سر خود را فرو آورد بر رکوع
و بعد بلند کند پس از آن بیشتر فرو آورد برای سجده و سر را
بلند کند پس از آن بیشتر و هرگاه متمکن از اشاره بر نیت باشد
یکم و زیاد پوشانیدن چشم رکوع و سجود و اشاره نماز یکشود
از اشاره بقیام و قعود آنها کند و قرائت حمد و یکسوره بعد از آن
در رکعت اول و دوم در سوره و چهار و پنج است این حدیثها
و یکبار گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
اگر چه افضل سه مرتبه است افضل از آن گفتن استغفار است بعد
از آن و جایز نیست خواندن سوره عشاء در نمازهای واجب و هم چنین
سوره طه و اگر موجب خیرت و قوت نماز شود و نیز جمع کردن دو سوره
و زیاد تر است و نمازهای واجب واجب است چهار مرتبه قرائت حمد
و سوره در رکعت اول نماز مغرب عشاء و هم چنین واجب است
اختیار در ظهر و دو رکعت آخر نمازی اگر چه در نماز و طه
بحر بیست و الله الرحمن الرحیم در ظهر و نیت بحد سوره بلکه

دو طهر جمع که قرائت حمد و سوره را چهار بخواند و استخوان کف
 این در آخر حمد برای امام و عام و موبطل نماز است (۵) رکوع یعنی
 خم شدن بجهت یکدست و انگشتان پیر زانو بر ساقان در هر رکعت یک مرتبه
 واجب کنی است در آنجا که الطمیان بدن یک مرتبه باید بگوید سبحان
 رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ و کفایت میکند سه مرتبه سبحان الله یا
 مرتبه لا اله الا الله یا اسم مرتبه الله اکبر یا اسم مرتبه الحمد لله
 لکن احوط تسبیح است بعد از آن واجب است ایستادن برای
 بدن و مستحب است گفتن سَمِعَ اللَّهُ نِدَاءَ عَبْدِهِ وَكَرِهَ اللَّهُ دَعْوَةَ
 الْعَالَمِينَ (۶) سجود در هر رکعتی و مرتبه واجب است رکعت
 و در حال سجده باید هفت موضع استقرار داشته باشد یکم
 پیشانی و دو کف دست و سر زانو و دو انگشت شست
 پای و واجب است در خصوص موضع جهه که از زمین غیر بلند
 و از روپیکر خورده نباشد و مستحب است موضع بدن نیز
 و خاک بوده باشد و بعد از استقرار مواضع و طمیان بدن
 باید بگوید سبحان رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ و کفایت میکند سه مرتبه
 الله یا اسم الحمد لله یا اسم لا اله الا الله یا اسم الله اکبر و تسبیح
 احوط است و واجب است فایز و سجده بنشیند باز ای بدن و هفت

نزد نکردن نشستن بعد از سجده بین امتنا طمیان تشهد
 واجب است و سر هر دو رکعتی و هر چهار رکعتی و سوره مد
 مغرب و انبار نشناز گفتن شهادتین و صلوئه بر سر اینکه
 بگوید اشهد ان لا اله الا الله و احوط ضمیه نمودن و حمد لا
 شریک له است و بعد از آن و اشهد ان محمداً رسول الله بلکه و اشهد
 ان محمداً عبده و رسوله و بعد اللهم صل علی محمد
 و واجب است نشستن در حال تشهد تا اراعی بدن (۸) تسبیح
 واجب است علی الاظهر در آخر نماز و تسبیح است
 السَّلَامُ عَلَيْنَا و علی عباد الله الصالحین یا کس تسلام
 عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ و احوط جمع است یا اینکه بگوید اشهد
 عَلَیْنَا السَّلَامُ عَلَیْکُمْ و احوط جمع بین هر دو است کامل و السَّلَامُ
 عَلَیْکُمْ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ مستحب است تشهد
 (۹) و (۱۰) ترتیب فایز افعال نماز است فایز قسیم که ذکر شود
 نیز مواکف واجب است بحدی که فاصله نشود فایز آنها که فایز
 صورت نماز شود و در صورتیکه مواکف در قرائت یا تسبیح یا غیر
 آن فوت شود که محو صورت نماز نکند یا عاده کند قرائت یا تسبیح یا غیر
 قریب مطلقه فی مبطلات الصلوة

منسی است که پیش از دخول در واجب کنی منکر شود پس باید انحراف
بجای آورد و هم چنین باید در این ترتیب تا آنکه بجای آورده باشد
پس هرگاه منکر شود در سوره که حمد را خوانده باید حمد را بخواند
و بعد سوره را و هرگاه منکر شود که رکوع را نکرده قبل از سجود یا
رکوع را بجای آورد و هرگاه بعد از قیام منکر شود که سجده را بجای
نیآورده سجده کند و هرگاه منکر شود بعد از تسلیم که تشهد یا جزء
آنرا خوانده تشهد یا جزء آنرا بخواند و بعد سلام بگوید و لحاظ آنست
که در خواندن تشهد یا بعضی از آن قصد قضا و اداء نکند قسم دوم
آنست که موجب تلاقیست بعد از نماز در سهو و خواب و غفلت و غفلت
نسبان و غفلت و آن تکلم است بغير امر و نحوه قیام در موضع قعود
و خود در موضع قیام و السلام قبل از اتمام و در هر بنا و تقصیر
غیر از این احتیاطا که در این چند صورت و سجده سهو بجای بیاید
و در صورتی که یک سجده از رکعت یا تسبیح تشهد باید بعد از سلام
انها را قضاء کند و بعد سجده سهوی هم بجای آورد و صورت
سجده سهو آنست که دو سجده که پیش از آنجلسه مطهرانه داشته باشد
بیان آورد و در سجده بخواند **سَمِعَ اللَّهُ وَبِاللَّهِ كَسَلْتُكَ عَلَيْكَ يَا**
الْحَمْدُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ و میتوان مبدل کند سلام را بصلوات

و بگوید **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِأَسْمَاءِ اللَّهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ**
اما قسم سوم پس امور است که ندارد و تلاقی ندارد و نماز صحیح
و آن هر واجبست غیر آنکه قسم مثل تسبیح چهار و اخلاص طهارت
وضع اعضا در حال سجده و انتصاب از رکوع و سجود اما قسم
چهارم پس آنست که نفس سهوش اغتیا ندارد یعنی بنامیکند
بر صحت مثل کثیر التهو و مثل سهو امام و مأموم را حفظ احادیث
بنامیکند از در محفوظ دیگری هم چنین است سهو سهو
مثل آنکه در سجده سهو شک کند یا سهو کند اعتبار ندارد سهو
در نافله بنا بر صریح فکند از چه کثرت یا قل **أَقَامَ الشَّكَّ**
پس آنرا اقامه است (۱) شک در شرائط قبل از نماز یا در بین نماز
باید احرار از کند و لویا لا اصل و مظنه کافی نیست در صورت عدا حرا
باید ایتان نماید (۲) شک در حصول موانع باید احرار از کند و لا اصل
پس بنا بر این عده میکند (۳) شک در افعال و اجزاء در صورتیکه
داخل در عمل بگوشه باشد اعتبار ندارد و در صورتیکه داخل
در عمل بگوشه باشد ایتان کند (۴) شک بعد از فراغ از نماز
رکعت او شرطاً او جزء او مانع اعتبار ندارد (۵) شک در رکعت
بعد از فراغ اعتبار ندارد مگر در صورتیکه موجب علم اجمالی

مسائل (۱)

مكلف مسلم هرگاه مغلالات کند نمازش عدا یا سهواً تا آنکه فوت شود نماز از آن بسبب خواب یا سکر یا بیدقضا کند و هرگاه تمام وقت را بیهوش شود بدون اختیار یا آنکه کافر بوده باشد قضاء ندارد بعد از اقامه سلام و هرگاه مرتد شود نمازها از نماز اقامه را باید قضا کند و فاقد الطهورین اداء از آن ساقط است لکن قضا باید کند (۱) در وقت فریضه بخیر است بین قضاء قرائت و اداء حاضر مگر آنکه وقت حاضره تنگ شود که باید بمقتضای حاجت (۲) در وقت قرائت از یومیه لازمست در صورت علم و الا ساقط است و در غیر یومیه از قرائت مثل نماز ایات و غیرها ترتیب ندارد و هرگاه یکی از صلوات یومیه از او فوت شده و نداند کدامست سه نماز بخواند یکی قضا صبح و قضا مغرب و یکی از رکعتی بقصد عاقبت الله (۳) میتواند در سفر قضاء قرائت حاضر نماید و بطور اتم و در حضر قضاء قرائت سفر را تا قبل قصر (۴) مستحب است قضاء نوافل را نیز در صورتیکه بواسطه مرض فوت شده باشد و در غیر مرض مؤکداً است و کسیکه قضا نمیکنند مستحبست هر چه میتواند صدقه دهد یا قش برای هر دو رکعتی یکی از رکعتها

و در صورتیکه ممکن برای نوافل و در یکجا پیل و برای نوافل شب یکی از این دو مع ذلک قضاء افضل است که فرموده بیهوشی به ملائکه **فصل فی صلاة الجمعة** (۱) نماز جمع در وقت است عوض نماز ظهر در روز جمع و آن واجب است تعیبات در حضور امام و بر هر مرد مکلف از حاضر قریب بحال اقامه نماز جمع تا در وقت که خالی از مرض و کوری و بیهوشی بوده باشد پس در صورتیکه یکی از شرائط دهگانه نبود واجب نیست ^{طهر} در نماز جمع جماعت و منعقد نشود مگر به پنج نفر یا زیاده که یکی امام و بقیه مأموم باشند (۲) باید بعد از دخول وقت و قبل از آن دو خطبه خوانده شود (۳) صورت خطبه مشتمل است بر حمد خدا و درود بر پیغمبر و آل او و موعظه مردم و خواندن یکی از سوره ^{حک} قرآن پس اگر گفته شود الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهیرین اتها الناس اوصیکم شیعی الله العظیم بسم الله الرحمن الرحیم و العصر ان لا انسان لقی خیر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قوا صواب الحی و قوا صواب النیر و کفوا میکنند و خطیب بعد از خطبه اولی میبایستند در الجمل و بعد شروع بخطبه ثانیة بنماید (۴) شرطست در خطیب ایستادن با قدر توانی

از حدیث و نجیث و لازم نیست که امام خطبه بخواند بلکه هر که خواند
کفایت کند و احوط استماع خطبه است و در زمان غیبت امام ع مثل
این زمان مکلف است بین جمع و ظهر (۱) صحیح نیست و نماز جمعه
مکراکه میان اند و یکفریح شرعی فاصله بوده باشد و الا هر دو
باطل اند در تکیه الا حرام باطل است در صورتی که تشارن
منافرا باطل است در صورتی که تشارن و تفت و تان هر دو
باطل است و در مثل صورتی که از تفت و تان و تان و تان و تان
بکند البته نماز ظهر بخواند که قطعا مبرور است و از غیبت
مکراکه تکیه دهد مگر آنرا بچند تکیه که فرسخی فاصله شود با هم یکی
مجمع شوند در صورتی که امام را عادل بدانند (۲) و وقت نماز جمعه
مضیق است نباید از اول زوال تا آخر آنرا از دست مکرر عقدا خطبه
و طهارت غیرها از لوازمش و در آخر نماز ظهر بخوانند
فی صلوة العیدین نماز عید فطر و عید اضحی
هر دو واجبند جماعه در زمان حضور امام یا نائب خاص آن
حضر و در زمان غیبت امام مستحب است جماعت فرادی از اول
طلوع آفتاب تا اول زوال و در صورتی که در این وقت قضاء
ندارد (۳) نماز عید باید دو رکعت است که بعد از تکیه الا حرام و حمد

هر سوره پنج تکیه میگوید و بعد از هر تکیه شتر قنوت میخوانند و بعد از تکیه
ششم میروند بر کوع و دو سجده را بجای میآورند و پس از آن رکعت و
چهارمین از پنج بجای میآورند مگر آنکه چهار تکیه و چهار قنوت دارد
و در تکیه پنجم میروند بر کوع و سجده بین و تشهد و سلام (۱) تکیه
زائده در دو رکعت و فتوات فاینها واجب است و تکیه در خطبه
بشریب مذکور در نماز جمعه واجب است بعد از نماز باید خوانده شود
(۲) بر کسی که نماز عیدین واجب است هر است بعد از طلوع آفتاب
پیش از خواندن نماز عیدین مسافر است کند و قبل از طلوع آفتاب مکروه است
فی صلوة الایات نماز آیات دو رکعت است هر
رکعتی مشتمل بر پنج رکوع و دو سجده (۳) میشود قبل از هر رکوعی
بک حمد و یک سوره تمام بخواند و رکوع کند که در هر رکعتی پنج سجده
پنج حمد و پنج سوره و پنج رکوع بجای آورد و میتواند در هر رکعتی یک
حمد و یک سوره تمام گفتا کند بشرطیکه قبل از هر رکوعی جزء از آن
سوره را بخواند مثل آنکه سوره نوح را بچند اشبعض کند یا اینکه بعد از قل
هو الله احد رکوع و بعد از الله التمد رکوع و بعد از لا یلد رکوع و
بعد از لا یولد رکوع و بعد از لا یکن رکوع که گفتا احد رکوع کند
(۴) میتواند در بعضی رکوعات تبعض و در بعضی تکیه سوره نماز

در نماز آیات است

لکن هر وقت سوره زاتمام کرد باید بعد از برداشتن سر از رکوع حمد
 را نیز بخواند (۱) واجب پیش از نماز مذکور بر هر مکلف مکلفه که نماز
 آنحضرت نفاس بوده باشد موضع اول رکعت از آیت رکعت
 فاه سوم زلزله چهارم در موجبات خوف نوعی و مایه ها
 و در عدها و بر فها و امثال آنها پنج آیات خوفناک و مضی مانند خفق
 سپل و امثال آنها ابتدا وقت و جوب اداء آنها وقت ظهر و کسوف
 و خسوف است آنها پیش از نماز است و نماز زلزله در مدت
 عمر اداء است اما آیات سماوی وارضیه وقت از مدت آنها است
 (۲) هرگاه نمازهای موقت عمدا یا نسیانا در وقتش بجا نیاید
 باید بعد قضاء کند (۳) هرگاه در وقت کسوف مطلع نشد
 پس اگر تمام قرص گرفته باشد قضا کند و الا قضا ندارد (۴) هرگاه
 آیات در وقت نماز پرمیبه اتفاق افتاد در توسعه وقت مختار است
 در قضا و یا تاخیر و در ضیق آن پرمیبه مقدم است آیات قضا
 ندارد مگر آنکه مکلف خود تقصیر کرده باشد که در این صورت باید
 قضا کند (۵) هرگاه نماز کسوف یا احوال تمام قرص عمدا یا نسیانا
 نباشد و باید در موقعی که میخواهد قضا کند غسل کند و احتیاطا
 وضوء هم بکشد پیش از غسل یا بعد از آن (۶) مستحب است که نماز

در نماز جماعت است

آیات از جماعت بخوانند و اذان میگوید باقیست مستحب است که
 کنند نماز را جماعتی و اذان را جماعتی (۱) اجتماع شرط نیست
 در نماز جمعه مطهر و در نماز عیدین یا اجتماع شرط و حویب آنها و
 سایر نمازها و ایستادن و سجده و هم چنین در عیدین در صورتیکه
 مستحب باشد و در نمازهای نافله حرام است مگر در نماز استسقاء
 که مستحب است جماعت آن (۲) نماز جمعه منعقد شود بترتیب
 و زیاده مگر در نماز جمعه که اقل عدد در انعقاد آن پنج نفر است (۳)
 شرط نیست در تمام جماعت مگر اول بلوغ و عقل و سواد و امان و حیاء
 احراز امام و عدالت امام و انبیا و نشاء از ملکه فعل و اجبات و زل
 محرمات و حسن ظاهر که مواظبت بر فعل و اجبات و ترک محرمات است
 کاشف بقدری است از ملکه عدالت و لو موجب الطینان هم نشود
 پنج طهات مولد ششم ذکر و در صورتیکه امام مرد یا خنثی
 باشد و جایز است امامت زن و خنثی برای زن هفتم صحیح قرائت
 برای صحیح القرائه اگرچه تکلیفش همان بوده باشد مثل ای هفتم صحیح
 لسان برای مثلث لحنی و ابتدا بدل نکند بحر مثل النع و عاجز باشد
 از تبیین حروف مثل النع همه سلفان لسان از تردد و تکرار مثل
 تمام و قاتا دهم قیام برای مثلث اگرچه تکلیف خودش همان بود

باشد (۴) احکام مخصوص ماموم اموری است و آنکه قصد افشاء کند و آنکه خایلی غیر از ماموم که مانع از مشاهد امام بلکه مستورا بوده باشد مگر آنکه ماموم زن باشد و امام مرد سوم آنکه مکان ماموم ناپسند نباشد از مکان امام و اگر ناپسند نباشد ماموم از امام اشکالی ندارد چنانکه امام مودور نباشد از امام که منافی با صلا عری جماعت باشد مگر بواسطه صفوف مامومین و افضل افش که پیشتر از یک کاه فاصله نباشد مابین مسجد الاخری و مقام سابق پنجم واجبست متابعت امام از افعال مطهره و اقامت یا قول در خصوص تکبیر الاخرام و سلام واجب بایده متابعت کنند ششم ساقط است قرائت حمد و سوره از ماموم مرد و رکعت امام و هم چنین در صورتیکه در رکوع افشاء کند حمد سوره همان رکعت ساقط است هرگاه ماموم مسیوف باشد یا بدلا حظه کند که نماز خود را اگر مضایقت با رکعات قرائتی امام محسوب خواهد شد در غیر تضاد و بیابد خود شریک خواند بطور احتیاط و لودر نماز جمهره چنانچه (۵) جایز است جماعتی با اختلاف حالات در جمیع (۶) حاضر و مسافر یا تمامه (۷) منظم و منظم و ذی الحجب یا قضا (۸) سلیم یا جلد و ابوص (۹) غیر محدود و محدود بعد توبه و عدالت

(۱۰) مخنون بغیر مخنون که عاذون است و نزل خندان (۱۱) عالمی هله در صورت صحت نماز از مثل مهاجر یا عریضی در حالات مذکور ذکر دارد (۱۲) و دی یا ضی و بالعکس (۱۳) اختلاف در سلوات پیش منافی با افشاء نیست یعنی هر نمازی میتوان هر نمازی افشاء کرد (۱۴) اختلاف در سبق و حقوق مانع از افشاء نیست پس میتوان در غیر رکعت اول افشاء نمود بلکه برای ازاله فضیلت جماعت میتوان در سجده و سجده بین رکعت افشاء نموده بکسر بگوید و سجده و تشهد و سلام را بجای آورد و بعد شروع کند را سبکات هرگاه در تشهد از رکعت اول نماز آن بکسر الاخرام بگوید نشیبد و تشهد بخواند متابعت امام و بعد از هر رکعت شروع کند و نماز تمام کند و محتاج با عاده تکبیر الاخرام نیست (۱۵) اختلاف اعتقاد بدخول وقت و عدم دخول آن مانع از افشاء نیست پس هرگاه امام تعیین نمود بدخول وقت و داخل نماز شد پس از آن ماموم تعیین نمود وقت نمود میتوان همان نماز امام افشاء کند **فروع** (۱۶) هرگاه برای امام حدیث یا حادثه رخ دهد از موت و سهو چه نماز مامومین اشکالی ندارد میتوانند قرائت تمام کنند نماز خود را و هم چنین میتوان کسر از مامومین تقدیم کنند نماز خود را جماعتی تمام نمایند

(۱) مقتدی هم جای نماز میخواند قصد فرادی کند همچنین میتوان
دو نماز را یک نماز افشا کند و آنکه از اول نماز قاصدا باشد
و بے متفرد نمیشود بجماعت عدول نماید (۲) قطع نافله بعد از اعتقاد
جماعت مستحب است بلکه قطع فریضه در صورتیکه فوت شو بجماعت
جایز است در صورتیکه نماز از عدول نافله (۳) میتوان غیر اما را
در مسجد که امام را نباشد افشا نمود و بے در صورتیکه هر دو را
عادل بداند بهتر است که برائیا افشا کند و هم چنین است بقدره
ها شمی بر غیرها شمی صاحب منزل بر غیر صاحب منزل افرا
بر غیر افرو و اسن بر غیر اسن و اصبح بر غیر اصبح و افضل تقدیم
عالم است در همه جا فان الفضلوه خلقا لعل افضل من مائة الف
صلوة (۴) مستحب است بقاء مسجد من بنی مسجد او و کفص مناهجی
الله بیتانی الجحتم و هم چنین است عاده خواب شده و در صورتیکه
نشود جایز است الا ان از اصراف مسجد بکوت نماید (۵) مستحب است طریق
روشن نمودن در آن و تطبیق قهیران و تقدیم پای است در دخول
و پای چپ در خروج (۶) خراست طلاکاری کردن و نقش آن بصورت
و ادخال آن در ملک و طریق و نجس و ادخال نجاست که موجب
هتک بوده باشد و اخراج ادوات و آلات نظیر مسجد از نجاست

واجب است در صورت عصیان نماز باطل نیست

فصل في صلاة الخوف وفيها مسائل

(۱) خوف برد و قسم است بک آنکه مانع از صلوة و خیار از قیام
و قعود و غیرها نباشد و دیگری آنکه موجب اضطراب و شوبه
نمیشود و میتوان بصلوة مختار نماید (۲) صلوة خوف بهر دو قسم
قصر است سفر و حضر اجماع و فرادی (۳) منشا خوف حصا
نثار بجهت اودفاع بلکه خوف از دزد نسیب بجان و مال و درنده
و غیرها موجب قصر است (۴) غریب و موقوف نماز شان تمام است
بطریق ایله (۵) صلوة خوف موجب اضطراب تابع اضطراب است
چنانچه اگر ممکن نشود از ایشان برکعات نماز و غیره اکفا کند برای
رکعتی تسبیح یا اینکه بگوید عوض هر رکعتی سبحان الله و الحمد لله
ولا اله الا الله و الله أكبر (۶) در صورتیکه بخواهند خائفین در
جماعت نماز کنند پس چند قسم است اول آنکه دشمن در مواجه نماز بوده
باشد همه میشوند بجماعت بجای آوردند در این قسم مامومین با ائمه
اتفاق میکنند در نماز قسم دوم آنکه دشمن برخلاف جهت قبله باشد
و این از مهاجمان آنها باشد پس با اکثر مسلمین و دودسته میشوند
یکی برای حفظ از دشمن و بکدشته برای نماز پس دسته اول بکد

در نماز مسافر

اول آنکه ایستادن نماز خواندن بعد از رکعت اول فرادی میکنند و میروند بجای
دستها خافظین پس آنها میایستند بر رکعت دوم اما آنها ذکر و بقیه نماز خود را
تمام میکنند امام صبر میکند تا آنها طمأنینه شوند پس از آن سلام نماز داده
فارغ میشوند **فصل فی صلوٰۃ المسافر** و از نسبت بنماز بوقت است که
هر چهار رکعتی از دو رکعت میشود بچند شرط (۱) قصد نماز هشت
فرسخ است نه با یا چهار فرسخ نه با و چهار فرسخ یا با قبل از هر فرسخ (۲)
مباح بودن سفر پس هرگاه سفر آن معصیت باشد موجب قصر شود
و باید تمام بخواند (۳) سفر شغل او نباشد مثل کشتی بان و مکاری
و کو سفندچران و امثال آنها پس نماز این طوایف تمام است (۴) اگر
از بلد بختر که جدا از آن باشد از آن شینده نشود و در غیر بلد
بمقابله معلوم شود در صورتیکه باید تا آخر بیندازد نماز را تا صبح
یقین در صورتیکه را جمع کند (۵) مبدا حتماً باشد و بلد در صغیر و متوسطه
از سو بلد است و در جاهای سوزند از خانه آنها آورد و بلد بکبر از آخر محل
در صورتیکه محل آنش منقطع از یکدیگر باشد و غیر منقطع بل در قطع آن جمع کند
فی قواطع السفر اول در دو بطن صلی که محل نشویند و اعراض
از آن نگردد دوم در دو بطن فی ذاتی شود و دو بطن شرعیان منقطع
کد زبان ششمانده باشد بدو قصد اعراض و دو بطن شرعیان

نماز مسافر

و بقاء منزل حوط جمع است و قصد ماندن سه روزند و غیر محال
ملکوره (۶) سه روز مرده داد و مکانی نماید پس از آن باید اتمام نماید
در قطع شغل سفر یکی از سه قسم میشود یا با نکرده روز در یکی از
حال مذکوره و لو بدون قصد یا ماندن ده روز در غیر بلدش
و یا ماندن بی روز مکرر و پس بعد از حصول یکی از این امور و آغاز
سفر محکوم با احکام دیگران است تا وقتی که سفر منوالیابد و دور
قطع یکی از امور **فی موارد الاختیار** مسافر
در چهار محل مختار است و قصر و اتما اول در مسجد الحرام دوم
در مسجد مدینه سوره در مسجد کوفه چنانچه در خارج است و شهادت
علی ساکنه استلام که اطراف آن محرم است **فی موارد اختلاف**
حالات المسافر (۱) آنکه در غیر موارد تجر و اجاست
قصر و در صورت اتمام عدا باطل است (۲) هرگاه جاهل باشد
بجکه قصر و اتمام و تمام کند در موضع قصر صحیح (۳) در نسیان وضع
هرگاه تمام کند در بقاء وقت عاده نماید در خارج وقت قضائند
(۴) هرگاه مسافر شود حاضر بعد از دخول وقت نمازش قصر است
و هرگاه حاضر شود مسافر بعد از دخول وقت نمازش تمام است
(۵) صائم قبل از ظهر اگر مسافر نکند و زه اش باید افطار کند و

هرگاه بعد از ظهر مسافر است کند جایز نیست افطار روزه اگر چه غدا
 فصر است **کتاب الزکوة فی الاموال** (۱) زکوة مال
 اخراج مقدار پس از مال بقصد عبودیت (۲) شرایط و جزو زکوة
 اول بلوغ دوم عقل سوا از ادبی چهار مالک نصبا بودن پنجم
 متمکن از تصرف در آن بودن و حل در دین اموال و فرض عین از کوفت
 مکرر مقتضی در صورت ابقاء مال کوی اثنا بکسالت ششم حلول
 هلال ماه و از دهم در نقدین و مواشی ثلاث پس اجتماع شرایط
 موجب تعلق وجوب استقرار آن است اگر چه بعد از خلع در بر
 مذکوره ظاهر شود (۳) و فسخ اخراج آن تمام شک ماه و از دهم است اگر
 چه بعد از وقت تعلق وجوب میتواند بدهد قبل از آن جایز نیست
 مگر بعنوان قرض پس از حلول وقت وجوب میتواند بدهد مقتضی
 برین باشد در صورت بقاء آن بحال فقر اگر چه بهتر دادن است و
 بعضی درین خود گرفتن و تاخیر آن موجب ضمانت در صورت فقدان
 (۴) شرط ضمان در صورت تلف اسلام و تمکن از اداء است پس در
 صورتیکه کافر اسلام آورد سابقا است در صورت عدم تمکن از اداء
 ضامن نیست مگر در صورت فقر پس از آنکه فقیر در بلد بود یا
 حاشا غیر آن موجب ضمان است در صورت فقدان جایز است

نقل ضمان هم ندارد **فی المال الزکوی** اموالیکه
 زکوة بان تعلق میکند چیزی است آنها بر دو قسمند اموال حلال
 حرام و آنها شرط است اموالیکه حلول و حرام زانها در طبیعتی اند
 اما قسم اول بر دو طائفه اند اول ذهب فصر شرط است زانها که
 ذاتی نصبا بوده باشند و تمام سال یا شرط است بقصد عبودیت
 یا بدهد مکرر بیکه معامله کرده باشد و در مورد که شش ماه زکوة
 مسکون بیکه معامله باشد زکوة ندارد (۵) طلا و مسکون در نصبا
 اول بیست و بنابر یعنی بیست و چهار نخود بی دین نصف است
 است و بیست و چهار بنابر است که در هر چهار بناری یک شش است
 که در وقت طلا باشد و کمتر از نصبا اول بود و بیکه زکوة ندارد و بالجمله
 هر چهل اشرفی یک بنار زکوة دارد (۶) نقره مسکون بیست و بیست
 است اول دویست و بیست و چهار که هر در هر بی و از دهم نخود و شش عشر
 نخود است که مجموعا باقران بیست و چهار نخود بی و از دهم خالص بنابر
 مطابق یکصد و پنجاه قران میشود و زکوة آن قران و سه عتاسی بیست
 است نصبا و بیست و چهار و هم است یعنی بیست و شش قران و بیست
 شاهی زکوة آن یکدر هم است که تحقیقا ده بنار نیم میشود و کمتر از
 دویست و بیست و چهار زکوة ندارد و بالجمله هر چهل نوبانی یک نوبان زکوة

ان است طائفه دوم سه دهم از چنانچه حلالت کنند که شتر و
گاو و گوسفند بوده باشند اما شتر را دوازده نصاب است
(۱) پنج شتر که زکوة آن يك گوسفند است (۲) ده شتر و در آن يك
(۳) دهی یا نوزده شتر يك گوسفند (۴) بیست شتر چهار گوسفند (۵) که
بیست و پنج شتر يك گوسفند (۶) بیست شتر و در آن يك بچه
شتر ماده که داخل در سال و موشه باشد که چون غالباً مادرش
حامل میشود بنف نخاض گویندش (۷) شش و شش شتر و در آن
يك بچه شتر ماده که داخل در سال و موشه باشد و چون مادرش
غالباً بشیر دهند از اینها ليون میگویند (۸) چهار و شش شتر
و در آن يك شتر يك که داخل در سال چهارم شده و چون سر او را حل
و غل است او را حقه میگویند (۹) شصت و يك شتر و در آن يك
شتر يك که داخل در سال پنجم شده باشد و چون نوعاً دندانهای
جلوش میافتد از اینها هم میگویند (۱۰) هفتاد و شش شتر است و در
آن دو ليون است (۱۱) نود و يك شتر است و در آن دو حقه
(۱۲) يكصد و بیست و يك شتر است و در آن سه ليون یا دو حقه
و هم چنین است هر چه بالا رود مثل و بیست شتر چهار حقه یا
پنج ليون و احوط مراعات اقل عفو امیاست مثلاً در دو و بیست

و شصت اگر پنج حقه داده شود مقدار معقوش دهند و اگر شش
ليون داده شود عفو شش است خود بود پس پنج دهد حقه را
بر يك ليون و هكذا (۱۳) اما نصاب گاو شتر و گاو میش و اسب و اسب
عدد که در آن گاو يك است که داخل در سال و موشه باشد چه غر
باشد یا ماده و چون دنباله مادرش میباش از اینها و تبعه گویند
دو و چهار عدد که در آن يك گاو و موشه که داخل سال و موشه
باشد از جهت تکمیل دندانهایش از اینها گویند و از همین قرار
هر چهار گاو و یک از آن زکوة يك گوسفند است (۱۴) اما قسم دوم که
گذشتن سال و خلیت در وجوب زکوة ندارد پس غلات و بچها
کافه است یعنی کند و جو و مویز و غر باید و شرط اول نصاب که در
هر يك بتنهایی پنج و سق و هر سق شصت صاع و هر صاع چهل
مد و هر مد بی و در ظل و در بع عزای و هر رطل يكصد و بی و در
و هر در هم دوازده نخود و شش عشر خود است که مجموعش چهل
دو و بیست و هشتاد و نه من و پنج سیر و سیزده مثقال است که
یا زده من و پنج سیر و سیزده مثقال از سه هزار کمتر است و در
آنکه نموانند در ملكش بوده باشد یعنی بزراعت خالک شود اینها
نه بجز بزاری و هبه و غیرها مگر آنکه بزراعت خالک شود قبل

از پستن خانه اش و انکور از قبل از پستن غوره و خرفار اقبل از ظهور
 صلاح از آن که در این صور چون نموانند در ملکش بوده باید زکوة
 آنها را بدهد اگر هر يك كثر از نصاب مذکور بوده باشد زکوة
 ندارد و لوانكه مجموع بقدر نصاب بشود و لکن هر چه زیاد تر از نصاب
 ضرر بود باشد زکوة دارد اگر چه کم بوده باشد **فی الفدر**
المخرج و ان تابع کیفیت سیراب کردن زراعت است پس هرگاه
 باخیاری که نرا سیح گویند یا بر کفای مین که نزدیک باب است
 و انرا ابل گویند یا باب بازار که انرا عذی گویند سیراب شود
 ده يك باید بدهد هرگاه دستی لب ده مثل قریب و مثل و یا
 بشتر که ناخبر است یا بگا و که دایم است سیراب نمایند بیست
 يك زکوة است و هرگاه بهر دو اب داده شود بطوریکه عرفا
 صد کند بجاری یا دستی است حکمش تابع صدق موضوع است
 و اگر متساویا بهر دو اب داده شود یا نزده يك زکوة است
فی مصرفها و ان هشت مورد است بقدر اینه شریفه (۱)
 فقراء (۲) مساکین که اسوء حال میباشند این دو طائفه کثرت
 هستند که مالک قوت سال خود و غائله خود یا بفعل و یا بقوه
 نیستند اگر صاحب خانه و اسب و وارثی عبد و امه و خادم و خادم

که محتاج یا آنها هستند و لو بواسطه عزت و شرافتش باشد در
 کسانی که زکوة را جمع اوری میکنند (۴) کسانی که باید استماله شود
 برای جهتها اگر چه کافر باشند (۵) غلام و کنیزیکه خود را از اقا یا از
 نمونه اند و عاجزند از دادن مال الکاتب و همچنین برای خریداری
 و اماء برای ازادی در صورتیکه فقراء نباشند (۶) مدیونین که بوسیله
 قرض خود را از آذ آنانید بشرط آنکه غیر معصیت خداوند تبارک و تعالی
 باشد (۷) مصالح عامه مثل صورت وجهها و اعاد حج و زیاده
 علماء و بنیاء مساجد و قنایر و غیره (۸) کسانی که در غربت از
 اوطان فاقه شده و قسطنطنیه از تحصیل معاش نیستند از وطن خود و لو
 آنکه در وطن غنی باشند **فی الشرائط** (۹) شرط است در
 گیرنده زکوة ایمان در تمام طوائف مگر مؤلفه و اولاد مؤمنین
 در حکم مؤمنین میباشد و هرگاه مخالف زکوة خود را بخواهد
 دهد بعد از استبصارش باید اعاده کند (۱۰) آنکه واجب استفق
 دهند زکوة بنماشد مثل ابوان واجداد اگر چه بالا روند و اولاد
 اگر چه پایشانند و زوجات ذائمه غیر نازش و مملوک (۱۱) آنکه کس
 نباشد مگر آنکه دهنده نیز هاشم باشد و ممکن است بیستگان
 و عیالات و موالی آنها دادن بشرط حفظ شروط دیگر چنانچه

صدقات مستحب بلکه واجب غیر زکوة برهاشی مباح است که قوی
مسائل (۱) واجب نیست تقبیط زکوة بر اصناف ثانیه
 بلکه جایز است تخصیص یک از آنها را بر زکوة اگرچه مستحب است
 تقبیط (۲) حدیثی در دادن و گرفتن زکوة نیست بفقراء بلکه
 میتوان داد و گرفت تا حد غنی بلکه بیشتر بشرط آنکه دفعه داده

کتاب زکوة الفطر

و از اخراج مقدار فطر و طر عراقیست از اشیائی برای بدن یافتن
 و چون در هر سال بقصد عبودیت خدا تعالی (۱) واجب است
 زکوة فطر بر مکلف هر غنی و انکس که دارای قوت سال خود و
 عائله اش بالفعل یا بالقوه باشد در صورتیکه واجد شرایط مذکور
 باشد در اول طلوع فجر روز عید فطر که غنم شوال است (۲)
 از اول طلوع فجر تا قبل از نماز عید اگر میخواهند الا تا قبل از زوال تابا
 اداء نماید و تاخیرش جایز نیست مگر برای عذر یا انتظار فقیر معین
 (۳) در صورت تاخیر باید عزل کند از مال خود و بعد بمسح بر نیل
 ولو بعد از نماز یا بعد از زوال باشد (۴) در صورت عزل هرگاه
 تلف شود ضامن نیست (۵) هرگاه اداء نکند قبل از نماز و یا
 قبل از زوال و عزل هم نکند احوط دادن آن است بقصد فایز الذ

از مطلق صدقه یا زکوة فطر اداء یا قصاء (۱) نقلش با وجود مستحق
 جایز نیست و موجب ضمان است هشت چیز است که کند (۲) حور
 خوار (۳) کشتش و مو بر (۴) برنج (۵) کشک (۶) شیر (۷) قوت غالب
 سال است **مسائل** (۱) در طر چهارم است مطابق
 یک صاع و مساویست با بی هشتاد و شش مثقال و شش یهود
 (۲) قیمت هر یک را برین میتوان دید همد (۳) کسیکه دارای شرایط سه گانه
 است باید زکوة فطر خود و عائله خود را صغیرا و کبیرا اقل او و مجبونا
 مسلما او کافر احرارا و عیال واجبا نقل شد یا به مثل به همان که شد
 عیال او کند بدهد (۴) مصرف آن همان مستحق زکوة مال است اقصا
 بسوی امام علیه السلام است در زمان حضور و در غیبت بفقیر مأمون
 از فقهاء امامت رضوان الله علیه است (۵) احوط آن است که کمتر
 از یک صاع بفقیر داده نشود مگر در صورتیکه نرسد و حدی برای
 اکثر آن نیست چنانچه در زکوة مال گفته شد (۶) مستحب است
 اختصاص دهد زکوة فطر را بنحویست که بعد به مساکین (۷)
 مستحب است بر فقیر نیز زکوة فطر را بدهد و او را که دستگردان
 کند بمقدار یک کفرو بعد از آن بفقیر بدهد **فی الخمس**
 (۱) واجب است خمس در هفت چیز اول در غنائم دار الحرب و از اموا

در این کتاب
 در این کتاب

که گرفته میشود از چهار سبب مقابل و اذن امام علیه السلام و غلبه بر آنها
و بعد از اخراج صفایا که مخصوص امام علیه السلام است و چنانکه مقرر است
برای مصالح بخاری و برای حفظ اموال مذکور و اخراج و دفع که عطا
امام علیه السلام بر اشخاص غیر مستحقین غنائم باید بقیان از آن محسوس نمایند
فروع (۱) در صورتیکه بلون امام بخاری به شود غنائم مانع از آن
و مخصوص امام میباشد خمس ندارد (۲) در صورتیکه خود کفار هم
آورند بر مسلمین و اموالی گرفته شود و در زمان غیبت باید خمس از
شود و بقیه مال مدافعی است (۳) در صورتیکه بجز وقت و دعا
باطل و با گرفته شود باید خمس داده شود و احتیاطا بعنوان غنیمت
باید باشد بعنوان فائده (۴) مال بغاه که در حیطه مسلمین مدافع
باشد فداء و جزیه و مال الصلح از غنائم است خمس باید داده شود
(۵) انفال عبارتست از اموالی که مخصوص پیغمبر و امام علیه السلام
و اینها ده چیز است (۱) از پستی که خود کفار بدو و واسطه جنگ
تسلیم کرده باشند چه از آنجا هجرت کرده باشند یا ساکن باشند
(۲) از ارضی مواریث است (۳) سر کوهها (۴) وسط دره ها و بیابانها
(۵) ملوک و صفایای آنها در صورتیکه بطور جبر استیلا یافته باشند
(۶) صفایا غنائم (۷) غنائم غیره و اذنه باذن امام علیه السلام (۸) ارث

من کا ارث (۹) معادن که مالک نداشته باشد (۱۰) مجهول المالک
که در ملک خود نباشد
دوم معدن و آن اگر چه بعضا محل خلقت خواهر و برادرها است و اطلاق
میشود بر هائیکه در زمین ایجاد شود و صدق زمین نکند بر آنها و در آن
قیمت بوده باشد چه مایع باشد یا جامد چه یکس جور بوده باشد مثل
فلزات یا غیر آنها مانند خواهر است در صورتیکه بیست او قیمت است و باید
نقدین برسد احوط آنست که در اقل تصایین اخرج خمس نماید سوم
کنوز و آن فائده است که ظاهر شود در زمین معلول خود هر چه باشد
ولو از آنی که عینا یا قیمة بمقدار پست است و نباشد باید خمس آنرا بدهد
و احوط اقل تصایین است چنانچه زمین که اهل دمه و مسلمین خریدند
نمایند بقیمت خرام مختلط بجلال که متمیز نباشد قدر و صاحبش معلوم
نباشد الا با صاحبش تقسیم مینمایند ششم مالیکه از نه در یا سوا
غوص اخراج شود و بعد از مؤنه اخراج بمقدار پست است و قیمت داشته
باشد (۷) از باج مکاسب بلکه فوائد عائد و لو بعنوان هبه بوده
باشد که بعد از مؤنه سال خود و عائله اش خمس آنرا باید بدهد
فی تقسیم الخمس (۱) چون خمس مخارج دین است فعلی هذا
خمس تصبف میشود نصف آن سهم امام علیه السلام باشد بصرف
حافظ دین و مبلغ آن برسد (۲) لازم نیست دادن بجهت یکدیگر

میکنند خصوصا اگر موجب خروج از محل باشد که در صورت
بودن مصرف ران محل جایز نیست (۳) تمام فقهاء مشیعه یعنی
مجتهدین عدول غایب که از قبل ائمه علیهم السلام در زمان
غیبت منصوبند مرجع در گرفتن سهم امام علیهم السلام و سایر
امور میباشند (۴) اختصاص شخص معینی ندارد و اگر
کسی تصریح کند بخصیص بخود یا اینکه نیابت خاصه ممنوع
نخالت با معصومین کرده در نصب عموم (۵) نمود بآنکه
از تعیین نمودن و کلاء و اطراف غایب با وجود بکه مجتهدین
عدل و اطراف بسیارند که حقیقه نوین آنها بلکه نوین
ائمه است زیرا که ائمه علیهم السلام خواسته اند فقهاء صاحب
منصب باشند در مشیعه پس بکار نکات را بجای امام معصومین
گذارند همانا مانند القاء خلافت خلیفه الله نمودن و
امتنع او را باجنبی دادن استاغادنا الله یا که من شروع
انقضائش نصف دیگران سهم سادات بنی هاشم و نحو
آنکه در صورت عدم کنجایش تخصیص دهد بفقراء
مؤمنین از سادات مبایعین اما کن و سادات اینکه راطراف
ببلیغ میکنند یعنی ابتداء سبیل و نكاهداری از پناه

سادات نموده که بدل ما تحکمل شوند بعد از قابلیت آنها
(۷) حمل خمس از بلدی ببلد آخر جایز نیست با وجود
مستحق در آنجا و در صورت تلف ضامن است بل اگر
حمل نمود عصیان او در محل دیگر مصرف آن رسانند
برای الله میشود ولی باید نوبه کند

کتاب الصوم

(۱) صوم امساك از مفطرات دهکانه است اول کل دوم
شرب سوم جماع در قبل یا در چهاره استثناء پنجم فرو بردن
تمام سر و زان ششم تعد کذب بر خدا و رسول صلی الله علیه
و آله و ائمه علیهم السلام هفتم تعدی هفتم تعدی هفتم
تباع هفتم ایصال غبار محلی دهم بقاء بر جنبه عدا اناطی
فجر و در حکم آن است خواب سوم بحال جنابت قاطوع
فجر و لو اینکه قاصد غسل بوده باشد (۲) ابتداء وقتان
اول طلوع فجر صادق است اول مغرب آن تمام شدن
سرخی طرف مشرق است (۳) قصد امساك مزبور در
زمان محدود محدثین و افاضی در هر وقتی از اوقات
شب ممکن بلکه در اول ماه قصد مزبور نیست

زمان محرم و بهمن است یا تجدید (۱) باید قصد زبور بعنوان عبودیت
و پرستش مستأش بوده باشد (۲) هرگاه زمان محرم و بهمن شود
باشد در شیخ برای روزه گاه است که قصد امساك از یزید و زما
مزبور بعنوان عبودیت و ثناء مثل صور و مضایق و هرگاه معتین نشود
باشد باید به غیر کند نوع صور از قضا و کفاره یا قسام هماره (۳) در
صور نیک گاه نباشد در صور معتین میشود تجدید کند تا اول زوال
حی آنکه اگر بواسطه غلبه بر رمضان قاصداً افطار باشد و افطار نکرد
معلوم شود رمضان است اشکالی ندارد قصد میکند تا قبل از
زوال و در صور نیت بعد از زوال احتیاطاً قصد میکند با عتاق
و بعد قضا کند احتیاطاً و اگر افطار کرده امساك و قضا کند بعد
از رمضان مگر آنکه صور غیر رمضان بوده باشد که نه امساك لازم است
نه قضا مثل صور نذر معتین و صور کفاره نذر نماز عشا و نوما و هرگاه
واجب غیر معتین بوده باشد تا اول زوال تجدید میکند بعد از زوال
و در مستحب تا آخر وقت و لو قبل از مغرب میتوان قصد نمود که افطار
کند اگر افطار نکرده باشد (۴) هرگاه قاصداً روزه باشد و یکی از قضا
مرتکب شود غیر از آن که در موجب کفاره و قضا است (۵) چندی
موجب قضا است بدون کفاره اول افطار بعد از طلوع بدون مراعات

فجر تا محرم و قوا افطار بواسطه احتیاطاً شبیه در مراعات با تمکن می
افطار بسبب اخبار بدخول لیل و داخل شده باشد چنانچه بیوهم دخول
لیل برای تاریکی هوامکر آنکه اگر باشد غلبه کند لیل و دخول لیل و شده
باشد در این صور قضا ندارد شیخ خواند و مسکه منهی شود بطول
فجر ششم عذافی کردن هفتم سبکه برای عتق است در دهان هرگاه داخل
شود در حلق و اما اگر برای مضمضه و صوئه کرده و محلی بود
ضم نداد فی کفاره الصوم کفاره در چهار قسم (۱)
صوئه و پیش از اول افطار صور عتق بدون عذر دوم افطار صور قضا
رمضان بعد از زوال سوم افطار صور نذر معتین چهارم روز شوعب و نذر
و در غیر این از اقسام صور افطار آنها موجب کفاره نیست (۲) کفاره
رمضان و صور معتین یکی از خصال است عتق رقیه یا دو ماه متصل
روزه یا اطعام شصت نفر فقیر و در قضا رمضان اطعام ده نفر فقیر
و در صور غیر سه روز روزه بگیرد و هرگاه افطار اتمام نموده
شو کفاره منع نشود بلکه هرگاه دیگر روز افطار نجاع منع شود کفاره
منع نشود و هرگاه اگر اه کند و جز خود را بر جماع کفاره او هم بر روح
۱. اقسام صور الواجب و شرایط

(۱) صور واجب پنج است اول صور رمضان دوم قضا از سوم کفاره

چهار مصوبه هدی پنجم صوم و روزه است و اعتکاف (۳) روزه واجب
 شوند و عهد و عهد بین استیجار و غیر (۳) شرایط و جوب صوم چند
 چیز است اول بلوغ است و در خمر تمام شدن سال هلالی و در پرتما
 شدن بازده سال هلالی و عقل و ستم اسلام از مرض چهارم حاضر
 یا شدن مسافر و در حکم حاضر است کثیر السفر یا کسیکه سفرش در
 یا بعد از ظهر مسافر کند یا قبل از ظهر و قبل از افطار از سفر خارج
 شود که باید نیت صوم کند پنجم خلوات جف و تقاس افطار و جوفضا
 بلوغ و عقل و اسلام و در حال فوت پس هر کافر یا صلی بعد از اسلام
 قضا نیست اما بر مرد واجب است قضا اینها مشرچنانچه صلواتش
 نیز قضا باید بکند (۴) صوم حرام در هت و ل و صوم روزه عید فطر و
 صوم روزه قربان و صوم ایام تشریق و کسیکه در متی باشد یعنی یازدهم
 و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و بیستم
 پنجم صومند و عید ششم صومند هفتم صومند و سال که مقدار بیانی
 شب از صوم نیت کند هفتم صومند و جبه غیر از قریبش بدون اذن
 شوهرش و صوم مملوک بدون اذن مولی و جایز است صوم و فرزند
 بدو اذن پدر و مادر مگر آنکه موجب نافرانها و عقوبت شود و هر روز
 واجب و مسافر و مکر و روزه و عهد و عهد بین مقید سفر باشد که

روزه بدل هت و بدل بینه که قبل از غروب باغتاب از عرفان کوچ کرده
 باید بشیر پنج کشته هر کس نتواند یا روزه بگیرد در همانجا نماز
 (۱) روزه مستحب است تمام ایام سنه مگر همان ایامی که ذکر شد و در این
 مورد باید بداند (۱) پنجشنبه اول هر ماه (۲) چهارشنبه و شنبه و یکم ماه (۳)
 پنجشنبه آخر ماه (۴) روز عید غدیر (۵) روز مباحله (۶) روز و نیم
 (۷) روز تولد پیغمبر (۸) در حواله ارض (۹) عرفه و بر کسیکه موجب ضعف
 دعا شود (۱۰) روز اول ذی الحجه (۱۱) تمام شهر رجب (۱۲) تمام شعبان
 (۱۳) ایام البیض هر ماه (۱۴) هر پنجشنبه (۱۵) هر جمعه مستحب است
 بر خایض نفیاد و صورتیکه ظاهر شوند در روز و کافر اسلام
 آورد و صبی بالغ شود و مجنون عاقل شود و بهوش و بهوش آید و
 بر پیداکند مسافر افطار کرده در سفر حاضر شود که امسال باشد
 اگرچه صوم نیست (۱۶) مکر و هت و روزه مستحب است سفر کردن و مهمان
 بدو اذن پسرمانند روزه مستحب است صوم مضعت و عوف و شاد و ده
 هت و صوم و بدو اذن و اذن فی المعلن و غیره علی صوم
 و هم طوائف (۱) خائض (۲) نفیاد (۳) مسافر قبل از ظهر
 (۴) قادم از سفر بعد از افطار (۵) قادم بعد از زوال (۶) مرض مختصر
 بروزه (۷) پیر مرد و پیر زن عاجز از روزه (۸) ذوالعطاء یعنی کسیکه

مرض عطر دارد (۱) حامل مقرب که روزه مضرت بخودش نباشد (۲) اگر شیر که بخودش یا شیر خور مضرت نباشد **مسائل**

(۱) غیر از شیخ و شیخه و مرصه که رمضان مستمر باشد تا رمضان دیگر تمام ذوی الاعدا را باید روزه خود را قضا کند (۲) شیخ و شیخه و ذی الطاش و مرض مستمر و حامل مقرب مرضه باید یک چهار یک قضا دهند بفقیر برای هر روزی (۳) مکلف بقضا صوم هرگاه بمیرد قضا باید ولی او نیابت او قضا کند ولی اگر او را ذکور است و هرگاه دونه نباشد تقسیم میشود باین آنها و احتیاطا از عادی نیز قضا کند بصدقه اش از ترک میت (۴) همیشه (۵) فرو نیت در روز نیابت ولی از میت باین قضا صوم با کفاره شهرین (۶) در کفاره جمع روزه اش بروی است و عنق اطعمه از ترک میت (۷) در کفاره غیر جمع مخیر است ولی باین صوم شهرین که خود نیابت کند یا از مال میت عتق یا اطعمه نماید **فی الاعتکاف** (۱) اعتکاف از عبادت است از ترک کردن در مسجد میباشد بقدر توان پرستش و ستایش خداوند تبارک و تعالی (۲) پنج مسجد است که میتوان محل اعتکاف قرار داد اول مسجد الحرام دوم مسجد نبوی سوم مسجد کوفه چهارم مسجد بصرت پنجم مسجد جامع هر شهری (۳) شرایط اعتکاف چهار است

اول عقل دوم ایمان سوم اذن شوهر چهارم اذن مولی (۱) ایام اعتکاف سه روز است با الاثره باید ایام اعتکاف روزه نباشد (۲) واجب شود به قدر وعده و پیش از آن در اصل شرع مستحب است ولی هرگاه دور از اعتکاف کند روز سیم فاندش واجب خواهد شد مکروه است ابتداء اعتکاف شرط کند بجمع زبانی که میت کند اعتکاف را (۳) کس که اختیار در رجوع را (۴) نباید ایام اعتکاف را مسجدی در روز مکرر برای ضرورت یا طاعت نماید در بعضی تشیع حنازه مسلم و غازی میت یا اقامه شهادتی (۵) در صورت خروج از مسجد در موارد مذکوره زیر سایه در نشستن و راه رفتن نباشد (۶) در غیر محل اعتکافش نباید نماز کند مگر در محله باشد

فی احکام الاعتکاف

(۱) هر چه مبطل روزه است مبطل اعتکاف است (۲) استماع منشاء ولو غیر صوت مبطل اگر چه در شب باشد (۳) بیع و شراء بلکه مطلق الکسایب ممنوع است (۴) استئمان بوجهای خوش و کلهای برای التذام ممنوع است (۵) جدال برای امری غیر اظهار حق جایز نیست (۶) هرگاه محامی کند باید کفاره بدهد مثل کفاره شهر رمضان اگر چه در غیر روز باشد (۷) هرگاه در روز رمضان جماع واقع شود باید

باید و کاهه دهد (۸) بواسطه عرض حیض یا نفاس یا مرض که
مطل صوم است اعتکاف باطل شود (۹) بطلان اعتکاف در صورت
وجودش موجب قضاء است در استیجاب قضاء ندارد

کتاب الحج

(۱) واجب است حج بفوریت بر کسی که دارای هفت شرط باشد بلوغ
و عقل و ازادی و داشتن نوشه و مرکب سواری اگر چه غیر چوبی باشد
و امکان دفع ثوابه الکاهیه اگر چه شغل یا صنعت بعد از مراجعت و
شرط نیست راست طاعت نداشتن محرم در مسافرت و
اذن شهر مکود حج مند و با اجتماع شرایط مذکور جایز نیست
نطوع و نیابت حج (۲) حج از مجنون و غیر کفایت از حجه الاسلام
نمیکنند (۳) هرگاه صبی یکازد و موقوفه اذراک کند بحال
بلوغ و همچنین عید اگر محرم شده باذن مولی و یکی از دو شرط
اذراک کند بحال ازادی کفایت از حجه الاسلام میکند (۴) منکر
که صورتیکه بواسطه مرض نتواند حج رود ثائب بگردد و کفایت میکند
از حجه الاسلام اگر چه حیاط مجای آوردن حج است در صورت دفع
مرض (۵) هرگاه با اجتماع شرایط ترک کند حج را از حیوة خود باید بعد
از موات اصل ترک استنباط نماید اگر چه ترک منحصرا بشود کفایت میکند

صورت حج تمتع

استنباط از میقات (۶) کفایت کند در ثائب بلوغ و عقل و ایمان و بلوغ
ذقه و حج واجب اگر چه در ناست نطوع در نیابت هم میرد ذقه نیست
(۷) حج بر سه قسم است حج تمتع و حج قرآن و حج افراد و عمره برد و غیره
یکی هم عمره تمتع که حج تمتع است دیگر عمره مفرده و وجوب
آن با اجتماع هفت شرط گذشته بر کسی که در ناست در مکة از تمام اطراف
بمقدار شانزد فوسخ شرعی یا زیاد تر که حج تمتع بجای آورد (۸) هرگاه
بواسطه ضیق وقت یا عرض مانع حیض و نفاس که نتواند طواف
عمره تمتع و نماز آنرا بجای آورد و ادراک اختیار بی قوف بر قاف
نماید باید عدل حج افراد کند مفقه بدارد و موفین و اعمال مؤمنان
و بعد از آن عمره مفرده بجای آورد (۹) اگر وقت و سعته دارد
ترک کند طواف را تا وقت طهات و اعمال عمره را بجای آورد و بعد
بقیة طواف را قبل از اكمال چهار شرط و سعته وقت باید بعد از طهات
طواف استنباط کند اگر بواسطه ضیق وقت اختیار عرفات ترک
شود عدول کند حج افراد چنانچه گذشت

صورت حج تمتع و عمره آن

اول باید احرام بپوشد برای عمره حج از یکی از مواقیب و بهتر
آن است که بعد از نماز و آقش و دو لو واجب نباشد و همچون وارد

مکه شود هفت شوط دور خانه کعبه طواف کند سوم دور کعبه نماز
طواف عقب مقام ابرهیم بجای آورد چهارم هفت مرتبه مابین کوه
صفاء و مروه سعی نماید پنجم تقصیر نمود زبشار بیت دن بعد از آن غسل
میشود یعنی تمام اعمال یک بواسطه احرام خرام شده بود بر او مباح است
حتی نسا و چون موسم عمل حج شود باید اول از مکه احرام بندد برای
عمل حج و آن احرام نیز همان است که بعد از نمازی شود و دم و قوف بعرفات
از ذیال روز نهم ذی الحجه تا غروب همان روز و سوم و قوف بمشعر الحرام
بن الطلوع عین روز دهم چنانکه آمد منی روز دهم پنجم رمی جمر
العقبه و روز دهم ششم ذبح یا تحریر روز دهم در منی هفتم حلق را شد
منی و روز دهم هشتم طواف حج هفت شوط هم دور کعبه نماز طواف
دهم سعی مابین صفاء و مروه هفتم تبه باز دهم طواف نساء و از دهم
دور کعبه نماز طواف سیزدهم بیرونه در منی شب یازدهم و از دهم
فرع واجبست مانند شب سیزدهم در منی بر چند طایفه
و آن کسیکه اقرب از دوازدهم غروب کرده و هنوز از منی کوچ
نکرده باشد دویم کسیکه هر یک از محرفات احرام مرتکب شده
باشد خصوصاً ^{یا صید} نسا سوم هرگاه کاه کبره از آن در حال احرام صادر شده
باشد و از محرفات احرام نباشد چنانچه در جمیع حمرات سه گانه در

یازدهم و دوازدهم و همچنین روز سیزدهم که شب سیزدهم را
و جوباً باید در منی بیرونه نمود و جمله اعمال عمره تمتع تمتع
در این شهر مستور است منسوب بشیخ بهائی علیه الرحمه
الحرس للعمره اجعل لهج او وار خطرتن طرمرح
افا صورت حج افراد و قرآن که مورد اختیار در بکان بمکه است
بکمتر از شانزده فرسخ یعنی کسی که بعد مابین آنها و مکه کمتر از
شانزده فرسخ است حج تمتع مابین حج افراد و قرآن و تفاوت مابین
دو آنست که قارن بسوق هدی و نلیه محرمه میشود و مقرب شایب
و تفاوت مابین این دو حج یا حج تمتع آنست که حج تمتع چه واجب است
یا مستحب با عمره مقدم است و این دو حج عمره ندارد مگر بشرط
و جوب حج و در این صورت عمره مفرد دارد بعد از اعمال حج و اعمال
حج در همه مطابق اعمال حج تمتع است مگر در چند چیز اول آنکه احرام
برای حج نسبت بمتمتع از مکه و احرام مفرد و قارن از میقات نثار
منزل خود اگر کمتر از میقات است دو قدم در هدی که مخصوص تمتع
سوم در تقدیم طواف بر وقوف بعرفات که برای قارن و مفرد
جایز است و متمتع باید بعد از وقوف بر اعمال منی در روز عید
یاد و طول ذی الحجه بجای آورد چنانچه در هر طواف نلیه مذکور است

بگویند و حیوان در حج افراد و ند باد حج قران و اعمال عمره مفرده
مانند اعمال عمره تمتع است لی عمره مفرده مشتمل بر طواف
نساء و نماز است قبل از تقصیر که بعد مفصل بیان خواهد شد
فیه الاحرام واجبست زان چند چیز اول
فصل احرام (۱) تعیین برای حج یا عمره (۲) بعنوان پرستش و شکر
خداوند تبارک و تعالی بودن (۳) استلام در نیت (۴) گفتن
چهار تلبیه بر تمتع در عمره تمتع و حج آن و بر مفرد در حج افراد
و عمره مفرده و قارن علاوه بر اینها تقلید کند هدی خود را
بفعلیکه زان نماز خوانده و احوط جمع مابین تقلید اشعار که
شکافتن پوست بدن شتر و غنای و متلخ نمودن زان است
و اینست صورت تلبیه **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ** زان الحمد
وَالْمَلِكُ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ و احوط تحمیس تلبیه بلکه
شد پس از آنست **شَكَرًا لَبَّيْكَ** بعد از **لَا شَرِيكَ لَكَ** پوشیدن
دو جامه ند و خد از لباسها بشک مردان میشوند زان نماز
و این دو شرط در لباس احرام مخصوص مردان است و زنان دوی
لباس میشوند احرام بپوشند و طهات و رجال احرام شرط نیست
برای هیچیک از زنان و مردان حتی حال عتبات و جف و نفاس

میشوند محرم شوند (۷) باید احرام عمره تمتع در یکی از مواضع بوده
باشد و آن مشش است (۱) وادی عقیق که اولان مسلح و سلطان
عمره و آخرش ذان عرفه است میقات متعارف اهل عراق است
(۲) ذوالحلیفه که میقات متعارف اهل مدینه و شام است (۳)
مسجد شجره احرام بینند مگر جنب حائض و نفسا که بحال احرام
باید احرام بینند و اگر ممکن نشد اجینا زاناء که احرام را از محل
نامسجد از حجه (۴) حجه از برای کسانی که بدی الحلیفه و مسجد شجره
عبور نمیکند یا صاحبان عذرند مثل جنب حائض و نفسا و غیر
و ضعیف که نمیتوانند در مسجد احرام بینند (۵) یسلم که میقات
متعارف اهل یمن است (۶) قرن المنازل که آن میقات متعارف
اهل طائف است **فروع** اول احرام بخاذان موافقت مذکور
بطور قطع کافیست در صورتیکه قطع بخاذان نشود احرام بیند
از دور بقسمیکه تعیین کنند از میقات تجاوز نکرده مگر بحال احرام
بلکه اگر نذر کنند احرام بیند بطریق مذکور بالمره اشکال رفع
است و همچنین است تقدیم احرام بر موافقت بنذر خاصه فرع
دوم اهل هر جایی بهر یک از موافقت عبور کند باید از آنها میقات
احرام بیند و جایز نیست تجاوز کند بدون احرام فرع سوم میقات

مفرد و قارن منزل آنها است که نزدیکتر است بمکانه موافقت فرع
چهارم میقات حاج متبع مکانه و لوط و صحرای الحرام و افضل میقات
است **فی محرمات الاحرام** و آنها سه چیز است
اول صید حیوان بیایانی نه در بانی که در اصل وحشی باشد نه
با تعرض اگر چه حرام گوشت باشد پس حیوان اهلی اگر بیایانی شود
صیدش مضر نیست هم چنین حیوانات رنده که حمله کنند بآنها
و مانند صید استغلاف و زاه را بزان بستن تا صید شود آتش
بسوی آن و نگاه داشتن و ذبح کردن و خوردن و زنان هر چه
از طبی و قبیل و لیس و نظر شهوی و عقد کردن بر آلود غیر
و شهادت بزان سوّم استمناء چهارم استعمال طبع لوط نمودن
پنجم پوشیدن لباس و خنجر برای مردان اختیار و برای زنان جایز است
ششم پوشیدن چکمه و جوراب شمشک هر چه روی پا را پوشاند
هفتم فسوق که دروغ گفتن و فحش دادن و مفاسده نمودن هشتم
جدال و خصومت با کسی یا ناکید بقسم تقاضا یا ثباتا خصوصاً گفتن
لا والله و بلی والله نهما انداختن جانوران بدن و کشتن آن مباشره
و تسبیح آدم بر طرف نمودن موی خود را اختیار یا زده هم استعمال
دهن و لوط و طبع یا شد اختیار داد و از دهم پوشاندن سر برای

مرد بهر چه و هر مقدار بکشد و گوش خود را هم نبوشاند سپرد هم
در حال سپر سرش در زیر سایه بان بودن چهاردهم چیدن ناخن
پانزدهم بریدن یا کندن آنچه روئیده در حرم یا غیر آن در صورتیکه
از حرم نباشد مستثنی است کندن درخت مریش و درخت صبره
و درخت اخرو و درخت خرما شانزدهم سرمه کشیدن هفدهم
نظر دادن به نمودن برای پند هجدهم انگشت زدن دست نمودن
برای پند نوزدهم حجامت نمودن بیستم خار ایستادن بحد بکه
خون بیندازد بیست یکم اسلحه بستن در حال احتیاط بیست و دو
نقاب انداختن روی صورت برای زنان و اقامه مکروهات
اخر اول (۱) در لباس حرک احرام بستن (۲) جامه تازه را پوشیدن
(۳) حجاب بستن برای زینت (۴) حمام رفتن (۵) در جواب کسی نشستن
گفتن (۶) استعمال کلاه نمودن **فی کراهات الصید**
(۱) هر حیوانیکه صید آن جایز است گهواره ندارد و همچنین کشتن
نعم و خوردن آنها (۲) کشتن و درندگان گهواره ندارد مگر شیری که کشته
از حرم موجب بیعت بکوت سفید است (۳) صید غراب مطلقاً
و حدیث طائر نیست معروف بموش کز و در فارسی غن گویند ش
موجب گهواره نیست گهواره حیواناتیکه صید آنها جایز نیست

بود و قسم است یکی آنکه برای گھارات بدل دود بکرات بکند
 اما قسم اول ^{در پنج طایفه اند} این است که گھار و کشن
 آن یک شتر است در صورتی که بکند یا غیر آن که در گھار و صوم
 داده میشود و کوفته شصت نفر مسکین هر نفری یک مدی اطعام
 کند در صورتی که قیمت شتر و آن باز باشد الا بمقدار قیمت شتر
 کند یا غیر آن و امده بفراده هر چند نفر شوند در صورت
 عجز برای هر مدی دوزه بکند و لو منفردا شصت روز و دوز
 عجز هجده روز و دوز بکند (۸) گا و الاغ و حشی گھار و آن بکند
 است و در صورت عجز به نفر امده کند یا غیر آن اطعام کند اگر بکند
 گا و و آن باز باشد الا بمقدار قیمت تقسیم میان آنها بنماید
 هر نفری مدی و در صورت عجز برای هر مدی دوزه بکند
 و لو منفردا و در صورت عجز نه روز و دوز بکند و اس اهور و یا
 در گوش قمل هر یک موجب گھار و یک کو سفند است در صورت
 عجز به فقیری مقدار قیمت آن هر یک مدی طعام دهد اگر قیمتش
 و آن نباشد به فقیری مدی بدهد و در صورت عجز برای هر یک
 دوزه بکند و در صورت عجز نه روز و دوز بکند و شکستن
 تخم شتر مرغ در صورتی که بچه آن حرکت کرده باشد برای هر یک

تخمی شتر جوانی باید بدهد و در صورتی که تخم نبسته باشد یا حرکت
 نکرده باشد باید تخمها شتر نو در میان داده ها قمل بکند و گھار
 هر چه از آنها بکند باید بکند یا بکند یا بکند یا بکند یا بکند یا بکند
 شود از آن برای هر تخمی که سفندی بدهد و اگر ممکن نشود برای
 هر تخمی ده مسکین اطعام کند و اگر ممکن نشود برای هر تخمی سه روز
 دوزه بکند (۹) شکستن تخم قطا بکند و راج در صورت حرکت
 برای هر تخمی یک بره کو سفند بدهد در صورت بنسنت یا عد
 حرکت نباید بعد تخمها کو سفند نوزد کو سفند شاماده وارد
 کند که قابل عمل باشند و پس از آن آنچه حاصل شود بدهد یا بکند
 خواهد بود و در صورت عجز تخمک اطعماده فقیر است و الا بکند
 هر تخمی سه روز دوزه بکند اما قسم ثانی که در صورت عجز بکند
 ندارد پس از هفت روز است و کشتن محرم کبوتر و ادخل گھار
 آن یک کو سفند است در بچه اش یک بره و در شکستن تخم
 یک درهم و قمار شخص محل در بره باید قتل کبوتر و درهم دهد
 در بچه اش نصف درهم و در تخمش ربع درهم و شخص محرم در
 هر دو گھار و ایا باید بدهد یعنی قتل کبوتر یک کو سفند
 یک درهم و در بچه اش یک بره و نصف درهم و در تخمش یک درهم

و ربع و هرگاه تخم متحرک شده باشد حکمش مانند بچه کبوتر است
و جمیع اقسا و در کبوتر حرم علا و مذکور باید دانند و هد بکبوتر
حرم بمقدار قیمتش یا صدف دهد بقدر آن در حرم و دم سوم سما
و خار پشت موش بزرگ یک بره ستوم مرغ قطاه و در اج یک بره
از شیر یا ز داشته شده چهارم کج شک دم جیانک و صغوه
یک چهار یک کند پنجم ملخ یک دانسته و ششم شیش که لقا کند از بید
یک شش کند هفتم کشن ملخ بیست و یک دانستن از احتراز یک کو مقصد
و در صورت عدم تمکن از احتراز گھاره ندارد **مسائل**
(۱) هرگاه بخورد آنچه صید کرده و گھاره باید بدهد (۲) هرگاه
از صید دیگری بخورد یک گھاره باید بدهد (۳) هرگاه جماعی
اجتماع کنند در کشتن صید رجل پس بر هر یک گھاره تمام است
یا تمام آن (۴) هرگاه قبل از احرام صید کرده باشد بعد از احرام
باید رها کند بلکه زائل شود ملکیتش از آن پس اگر از رها نکرد
نلف شد حرم ضامن است (۵) گھاراتی که ذکر شد برای محرم در
حال امن و بر محل حرم قیمت صید است بر محرم در جمیع اقسام
(۶) هرگاه محرم مضطر شود در اکل صید جایز است خوردن آن
و ب گھاره باید بدهد اگر تمکن است و اگر نه از دست رفته و موقع

تمکن باید بدهد (۷) هرگاه صید ملوک غیر بوده باشد علا و هر گھاره
ضامن است برای غیر (۸) آنچه گھاره در صید احرام حج لازم میشود
باید در منی ذبح یا نحر شوند و آنچه لازم شود در احرام عز باید در
مکه در جزیره ذبح یا نحر شوند هم چنین است در غیر گھاره صید
نسبت تمتع که باید در منی ذبح یا نحر شود و در غیر تمتع مختار است
و احوط منی است (۹) هرگاه صید بر اعدا یا سهوا یا خطا
بکشد ضامن است موجب گھاره و در عی صید در غیر صورت
عدم موجب گھاره نیست (۱۰) گھاره در پنج موضع مکرر شود (۱)
در صید عمد و سهوا و خطا (۲) در لیس فحیط در اوقات متعدده
(۳) در جماع و تکریرش حاصل شود یا خراج و ادخال (۴) در خلق
و اسیر و اوقات متکثره یا ممکنه متعدده (۵) در استعمال طبیب در
اوقات متعدده و در غیر این پنج چیز گھاره متعدده نشود بیکر
اگر چه احوط است (۱۱) جایز است شتر از رها کنند حرم که خود
انها علف حرم را بخورند و ب جایز نیست که علف را بچینند یا آنها
هذا القول فی گھاره الجماع حال الاحرام
مسائل جماع هرگاه در احرام عمره تمتع واقع شود چه قبل از
سعی یا بعد از آن مطلقا مبطّل عمره تمتع نشود و ب باید شتر یا گاو

با کوفسندی قربانی کند و اما در عزم مفروده پس جماع مبطل آن است
قبل از اكمال سعی باید شتری قربانی کند عموماً در ماه بعد یا
بعد از ده روز دیگر قضا کند اگر چه جایز است فوراً قضا کردن
(۶) هرگاه جماع قبل از اتمام احوال یا حلالاً کمزری یا غلاماً واقع در حج
و لو ندیا قبل از وقت عرفات و شعر یا بین الوقوفین واقع شود
در حال علم بجرم و عمد حج باطل است لکن باید تمام کند حج را و در
سال آینده نیز قضا کند نیز باید شتری قربانی کند (۷) اگر چه تبه
باشد موجب قضا است چنانچه سابقاً گفته شد که یک او حیاً
و جوب حج ابطال است (۸) قرن نیست و بطلان حج و اتمام آن
و جوب قضا در سال بعد کفاره شتر یا پسر مرد و زن در صورت
مطاوعه و در صورت اگر آه حج زن صحیح است قضا ندارد و بی
کفاره اش بر عهده مرد است (۹) در صورت مطاوعه زن باید
در اتمام حج مفرد در اجتماع نشوند در موضع معصیت و هم چنین
در قضاء سال بعد (۱۰) هرگاه جماع بیکه از اقسامش بعد از قوفین
واقع شود قبل از طواف باید شتری کفاره بدهند و اگر بمکر شیا
گای و الا کوفسندی (۱۱) هرگاه جماع واقع شود قبل از طواف
نساء حج هر دو صحیح است و لو باید کفاره شتر را هر دو در صورت

مطاوعه یا هر دو امر بدهد در صورت عدا و عود هم چنین
در صورت تبه شروع شده باشد در طواف نساء و سه شوط پیش
طواف نکرده باشد (۱۲) و هرگاه شروع در طواف نساء شده باشد
و از نصف تجاوز کرده باشد مثل چهار شوط حج صحیح است و کفاره
هم ندارد و بی وجع اقسام معصیت کرده اند (۱۳) هرگاه نظر کند
باهل خود بغیر شتر پس منی از او خارج شود و زن زاده اش را
ندارد و بر او چیزی نیست (۱۴) هرگاه با اهل خود باشد و نظر کند
و منی خارج شد یا ملاعب کند و منی خارج شد پس شتر باید
بدهد (۱۵) و هرگاه بغیر اهل خود نظر کند پس منی خارج در صورت
که ذرا باشد شتری بدهد متوسط گا و و فقیر کوفسند (۱۶)
هرگاه عقد بستن محرمه برای محرمه پس دخول واقع شد بر هر یک
شتر نیست (۱۷) هرگاه استعمال خوشبوئی کند بر قسمی یا شتر
خوردن یا مالیدن یا رنگ کردن یا بخوردن یا بکوفسندگی و یا
کند و اما خلوق کعبه استعمالش اشکالی ندارد و چه بر او نیست
(۱۸) گرفتن ناخن دست پای در مجلس موجب کفاره کوفسند است
و در صورتیکه در دو مجلس گرفته شود و کوفسند باید بدهد
و هرگاه افضلاً کند بر گرفتن ناخن برای هر یک یک کفاره

(۷) هرگاه مفسد از روی اشتباه قوی هد مجوز از گرفتن پس کسی
 بمشاعنا و فاختن گیرد و انکشتن خود را خون بیندازد نباید مفسد
 کوسفند کفاره دهد (۸) پوشیدن لباس دوخته عالمی عامدا برای
 مردان اگرچه بر اثر ورت باشد بلك کوسفند کفاره دهد (۹)
 بر طرف کردن موی سر در حال احرام برایشیدن یا غیر آن بواسطه
 حاجت ضرورت موجب کفاره است بی غیر میباشد تا باین کوسفند
 و یا اطعام شتر فقیر و یا سه روز روزه و در صورت عذر ورت
 معتبر است کوسفند علی الاحوط (۱۰) مؤکد در بریدن زلف کردن
 کوسفند نیست در صورت رفع بک از اند و باید سه فقره فقیر را اطعام
 کند (۱۱) هرگاه بواسطه دستمالیدن بموی سر و ریش بریزد اگر
 برای وضو و طهارت نشاء شکالی ندارد و چیزی بر او نیست و اگر
 واکو برای غیر طهارت باشد بلك کفطما اطعام کند (۱۲) در بیا
 راه رفتن بلك کوسفند در پوششیدن سر چه در حال ضرورت
 یا غیر آن باید بلك کوسفند کفاره دهد (۱۳) بکرتبه حصوت
 یا ناکید بقم صد قایک کوسفند است در صورت عذر ورت
 کافا است در جدال کفایک شتر است (۱۴) کندن درختان
 حرم موجب کافا است در کندن درخت کوچک حرم بلك کوسفند

و در شأنا و ابعاضش قیام باید بدهد فی الطواف
 (۱) طواف در تمام اقسام حج دو مرتبه واجب است و همچنین در عمره
 مفرده و اما در عمره تمتع بکرتبه واجب است (۲) شتر طواف در
 طواف چند چیز اول آنها از حد مطهر و طهارت از خفتن
 بیدن و لباس سوخته در مردان بلکه در پسری غیر مکلف
 چهارم ستر عورت پنجم حلیت لباس ستم قصه و دینت تعیین
 از اقسام طواف هفتم هفت شوط دو رکعه کشتن هفتم ابتدائیت
 از حجر الا ستو بر طرف چپ ختم بان تم داخل کردن حجر اسماعیل است
 در طواف هم مابین مقام ابروهیم و خانه طواف واقع شود و باردهم
 تمام بدن خود را در حال طواف از خانه و حجر خارج کند و از ده دو
 رکعت نماز طواف است پشت مقام ابروهیم (۳) طواف حج از ارکان
 ترك ان عدا موجب بطلان حج است در صورت نیتا باید ایستادن
 کند و هرگاه ممکن نشود یا مشکل شود ایستادن فایب بکیر و اقامه طواف
 نشاء پس ترك آن موجب حرمت نشاء است بطلان حج پس اگر عدا ترك
 کرده باید عذر کند در صورت امکان و الا نشاء کند و اگر سهوا ترك
 شده است نشاء (۴) هرگاه بعد از فراغ از طواف شك کند در عدد
 از اختیار ندارد چه زباده و یا بقصد و هرگاه در انشاء شك کند

نقصه یا طل است باید اعاده طواف نماید و هرگاه در آخر شوط در
 زیاده بر سبع شگ کند بیست و هفت گذارد و همچنین هرگاه قبل از
 اتمام شوط شگ کند و زیاده قطع نماید و بیست و هفت بر سبع گذارد
 زیاد کردن بر اشیاء طواف با نیت را بطل طواف حرام است
 و قصد زیاده در اشیاء یا بعد از اتمام طواف چه بقصد این طواف
 یا غیر از باشد حرام است مبطل نیست (۱) قرآن بین الطوافین
 نماز طواف بینهما مبطل طواف و ماست و طواف واجب و در
 مستحب مکرر و هفت (۲) و هرگاه سهواً زیاد شد بر سبع مستحب است
 که تکبیر نماید طواف را تا آنکه دوره کامل از طواف شود و نماز طواف
 قبل از رفتن بسعی بجای آورد و نماز طواف مستحب است بعد از اتمام
 سعی بجای آورد (۳) هرگاه سهواً ناقص شود طواف پس اگر چهار
 شوط از طواف را کرده طواف را باید اتمام کند و اگر ممکن نشود مانند
 کسیکه رجوع کرده باهل و شهر خود است یا نه نماید و اگر از نصف
 تجاوز نکرده پس اگر متافی باشد حدش عمل نیامده اتمام کند و اگر متافی
 بعمل آمده طواف را اعاده نماید (۴) جایز نیست قطع طواف مگر برای
 ضرورت و حاجت برای نماز فريضة اول وقت یا نافله که خوف تنك
 شدن وقت آن باشد (۵) و در صورت قطع در مورد جواز قطع نباید

طواف را از همانجا که قطع کرده اتمام نماید و لو آنکه از نصف هم تجاوز
 نکرده باشد (۱) جایز نیست که طواف سعی حج تمتع را بر وقت و بعد
 داشتن مکرر برای خوف حیض و نفاس که جایز است برای آنها (۲) سعی
 طواف سعی تمتع بر وقت و بعد از آنکه از ایشان با بهادر طولانی الحجه
 که در این صورت مقدم میدارد طواف را بر وقت و غیر واجب میزان لکن
 هرگاه ممکن نباشد از طواف در طول الحجه تقدم نماید بکند طواف
 بر وقت و سعی (۳) واجب است در سعی چند چیز
 اول قصد عبودیت و ما بشاء نمودن از کوه صفاء و حرم نمودن
 آنجا بکوه مرویه چنانچه هفت شوط که رفتن از صفاء مرویه و برگشتن
 از مرویه بصفا و شوط است (۴) سعی از ارکان و مبطل حج است
 در صورتیکه عمد آن ترک شود و اگر سهواً ترک شود باید بر کرد
 برای آن و اگر ممکن نشد یا معتسر شد برگشتن فائز بیکر (۵) زیاد
 کردن در سعی عمد مبطل آن است بی سهواً معتسر نیست هرگاه
 بفین کرد بقصد یا بعد از آنکه کند در صورت شک هرگاه در اشیاء
 سعی بوده یا شد یا بد ایشان کند بمقدار مشکوک بلکه مظنه هم کافی
 نیست (۶) قطع سعی برای حاجت یا نماز فريضة شکال ندارد و پس از
 تنهیم کند سعی خود را (۷) هرگاه در عره تمتع مانع اتمام شد سعی

در طواف است
 در سعی است
 در طواف است
 در سعی است

محل شد بقیلم اظفا یا غیر آن بلکه هرگاه وقاع با اهل خود نیت کند
و بعد مندرگ شود بقیته سعی را بجای آورد و بیک بقع کفار دهد
(ع) و بعد از سعی مذکور در عمره تمتع باید تفصیر کند بکوتاه کردن
مویازد زشارب یا چیدن ناخن و نباید سر خود را برآورد و صورت
تراشید یا بدین که کوفسد کفاره دهد همچنین کفاره منور را
باید بدهد و صورتی که فراموش کند تفصیر انا و قیس که احرام بنده
برای حج (و) و بعد از تفصیر حلال پیشو تمام آنچه بواسطه احرام
شده بود بر آن می مستح است بصورت عرو من لباس و خنچه نباشد

ف افعال الحج الاول الاحرام

(۱) بعد از فراغ از عمره تمتع واجب است احرام بستن از مکه برای حج
عبودیت در زمانیکه بتواند و قوف بر فرائز از ظهر روز عرفه کند
اگرچه مستحب در روز نوبه که هشتم ذی حجه است و وقت زوال
در زبرنا و آن احرام بندد همان کیفیتیکه در احرام عمره ذکر شد فقط
اختلاف در متعلق آنها است که اولی برای عمره است و دومی برای
حج یا بعد یا شد و هرگاه فراموش کرد احرام از مکه و اولی برسد عرفا
پس نباید و صورتی ممکن برگردد و در مکه احرام بندد و اگر ممکن نشد در
همان عرفان احرام بندد و اگر فراموش کرد احرام را انا انکه علی حج یا تمام

رسید پس حج آن صحیح است چیزی هم بر آن نیست الا آنی الوقوف
بالعرفات (۱) بعد از احرام یا بعد از اول ظهر روز عرفه که هم ذی حجه
ناغرو بیان در کوه عرفات بماند بقصد بندگی خداوند تعالی و
بقدر مستحی واجب رکعتی است که اخلاص بان عمداً مطلق است
چنانچه اگر فراموش کند و قوف را تا موقعی بگذرد و احتیاری
وقوف مشعر را هم در رک نگیرد نیز حج باطل است هرگاه متمکن شود
از وقوف اختیاری عرفات پس یعنی از شب هم را وقوف کدث
طلوع صبح و هرگاه از احرام متمکن نشد یا معتبر شد پیش وقوف
اختیاری مشعر کافی است (۲) واجب است فاند در عرفات ناغروب
اقتاب و ذی حجه و اگر پیش از آن کوچ کند از عرفات یا بدین
شتر کفاره دهد اگر متمکن نشود یا بدین بجهت بوم و روز بگذرد
صورتیکه جاهل یا ناسی باشد چیزی بر آن نیست (۳) نموده و توبه
و ذوالحجاء و عریه و از آن حد عرفات و قوف را آنها کفایت نم
کند و مستحب است در روز نوبه در وقت زوال احرام بندد
برای عرفات و همان روز بعد از زوال بیرون رود بیوی منی و بعد
از طلوع اقیاب از وادی محتر عبو کند در دامنه کوه طرف چپ
وقوف نماید در حال قیام و اشتغال بدعا و غیر مستحب است که نماز

ظهورین عرفه راجع کند بیک اذان و دو اقامه و اگر اذان و دو وقوف در
بالای کوه عرفات **فی وقوف المشعر** (۱) بعد از
افتاب و زعفره کوچ میکند برای آمدن بمشعر الحرام و مستحب است
تا خیر نماز مغرب و عشاء تا بجای آوردن آنها از در کثیب احمر بیلان
و دو اقامه (۲) واجب است که بین الطلوعین روز دهم زادش
الحرام نماید بقصد عبودیت و اگر ممکن نشود از ماندن تا طلوع افتاب
باید بعد از آن مقداری فایین افتاب تا اول زوال بماند (۳) و هرگاه
قبل از فجر از مشعر کوچ کند علاناً یا با بیدگهاره دهد بیک گوشه
و حج آن صحیح است و صورتیکه وقوف اختیاری عرفات ادراک کرد
یا شد از برای ثواب و خائفان جایز است که قبل از فجر از مشعر کوچ کند
(۴) حد مشعر فایین فایز بین ناحیه ص و تا وادی مختل است و وقوف
بمشعر بقصد مستی از ارکان است پس هرگاه وقوف را از بالا و نهما
نزد کند عمدتاً آن باطل است هرگاه نسبتاً تارک کند و ادراک
اختیاری وقوف عرفات را نیت باشد حجش صحیح است
تخلیص (۱) وقت اختیاری وقوف عرفات از اول زوال تا
عرفه است تا غروب آن و وقت اضطراری آن فایین غروب است تا
اول طلوع فجر روز عید (۲) وقت اختیاری وقوف بمشعر از طلوع

فجر دهم است تا اول افتاب و قضا اضطراری آن فایین طلوع افتاب
تا اول ظهر روز دهم (هرگاه در حال اضطرار اختیاری یکی از دو
وقوف را تارک کند یا اضطراری هر دو را بخش صحیح است و الا باطل
در صورت قوت و قوفین مطر اضطراراً اتمام لازم نیست و باید
بهره مفرد محل شود و حج زادش سال بعد در صورت وجوب او
و الا فلا فی نزول منی و احکامه واجب است
در روز دهم بجهت ایستادن پس در منی اول رمی حرمه العقبه بقصد
عبودیت بهفت و یک بکر یعنی غیر منعم در رمی و بر چهل و حرم
نه مسجد و سیمیکه صد رمی کند بر بید و یک بجز العقبه دوم
از واجبات منی تبیح در نایب بر منعم بقصد عبودیت و منی روز دهم
اگر چه جایز است تا چهره ریان دهم و دوازدهم و سیزدهم که اینها را
ایام تشریف گویند و واجب است انفراد و عدا شرکت در هدی
و در صورتیکه شری باشد داخل سال ششم شده باشد هرگاه
کلو یا کو مقصد است داخل در سال سوم شده باشد هرگاه پیش
باشد یک سال داشته باشد و هرگاه در نایب یافت نشود و اگر ممکن
از قیمتش باشد از او نزد کسی بگذارد که تا آخر ماه ذی حجه غریبه بپوشد
او بپوشد بپایان و هرگاه قیمتش را نمیکن نباشد سه روز و

بذارد در حج و هفتاد روز بعد از برگشتن و جایز است صد روز و روزی
از اول ذی الحجه بگذرد و قبل از ماه ذی الحجه نمیشوایند و روزی یکبار و در
صوره یک روز و از آن گرفتار تمام ذی الحجه باید در سال دیگر قربانی کند
در مئی و اما قرون در صورته یک برای عمره سوخته کرده باشد باید در مکه
قربانی کند اگر برای حج باشد در مئی قربانی کند و جایز است سوار
شدن بر هدی و خوردن شیر از مازا میگوید یا بطفل از ضرر
نشود و هرگاه هدی قرآن و تلف کند ضامن است باید بدل
انرا قربانی کند و هرگاه تلف شود بدل ندارد و جایز نیست جلود
چو اناث را که قربانی کند برای حج بجز از باب اجرت بدهند و هم
چنین است فروختن آن و مصرف آن در احوط برای فقر است و میباید
اما اضحیکه پس از قربانی کردن است فلا نیست بقصد
عبودیت نه برای حج و عمره در روز دهم ذی الحجه و جایز است برای
کسانی که در مئی هستند و روز نهم یا دوازدهم یا سیزدهم
قربانی کنند و کسانی که در غیر مئی هستند تا دوازدهم میتوانند
این قربانی را بکنند و جایز است که قیمت آنرا هم صدقه دهند و ممکن
از قربانی باشد قابل اشتراک هم میباشد و لو عدد بسیار بوده
باشد معوق هر از واجبات مئی حلقه در آن منافی است (۱)

سوزانید برای مردان و کوتاه کردن مو پست روزان (۲) جایز است
برای مردان که نقص بر کنند و نعل نمایند حلقه را بلکه معتبر است
بر کسانی که سر آنها موی ندارد نقص بر کردن بکوتاه کردن مو
شارب یا غیر آن (۳) کسی که دفعه اول داشت ضرر است و همچنین
لبسته نپسند نموده موی سرش را بچسباند آن بجمع و غسل
برای حفظ از شپش یا موی خود را که زده احوط بر آنها سر
نراشید است بلکه احوط جمع است (۴) هرگاه از مئی خارج شود
بدن حلقه یا نقص بر واجب است بر کرد و یکی از دو امر را بجای آورد
(۵) سرکاه ممکن نشد پیشوند هر گاه هست سر خود را تراشید
یا موی خود را کوتاه کند و موهای خود را بفرسند یعنی فصل
دفعه آنها است در مئی (۶) جایز نیست که طواف را مفقود بدارد بر
حلقه یا نقص بر و در صورته که تقدیم کرد واجب است بر کرد و بجه
و حلقه یا نقص بر یا جمع بدینهما نموده و پس از طواف را آغاز کند
و پس گویند کفار ده هدا یا جاهل و ناسی گناه ندارند
(۷) آنکه بعد از حلقه یا نقص بر یا هر دو حلقه بپوشد بر آن تمام حج
یا حرام حرام شده بر آن مگر در چیزی که بوی خوش و زنان باشند
(۸) و چون طواف را بدارد بجای آورد بوی خوش بر آن مباح شود

و در صورتیکه طواف نشاء را بجای آورد زن هم بر آن مباح شود
فی الطواف و در آن مسأله است (۱) چون از اعمال منی
 فارغ شود مختبر است باین آنکه همان روز یا فردای آن روز وارد مکه
 شود برای طواف زیارت بلکه جایز است برای متمتع که تا آخر اندازد
 تا آنکه بی حجه مانند قارن و مفرد (۲) طواف بدین اهفت شرط
 بجای آوردن همان قسمیکه در طواف عمره گذشت (۳) نماز طواف
 (۴) طواف نشاء است هفت شوط (۵) نماز طواف است که بر تمام
 حجاج واجب است (۶) چون از مناسک مکه فارغ شود باید برگردد
 بمنی و شب یازدهم و دوازدهم را در منی بماند و لازم نیست که
 روزها را در منی باشد اگر چه مستحب است (۷) هرگاه یکی از محرمات
 الحرام خصوصاً صید را یا سائیلکه محرمات از کثرت از غیر محرمات
 الحرام را مرکب شده باشد باید شب سیزدهم را نیز در منی بپوشد
 نماید (۸) واجب است در این ایام مسکنه و می چهار سه گانه نمایند
 هفت ریل بنحو مذکور (۹) باید ایستاد نماید بجزه اولی و بعد بجزه
 ثانی و بعد بجزه ثالث و از اجزیه العقبه گویند هرگاه بغیر این
 ترتیب می کند باید اعاده کند بنحویکه ترتیب بعمل آید (۱۰) در شب
 نمیتوان رمی نمود مگر برای مریض و عیال و سفید چنان و صفا

عذر مثل خائف و لکن برای غیر این چهار طائفه و فروعی مابین طواف
 افتاب است تا غروب آن (۱۱) هرگاه شب یازدهم و دوازدهم را در منی
 منی بپوشد باید برای هر شبی کوفتی که در مکه گیرد
 در مکه بپوشد کرده باشد برای اشتغال بعبادت جایز است اگر
 کسی که در این شبها بپوشد میکند رمی بعد از نصف شب خارج
 شود از منی (۱۲) هرگاه فوت شود رمی در بعضی ایام قضاء افتاد
 دارد بر اداء (۱۳) هرگاه کوچ کند از منی قبل از رمی اداء و قضاء
 باید فراموش کند بمنی و رمی را ایام تشریف بجای آورد و اگر ممکن
 نشد باید بیک روز برای ایشان از در همان ایام او اگر ممکن نشد استنباط
 دو ایام تشریف باید در سال آینده خود شن بجای آورد و اگر ممکن
 نشد استنباط کند مع ذلک احوط قضاء رمی است بعد از ایام تشریف
 بنفس طوینا شب در همان سال (۱۵) کوچ کرد از منی و مراجعت کردن
 بکنه برای طواف و ذاع مستحب است و بی احتیاط است که شخص
 صرور نرنگ کند و این کوچ در روز دوازدهم که تفرات است
 جایز است برای کسی که پرهیز کرده باشد از صید و نشاء و محرمات
 الحرام و غیر این از کثرت و غروب نکرده باشد در روز دوازدهم
 و اگر باید در نفر دوم کوچ کند که روز سیزدهم است اگر اشخاص

در روز دوازدهم کوچ کردند باید یک کوه سفند قربانی کنند و در نفر
اول بعد از ظهر کوچ میکند در نفر دوم و بنوا اند قبل از ظهر کوچ
کند **فی المعمره المفردة و مساقلتها** (۱) عمره
مفردة خودش یکی از واجبات است در صورتی استطاعت اگر چه
استطاعتش مخصوص عمره باشد مگر در عمره تمتع که باید استطاعتش
برای حج و عمره جمع باشد پس ممکن است مستطیع باشد برای
عمره مفردة و مستطیع برای حج نباشد پس باید عمره را اینجا آورد
و ممکن است مستطیع باشد برای حج قرآن با افراد و مستطیع برای
عمره نباشد پس باید حج را اینجا آورد و هرگاه مستطیع برای
هر دو باشد بهتر است تقدیم و تاخیر عمره مفردة تا آخر ذی حجه
بر حج قرآن با افراد و بر تمتع عمره مفردة نیست که ثابت میکنند
تمتع از آن و باید قبل از حج اتمام کنند چنانچه گذشت (۲) واجب است
عمره مفردة در عمره یک مرتبه فائده حج و باید در شهر حج باشد
و ایستجابت است که عمره مفردة را در هر فاهی بلکه در هر ده روز
یک مرتبه بجای آورد هر روز که باشد از ایام سال اگر چه بعضی فقها
حدی برای فصل بین عمره و حج ذکر کرده اند پس رجاء میتوان همیشه
بجای آورد (۳) معتمر در شهر حج میتواند عدول از عمره مفردة

بهره تمتع نماید در اعمال عمره مفردة هشتاد و سه سال قصد
عبودیت در و احرام سو طواف خانه کعبه چهار دور رکعت نماز طواف
نیم سعی فایز صفا و مرده ششم طواف فضا هفتم نماز طواف
هشتم حلز یا تقصیر تمام امور مذکوره بنحویست که سابقا ذکر شد
فی المصدور المحصور (۱) مصدر محصور

دشمن او را منع کند چه کسی که نتواند در تمام ذی حجه طواف و سعي
بنفسه او بنا باشد بجای آورد و یا آنکه او را منع کنند از موقوفین و
بالحکم یا ممنوع شدن از ایشان چه کسی که بقوت آن حج قوت شود
مثل موقوفین و یا ممنوع شود از شک محل مثل مناسک
و طواف و سعی و نحو آن (۲) تکلیف از مصدر ساقط نشود
در صورت استقرار آن و هم چنین در صورت استقرار استطاعت
ناما لایند و در غیر این صورت ساقط است خصوصاً مانند
آن (۳) طریق محل شدن مصدر دانست که هر که خود را چه سورت
کرده باشد یا نه ذبح می نماید در موضع صد محل میشود محل یا
تقصیر و تمام محرفان احرام بر او مباح شود حتی فضا بدون حاشا
بطواف فضا و نماز آن **فی المحصور** (۱) المحصور محصور
بواسطه مرض از اعمالی که بقوت آن حج قوت میشود مثل موقوفین

با ممنوع شود از اتیان بموجبات تحلل (ب) طریق محل شدن از
فرستادن هدی است چه سابق باشد یا غیر آن بسوی عی برای
خارج و بسوی مکه برای معتمر و چون تخرج یا نحو واقع شود حلق یا تقصیر
میکنند بعد از آن و محل پیش و تغییر نشاء (ب) چو سال آینده شود
واجب است بر محصور در صورت استغفار تخرج یا استمرار استقامت
مراجعه کردن برای تخرج محصور عنه یا عمره محصور عنها و بعد از آن
زنان نیز مباح شوند بزان و اگر نتوانند رجوع کنند نایب بیکرود
صورت عدم وجوب تخرج واجب است که استنابه کند برای طواف نشاء
و نماز آن چهار مرتبه در صورتیکه صد و حصیر بر طرف شد از رک
یکی از دو موقف را نمود و تخطی صحیح است و الا فلا (ه) اشراط
در موقع احرام موجب سقوط هدی نشود و بی نیت محصور
ممکن است که محل شود بعد از بقیت هدی اگر چه هنوز ذبح نشده

باشد **کتاب الجهاد** (۱) جهاد و مقاتله با کفار

واجب عینی است بر کسی که امام علیه السلام او را تعیین فرموده باشد
و الا واجب کفائیست بدو شرط بلوغ و عقل و آزادی و دگرگونی
و دارا بودن نفقه طریق و سلاح جنگ و عیال خود و باید که پیر نباشد
و زمین گیر نباشد و کور نباشد و مریض عاجز از جنگ نباشد و عورت

امام یا کسی که منصوبش فرموده اند برای جهاد (ب) جایز نیست
بدعوت جائز جهاد کردن مگر در صورتیکه کفار هجو او را نمایند و مسلمین
و خوف مغلوبیت داشته باشند پس در این صورت واجب است دفاع
کفار (ب) اشخاصی که فاقد شرائطند واجب نیست که استنابه کنند
و لو نتوانستند مگر در صورت حاجت (ب) مستحب است سه روز و شب
در سر حد داری نمودن تا چهل روز و اگر از چهل روز تجاوز نمود
ثواب جهاد را دارد و هم چنین مستحب است اعانت بر این نمودن
باستادن و غیره (ه) واجب میشود جهاد عیثا در چند صورت اول تعیین
امام چنانچه گذشت و دوم در روشنه آن مومنان چنانچه چهارم
احتیاج بشخصی از مثل آنکه دفع دشمن منوط با و باشد (ع)
در اصنافیکه جهاد شوند سه طایفه میباشد اول بهر دو نفر
و مجوس و زرتشتیان است که باید آنها را دعوت بامسلامت نمود و اگر انکار
نمودند باید شروع بفشاک تا و فیکه اسلام آورند و الا ملزم نشود
بشرائط مذکور و آنها امور پیشین (۱) قبول جزیه و جدی برای آن
نیست منوط بنظر امام ع میباشد و بی بر صبیان و مجانبین و ابلهان
و قتل جزیه نباید باشد و جایز است که بر دوش مقر در انداخته بار آید
(۲) آنکه ابناء مسلمین نکند خصوصاً استقاح و لو اوط و سرف

و وسایع و دینی قطع طریق و راهنمایی کردن برای دشمنان مسلمین
و امثال آنها (۱) مرتکب محرمات علانیه نشوند مثل شرابخوردن کج
محارم و غیره (۲) احداث کبسه و بیع نمایند (۳) تاخیر ننهند
(۴) احکام مسلمین در دعاوی بر آنها جاری باشد (۵) ملتزم
شوند آنچه را بر آنها شرط نمایند در عقد جزیه (۶) جایز نیست
که داخل در مساجد شوند (۷) جایز نیست بنای خود را بلندتر
از بناء مسلمین کنند (۸) جای ندهند جاسوس کفار را فرغان
فرع اول مصرف جزیه لشکر یا نشاء شرطش ضرر نباشد فرع دوم
در صورتیکه مخالفان کنند شرائط مذکوره را در حکم عربی خواهند
بود ظائفه دوم غیر متخلین بخله یهود و نصاری مجوس از کفار
(۹) اینها را باید دعوت باسلام نمود و از اینها جزیه قبول نمیشود
اینها را کافر حربی گویند مقاتله شوند تا اسلام اختیار کنند و اگر
کشته شوند (۱۰) باید بکشته نمود بکسی آنکه نزد بکشد یا شترانش
بیشتر است (۱۱) جایز است مهلت دادن بآنها تا ترک محاربه نمایند
مذنی یا ذن امام علیه السلام یا مصلحت (۱۲) میشوند اعداء مسلمین
اگرچه مملوک باشند پناه دهند اعداء مشرکین را تا ده نفر و اولاد
استیدان از امام (۱۳) کفار بکه با احتمال امنیت وارد میشوند در

بلاد مسلمین جایز نیست مقاتله آنها مگر بعد از اجماع آنها بلاد
خودشان مسائل (۱) بعد از قیام حربی در صورتیکه عدو کفار
دو برابر یا کمتر باشند از مسلمین جایز نیست فرار کردن از جنگ و
کاهان کبیره است علی انقال از حال محالیکه بهیض شوند چند
کنایه برای استعانت بطائفه برای پیشرفت فرزند چنانچه
در صورتیکه کفار پیش از ضعف مسلمین باشند فرار جایز است
(۲) محاربه با کفار بهر قسمی جایز است مگر با القاسم (۳) در صورتیکه
فتح متوقف بر رنجش ستم باشد جایز است (۴) هرگاه کفار سپر
کنند اطفال خود یا زنان خود یا مسلمانی را از اجازت
که لشکر اسلام آنها را بکشند مگر در صورت طریق فسخ منحصراً
بکشتن آنها باشد (۵) زنان کفار در حرب نباید کشته شوند
اگرچه کمک کفار کنند مگر ضرورت اقتضا کند (۶) لکن زنان و اطفال
کفار باید اسیر شوند (۷) در موقع قیام حربی هرگاه کافر اسلام
اختیار نمود خودش و اولاد صغارش محقون القتل میباشند
و همچنین اموال منقول و منقولی بخلاف راضی و عقار که
داخل در غنائم خواهد بود حکمش بیاید (۸) مملوک هرگاه پیش
از مولایش اسلام اختیار نمود و خارج شد از حوزه محاربه از او

شود (۹) تمثیل یکافر بعد از قتلش خوامند اگر چه کفار فتنه به
مسلمین تمثیل کرده باشند (۱۰) غدا بعد از امان خوامند مثل آنکه
بغضه لوز ابکشد یا آنکه با امان داده طائفه متورم بغاوت و کسانی که
بر امام عادل سرکشی کنند مثل خواجه نهر و آن بر امیر المؤمنین
و خواجه طغی بر جیسا سید الشهداء (۱۱) واجب است که امام با آفتاب
خاص دعوت کنند آنها را تا آنکه رجوع کنند از بغی و طغیان و در
اطاعت امام داخل شوند (۱۲) طاعنی باغی هرگاه مرجع شکستگی با
داشته باشد مثل اصحاب جلد معاویه نباید مجروح آنها را
غور ابکشد فرار کنندگان آنها را تعقیب کرده تا بدست آیند و
کشته شوند و اسرا آنها بکشد کشته شوند (۱۳) هرگاه طاعنی مرجع
و پناهی ندارد مثل خواجه حاکم تفرقه است نه قتل جریح و نه
تعقیب فرار کننده و نه قتل اسراء (۱۴) جایز نیست اسیر کردن او را
هر دو طایفه و نه زنان آنها و نه اعیان اموال آنها چه منقول و غیر

فصل حکم الغنائم

(۱) خروج صفای ملوک بلکه آنچه را امام و خود اصطفاء فرمایند
(۲) خروج آنچه برای خواجه غنائم مقرر شده (۳) خروج رخصه که
عطایای امام است بر کسانی که سهم در غنائم تبسند باشند

زنان و عیسای کفار (۴) بعد از اخراج موقوفه کوره باید اخراج خمس غنیمه
بشود چنانچه در باب خمس گفته شد فی تقسیم الغنائم
(۱) کسانی که سهم در غنائمند پنج طائفه اند اول مقاتلین دوم
حاضرین برای قتال اگر چه قتال نکرده باشند سوم عطفین برای امداد
قبل از تقسیم غنیمت چهار حاضرین اطفال و کور و مقاتلین پنجم
اطفال و کور مولود و مقاتلین که در روز الحرب تولد یافته باشند
قبل از تقسیم غنائم فرغانه اول کسانی که برای امری حاضر شده اند مثل
جراح و بیمار و مورتخ و آهنگر و شمشیر ساز و پیر و سایر اعیان و حاضرین
سهم در غنیمت نمیباشند دوم کسانی که مقرر کرده اند بر آنها
که اعانت در قتال کنند بدین سهم از غنیمت مثل اعراب جفی از غنیمت
نقد دارند (۲) کیفیت تقسیم غنائم آنست که بیادگان و کسانی که سوار
بر غیر اسب میباشند مستحق یک سهم خواهند بود و صاحب اسب
سواران او سهم چنانچه اگر صاحب اسب یا اسب یا اسب متعدد باشد
سهم سهم مستحق است و شرط نیست که صاحب اسب سوار بر اسب
باشند در موقع جنگ چنانچه اگر پیاده یا در سینه جنگ فاع شود
مستحق دو سهم و یا سه سهم میباشند بلکه مناطد و فارص
آنست که در موقع حیات غنیمت صاحب فرس یا افراس باشد

فرغانه مشروطه در فارس که خدای و برسانند لشکر اسلام بنا
و هم چنین مرجع بیان کننده قوه مشرکین و کثرت آنها نباشد (۷)
آنکه سهم از برای اسبانی که بر یا لاغریا کوچک ضعیف که قابل شکار

نمایش منظور نیست در احکام اراضی

(۱) مردانی که اسیر شوند اگر اسلام اختیار نمودند محقون الدم شدند
(۲) اگر اسلام اختیار نمودند پس در صورتیکه قبل از انقضای حد
اسیر شوند (۳) ترتیب کشتن آنها با خیت امام است از زدن کردن
چپ راست آنها تا بمیرد (۴) مردانی که بعد از حروب اسیر شوند بیا
کشته شوند (۵) حکم اسراء بعد از حروب یا منت گذاردن بر آنها و
رها کردن است یا فدیة گرفتن بهر چه مصالح است یا استرقاق و مشایط
(۶) اختیار در اجراء احکام مزبوره یا امام است و منافاتی با اسلام
ندارد (۷) در صورت گرفتن فدیة یا استرقاق از غنائم محسوب است

باید بدین ترتیب مذکور معمول شود (۸) فی احکام اراضی

و هی اربعه (۱) ارض خراج است از زمین آباد و وقت فتح است بقیه
و غلبه بر آن مال جمیع مسلمین است بجز یوم الفیمة و مخصوص بنامین
نیست و خیت اش را امام میباید منافع و خراج آن در مصالح عامه
باید صرف شود و تصرفات لگانه در آنها نمیشود نمود از بیع و وقف

و غیرها (۲) ارض موافق است از زمین آباد و وقت فتح است بقیه
از انفال و اختصاص مقام امامت است (۳) ارض جزیه است که فتح شد
باید بصلح بر این که جزیه بدهند اراضی آنها مخصوص خودشان شد
و صورتیکه فروختند صاحبان جزیه منتقل میشوند بقیة تابع و اگر
اسلام اختیار نمود ساقط شود آنچه بر زمین آن مقر شده بود و بر
التقه هم خواهد بود هرگاه شرط شد بر آن که زمین آن مال مسلم
باشد پس جزیه بر زمین آنها خواهد بود و حکم زمین مرفوع در صورت
آبادی مثل اراضی معنوع العوه و در صورتیکه آباد باشد از انفال است
(۴) ارض اسلام اهلها طوعا پس از مخصوص خود آنها است لازم
نیست بر آنها چیزی مگر زکوة با اجتماع شرائط

کتاب الامر بالمعروف والنهي عن المنکر

(۱) تکلیف امر و نهی بر سبیل کفایت نیست عینی (۲) الزام بامر
و نهی تابع معروف و منکر است پس اگر معروف لازم الایمان است
الزام بان لازم و اگر منکر لازم الزام است الزام بان لازم و هرگاه
مستحب و مکروه باشد امر و نهی مستحب خواهند بود (۳) امر
و نهی در صورت لزوم فعل و ترک واجب است مگر موجب عقوبت
باشد (۴) مراتب انکار و استیفاء و بقیة است و مزبوره

سوم بدست فاذا ميکه موجب جراحت و قتل نشود و الا مخصوص
 امامست و تا بايشان (۵) اقامه حدود در زمان غيبت از صحت
 قضيه عادل است هم چنين است قضاوت بين الناس و
 فتوى در احکام شرعيه فرعيه (۶) جايز است اقامه حاکم و دين
 چند نفر لو قضيه عادل نباشند اول پد نسبت بفردزند خود دت
 مولی نسبت بمملوک خود سوم شوهر نسبت بزوجه خود چنانچه
 باغيران لکن در تمام قضایا شرطست که ايمین از ضرر نباشد (۷)
 مناط قضا هت معرفت احکام شرعيه است از ادله و ضرر نبر

در فروع بر اصول و قواعد کلیه **کتاب الايمان**

(۱) الزام نمودن چيز بر ابر خود بوسط قسم بين و حلف است
 بيمين متحقق ميشود باستماع خداوند تبارک و تعالی مثل الله خا
 و در جز و رجم و امثال آنها (۲) بغير اسماء الله واقع نشود حتی با
 انبياء و رسله (۳) بين است از خداوند يا پيغمبر يا ائمه جمعا يا بقر
 واقع نشود و حرامست (۴) شرطست در حلف تکليف قصد
 و اخيار و لذا از کافر حلف واقع نشود (۵) مورد حلف بايد اولی
 بفعل باشد مثل واجب مستحب و مباح شرعی که اولویت
 باشد فعلش بحسب بن ياد بنظر عقلاء و هم چنين است

هرگاه اولی بترك باشد مثل حرام و مکروه و مباح شرعی که اولی
 بترك باشد در نظر عقلاء بحسب بن ياد بنما مثل بترك بعضی
 مأكولات و در صورت تساوی بحسب بن ياد بنما الحوط الترام
 (۷) انکه مورد حلف بايد ممکن الحصول باشد برای حال حاضر اگر مستحيل
 باشد باز اجماع بفعل غير باشد باز اجماع بزمان گذشته واقع نشود
 (۸) هرگاه استحياء غار ضرر شود نسبت به مورد حلف اگر موقت
 باشد باز زمان توفيق ياد ائمه در صورت عدم توفيق قسم فحل خواهد
 شد (۹) هرگاه تقابل نکند بمشيئة الله فحل شود و علم نیست
 مکرم مقصودش چمن و بترك بوده باشد (۱۰) قسم فرزند بدو
 اذن بکودن بدو اذن شوهر بمملوک بدو اذن مولی در غير
 واقع نشود (۱۱) مخالفت قسم حرام و موجب کفاره است بيمين کفا
 خواهد آمد (۱۲) بيمين غموس يعني قسم خوردن بر منع حق کسی
 حرامست موجب عقوبت اخراست (۱۳) قسم که یکی از مؤمنين
 رفع خصومت است در صورت علم بيمين خود يا علم بعد حق غير جايز است
 و در صورت مظنه و احتمال جايز نیست (۱۴) جايز است و ارش
 در صورت عدم علم يا اشتغال فقه مورث خود اتيان بقسم کند با علم
 نداشتن بخصيتة مزبوره (۱۵) همچنانکه از ايمان مومنه و کافر نیست

کتاب التذکر و العهد

۱) بند الزام امر نیست برای خداوند و نه عهد قرار داد با اوست
و هر دو واجب شود مندی و معهود در صورتیکه نادر و مایه
بالغ و عاقل و مختار و قاصد از نشو و روز و عهد و عهده
الاحوط و ازین موطن در قدر و عهد ملوک (۲) آنکه باید رند
نصیح کند که برای خداوند است و اگر بگوید من است فلان کار
و نفی نکند برای خداوند ملزم نیست اما در عهد تصریح
نیست که ایست کند همان قرار داد قلبی (۳) باید منعلق و نه عهد
طاعت بوده باشد یا اینکه واجب باشد یا مندوب و لو اینکه عبادت
(۴) هرگاه نذر کند از طاعتی و نیت نکند که ایست کند
بجزی یاد و کف نماز کند یا بکس نذر و زهد بدارد (۵) و اگر نکند
چیزی و هنگامی بوزه بدارد یا بدین شمار و بیکس (۶) اگر نکند
زمانی از بوزه بکس بیع ماه باید بوزه بدارد (۷) اگر نذر کند که مال
بسیار می آید بدهد یا بدین شمار و در عهد بدهد (۸) اگر نذر
کند که نذر کند هر چند قدر خود را یا بدین که شش ماه پیش
مالک بود بازاد کند (۹) هرگاه عاقل و مختار و قاصد از نشو و روز
ساقط است مثل آنکه نذر کند و زهر و زهره و زهره و زهره و زهره و زهره

در صورتیکه روز هفتاد و یک از روز عید باشد یا حاضر یا غایب
شود شخصاً هم ندارد و اگر مطلق باشد یا بنده یا آزاد باشد
شود (۱) هرگاه نذر یا عهد کند چیزی برای ایاکن مثل کبیره و هدا
مشترک و مساجد معظمه باید بپوشان و مصرف خود برساند و اگر مصرف
دو نفر از آنها باشد باید مصرف در مصالح آنی شود از تعمیر و خطه
و اگر محلی ندارد مصرف در زائرین و معونه حاج خواهد بود

کتاب العتق

(۱) عتاق در قبی و مملوکیت است یا غلبه اسلام و مسلم است
بر کافر حری و سرایب کند و او را دوش و نو مسلم شود (۲) مالک
انسانی میتواند سلب قبی و مملوکیت از مملوک خود بنماید چنان
باشد یا مرد صغیر یا کبیر و انرا عتق گویند (۳) صورتش آن
که بگوید نوا ازاد کردم در وقت حضور و در حال غیبت بگوید
او را ازاد نمودم یا آنکه بگوید نوا ازادی او را داد است یا بگوید
انت حرا و هو حری (۴) چون عتق از عتاق است شرط آن قصد
حری و عبودیت و باید ازاد کند مالک بالغ و عاقل و مختار و
(۵) شرط است و عتق آنکه تعلیق نداشته باشد مثل انت حرا یا
و ندی لکن در ضمن عقد عتق الزام و شرط میشود که در مثل آنکه

بگوید اعف عنك وشركتك عليك فليكن سنة يا انت حر وعليك حرة
 الى مستين و امثال اينها (۱) هرگاه از اذ کند جزئی از مملوک خود را
 هر اش از اذ شود و هم چنین است هرگاه تمامش ملک او نباشد
 ولی باید قیمت از اذ را بصاحبش بدهد و هرگاه متمکن نباشد باید بعد
 سعی کند و نادیه بقیه قیمت از اذ بصاحبش (۲) در چند مورد مملوک
 بدین اختیار مولى از اذ شود اول هرگاه که در شود دوم هرگاه مولى او را
 بشکل کند یعنی کوشش را در فاعلش بآورد و از اذ در چهارم هرگاه مولى
 گیر شود پنجم هرگاه عید در دار الحریه قبل از مولى اسلام اختیار کند
 ششم هرگاه عید مولى نباشد باشد که وارث این مختصر همین
 عید باشد عید از مال مورث خورده شود و لو الزاماً علی المالك و
 از اذ شود و بقیه مال **کتاب التبیان** مورد نیاز و داده شود
 (۱) ندیه عبارتست از اذ کردن مملوک خود بعد فوت خود یا اینکه
 در زمان جنوه خود بگوید انت حر بعد وفاتی یا بفارسی بگوید بنو آزاد
 بعد از مردنم (۲) میتوان قبل از فوت رجوع کند (۳) در صورت
 عقد رجوع از ثلث خود محسوب است مانند وصایا یا بر اذ ای عید
 مدبر بعد از دین است (۴) هرگاه حامل زانند بر نمود جملش مملوک است
 مگر نصیر بکشد ندیه بر حمل (۵) هرگاه حمل بعد از ندیه باشد مدبر

خواهد بود (۱) هرگاه عید زانند بر نمود او را عید مدبر هم مدبرند
 اگرچه مملوک باشند **کتاب التبیان** (۲) ندیه را عید مولى یا مملوک
 از مولى باطل نشود همگی از ثلث اذ شود (۳) اگر ثلث اذ نباشد
 باید سعی کند و بقیه قیمت خود و نادیه بکشد و بر مولى (۴) اگر
 مملوک باطل میکند بر خود و او را بکه بعد از کرجش ظاهر شده
 بخلاف او را بکه قبل از اذ باقی داشته در فدی بر **کتاب الکاتبه**
 (۱) کتابت قبضه نمودن مولى است مملوک را بخودش بجز بکه ناز
 کند از اذ در مدت معلومه و مملوک قبول کند (۲) مکانیه بر دو قسم
 یکی مطلق و دیگری مشروط (۳) مکانیه مطلقه آنست که شرطی
 از اذ برآورد تمام مال الکاتبه و مکانیه مشروطه آنست که شرط میکند
 از اذ برآورد تمام مال الکاتبه (۴) در صورت اطلاق از اذ میشود
 بقتل نادیه از مال الکاتبه و در صورت شرط از اذ شود مگر بعد
 از نادیه تمام (۵) شرط است و مولى آنکه بالغ و عاقل و جابر التضرر
 باشد و در مملوک شرط است بلوغ و عقل و در عوض آنکه
 دین و مؤجل و معلوم و قابل الملیکته باشد

فی الکاتب المطلق

(۱) آنکه کتابت مطلق از اذ شود بهر مقدار بکه از مال الکاتبه

نادیده کند (۱) انکه کتابی در صورتی طلاق از دست مولی بماند
فسخ کند (۲) در صورتیکه مملوک عاجز شود از نادیده مال الکتاب
از سهم رقاب که یکی از مستحقین زکوة است ازاد شود (۳) اولاد
مکاتب مطلق اگر از مملوک باشد بقدر ازادی خود ش ازاد
خواهند شد (۴) هرگاه مطلق بمیرد و هیچ جزئی از او ازاد نشده
باشد تمام میراثش مخصوص مولی است (۵) هرگاه بمیرد و جزئی
از او ازاد شده باشد میراثش بحسب حقیق و قبضش تقسیم
شود پس بمقدار حقیق سهم وارثا و سب و بمقدار قبض
سهم مولی است (۶) نباید ورثه مملوک مکاتب بقیه مال الکتاب
را از ارث ادا کند و اگر اولاد مکاتبند و ازاد شده اند بنسبت
پدرشان ازاد شوند (۷) هرگاه مکاتب مالی نداشته باشند باید
سعی کنند بقیه مال الکتاب را بمولی یا ورثه مولی بدهند و هر
ازاد میشوند اگر هیچ متمکن نباشند از سهم رقاب یا بذرا او شود
(۸) هرگاه مکاتب وصیت کند یا برای او وصیت کنند بقدر
ازادیش محض و نافذ است (۹) هرگاه ائمه ان کذب و جیاد حد
یا مولی یا ورثه بمقدار حقیق مملوک و مولی محدود شوند

کتاب الکاتب المشرط

(۱) مکاتب مشروط ازاد نشود مگر با اداء تمام مال الکاتب (۲)
هرگاه تخلف کند از اداء مال الکاتب ولو بکمرینه مولی مختار
بر فسخ است و بی مستحب است که صبر کند و در اداء (۳) هرگاه
مکاتب مشروط بمیرد کتابت باطل میشود و اولاد و مالش با جمع
بمولی است (۴) مکاتب مشروط تصرف الکاتب در اموال خود
میتواند بکند ولی تصرف غیر الکاتب یا بر پست بر او مکرر بدین
مولی (۵) مولی تصرف اموال مکاتب نمیتواند بکند غیر سبقت
مال الکاتب و غیر از اذن او (۶) هرگاه مولی و طی کد مکاتب مشروط
را باید مهر المثل بدو عیسان نکرده (۷) جایز نیست بر مملوک
مکاتب مشروط چه مرد باشد یا زن زواج بدو و اذن مولی (۸)
اولاد مکاتب اگر ازاد نیستند بعد از کتابت نمیتوانند پسرار
ازاد مال الکاتب ازاد شوند

کتاب الکهارات

(۱) کفاره عباد نیست که واقع سازند برای جبران بعضی از اعمال
(۲) کفاره پنج قسم است کفاره معینه و مرتبه و محرم و ما بجمع
الترتیب و التخییر و کفاره الجمع (۳) کفاره معینه مثل کفارات
مخصوصه برای محرم است چنانچه در کتاب حج مفصل از کوشش
کفاره مرتبه در سه موضع است اول و دوم کفاره طهارت و

خطا است که باید اول بنده ازاد کند و اگر عاجز شده و ماه روزه
بگیرد و اگر عاجز کند شصت مسکین اطعام کند سوره کفاره کسی که
کرده باشد فضا رمضان را بعد از ظهر در کفاره آن ده فقیر اطعام
کرد و اگر عاجز نشد باید سه روز متصل روزه بگیرد (۱۳) کفاره
در سه موضع است افطار شهر رمضان و خلف نذر معتبر میهد
معتبر چید روزه باشد یا غیر روزه و آن ازاد کردن یک بنده یا روزه
دو ماه متصل یا اطعام شصت مسکین (۱۴) کفاره مجتمعه در دو موضع
یکی کفاره بمن و دیگری کفاره ابلا و آن عبارتست از عنقریه
یا اطعام ده فقیر یا پوشانیدن ده فقیر و اگر عاجز شود سه روز
متصل روزه بگیرد (۱۵) کفاره جمع مابین خصال ثلاث و افطار
روزه رمضان است بخرام و در قتل مؤمن است از روی عمد
و ظلم (۱۶) قسم خوردن بیزانته از خدا و یا پیغمبر و یا امام مجتهد و
منفرد یا باینست منعقد شود ولی احتیاط اطعام ده مسکین
و استغفار است (۱۷) چیدن زگیل خود و ازاد مصیبت خرام
و کفاره اش کفاره افطار رمضان است (۱۸) کندن زن یکس خود و
خراب شدن صورتش یا باز کردن مرد پیراهن و جامه خود و ازاد کردن
فرزند یا زدن کفاره مجتمعه است (۱۹) هر که بخوابد نماز او فاسد

شود و غذای استیفا با یک روزه بگیرد (۲۰) هرگاه نرویح کند و نیرادر
عده اش را بدفعه بفرستد کند از آن و کفاره دهد به پنج صاع ارد (۲۱)
کسی که واجب شده بر او روزه دو ماه متتابع کفایت کند که بی دلیل
روزان متصل انجامی او و بقیه اش را منفردا (۲۲) هرگاه عاجز
شود ازاد و ماه هجده روز روزه بدارد و اگر عاجز شود از هجده
روز سه روز روزه بدارد و الا استعفا کند (۲۳) در کفاره مؤثر
هرگاه بیاید ثمن رقیبه او بیاید خود از برای خریداری اجاست
خریداری ازاد کردن (۲۴) شرط است در رقیبه ثمن در صورتیکه برای
کفاره قتل باشد در غیر آن علی الاطلاق (۲۵) کفایت کند ازاد کردن این
واقع و لدم و بدو در کفاره (۲۶) هرگاه نداشته باشد ثمن از واجب
که او از زندگانی خود را بفروشد در مرتبه تکلیف اجمع شود بصورت
و همچنین است در مرتبه صورت داشتن ثمن و بیون رقیبه یا ایمان داشتن
آن (۲۷) کفایت کند در اطعام احتضار و اکل طعام و ادا و اعلائی
ازاد گوشت اوسط آن سر که و اقل آن غلت است (۲۸) جائز است اطعام
سادات در کفارات و هم چنین صغار (۲۹) میزان در اکساب جامه
اگر چه به هم و نا است (۳۰) واجب است در جمع افشا کفاره عتفا
و صوما و اطعام او اکساء قصد ثناء و عبودیت خداوند تبارک و تعالی

و ثبوت نوع کفاره و بلوغ و عقل و اسلام **کتاب الوقف**
 (۱) وقف اخراج ملکیت شیئی است از خود و مقرر داشتن فواید آن
 برای شخصی یا جهتی (۲) آنکه هرگاه وقف برای مسجد و مشرب
 واقع شود ملکیت از آن مالک زایل شود و در غیر مورد مزبور ملکیت موقوف
 محفوظ است برای موقوف علیه (۳) وقف محتاج است با الفاظ محرم
 ذالک برای اخراج یا الفاظ مشتمله بر قرائن ذالک (۴) شرط فسخ معطل در ملک
 معلومه یا شرط انتفاع خود بصرفه و آذوقه و اداء قروض و استیجاری
 حج و عبادات برای خود جایز نیست و وقف باطل است بلی اگر خود از
 مصادیق موقوف علیه باشد یا بشود می تواند صرف کند (۵) شرط
 رجوع وقف بسوی خود در صورت حاجت جایز است معنائش
 لتخرج از ملکیت خود است یا شرط رجوع ملکیت از بسوی خود در
 موقع حاجت و در صورت مذکور وقف صحیح است پس از آن منحل شود
 و بعد از انحلال معامله ملکیت با آن شود مطلقا و باید واقف بالغ
 و عاقل و عاقل جایز التصرف باشد (۶) وقف نیز شرأطیست
 استمال برای انجام قبول احتیاطا پس در صورتیکه موقوف علیه
 شخص باشد خود قبول کند اگر چه نه یا عنوان عام باشد مثل فقراء
 حاکم و هم چنین است وقف بر مسجد و مشرب **سوم قصد عبودیت**

و بنده کی حضرت احدیست چهار قبضه و اقباض پس اگر قبضه واقع شود
 لازم نیست عبودیت و اقباض باطل شود و برای طفل و مجنون و ثلث
 قبضه میکند در مصالح عامه حاکم قبح نمی پذیرد و عدم تعلیق مثل آنکه
 وقف داری از جائی جاری باطل است ششم و ام پس اگر موقوف
 باشد باطل است (۸) شرط نیست موقوفه علیه مورث اول آنکه
 عین باشد نه دین و آنکه عین مملو که ناسد پس معلوم حق
 مثل حق التجره ستم آنکه مشاع باشد یا مفرد و هر دو جایز است
 چهارم آنکه قابل انتفاع باشد یا غیر آنکه قابل بقاء باشد ششم مل
 قبضه و اقباض باشد پس وقف عبد بنی و طبر فرار کرده دهود
 ماهی در باطل است هفتم احتیاطا موقوفه یا موقوف علیه است در
 اوقاف مشخصه و در اوقاف عامه با حاکم و بلی خود واقف می تواند
 اختیار را یا خود قرار دهد (۹) شرط است موقوف علیه شخص
 امور اول و جو موقوف علیه پس وقف بر معطل و ابتدای جایز
 ولو منضمما بموجود اما وقف بر موجود و ادخال کسی که بعد از این
 موجود میشود از طبقات متسلسله یا غیر مرتبطه صحیح است و
 وقف بر میت بهر نحوی ابتداء و وسطا و انتهاء افراد و انضمام
 جایز نیست سوم اهلیت ملک داشتن باشد پس وقف بر عبد و

منحل

و جن و ملك جائز نيست چنانچه مالك و وقف بر شخص واحد نباشد بلي
 اگر بر كسانيكه متصرف شوند غالبا جائز است در صورت انقراض وقف
 پس جمع كنند بواقف يا وارثا و (۱۰) وقف بر عناوين و جهات عامه
 مثل و طيب يا باخه از پس وقف بر جهات موجب مصيدت جائز نيست
 و از اين قبيل است وقف براي مصاف و ميزيك در در عز و غروب
 و وقف لاثانها و هم چنين بر كنائس و بيع و تعمير و ناسپدا (۱۱)
 و وقف بر عنوان بر مصرف فقرا و وجوه قريست (۱۲) و وقف مسلم
 بر فقرا و مصرف مستمسك بر فقرا چنانچه وقف كافر بر فقرا مصرف
 شود باهل كيش خود (۱۳) و وقف بر مسلمين مصرف است بغير كه نما
 كند بقبيله (۱۴) و وقف بر مؤمنين و ايمان مستمسك است با شئ عشرين
 و بالجلد و وقف بر هر عنوان مصرف مستحب يا منجنا ظاهر است عنوان كافر
 در ان پس وقف بر منسوبين پدران خاص ندارد بذكر بلكه مثل
 ميشود كور و اناث را و در استفاد همساو بنده مكر نصيحه كند
 و اوقف بزيادتي احد هما بر ديگري و هم چنين است وقف بر اولاد و اناث
 شامل شود بر اولاد دينين و بنات كور و اناث را (۱۵) و اجب نيست
 در وقف فقرا و تعمير بر همه فقرا بلكه گهايش مي كند فقرا و بزرگواران
 بلكه هر گاه خود واقف از آنها باشد يا بشود جائز است كه بيا آنها شركت

كند در گرفتن موقوفه (۱۶) اگر مصلحت موقوفه عليهم امر موقوف شود
 مصرف موقوفه و حوزه راست و منحل نشود تا رجوع كنند بواقف يا وارثا و
 (۱۷) نفقه مملوك بر موقوف عليه مستحب است انشا يا چنان باشد (۱۸)
 هر گاه عبيد يا امه زين كير شود از او خواهد شد نفقه اش بر خود او
 (۱۹) هر گاه مملوك جنايت نند و وقف باطل نشود مگر آنكه قصاص يا استيفاء
 شود (۲۰) هر گاه جنايتي بر او وارد شود بغير ان راجع بموقوف عليه
 مثل منافع اعيان موقوفه (۲۱) هر شرطيكه جائز است و عقد و قضا
 و اوقف شرط كند و لازم خواهد بود **كِتَابُ الصَّدَقَاتِ**
 (۱) آنكه صدقه از عقود عبادت يعني عملك مال مستقيم الله
 پس محتاج است ببايجاق قبول و لو معاطاه با قصد عبوديت (۲)
 شرط است كه صادر شود از مال البايع عاقل جائز النص (۳)
 قبض مال باذن مالك مصلحت ان است (۴) قبل القبض ميتواند جمع
 كند بخلاف بعد القبض (۵) مورد صدقات واجب مي باشد
 و لي صدقات مستحب اختصاص بفقرا ندارد (۶) صدقات
 واجب غير از زكوة بر هاشميتين مباح است بخلاف ديگوان
 (۷) صدقه بر حري و ناصبي و خواجه جائز نيست بر ذوق و مخالف
 جائز است (۸) صدقه مستر افضل است مگر در صورت اتهاام

کتاب الهب

(۱) هبه تمليك مال است بغير و محتاج است بايجاب قبول لومعاظا
 و في محتاج بقصد قربت نيست (۲) انكه واهب بايد بالغ عاقل خابز
 التصرف باشد (۳) شرطست قبض موهوب باذن واهب (۴) بعد
 از قبض ميتواند اهدا جوع كند مگر در چند صور اول صورت
 تلف و تصرف نافل سوم تصرف مخرج مثل عتق چهارم تصرف
 مانع از رد مثل اسبيل ادا يچم هبه معوضه ششم هبه بدي
 رحم هفتم هبه زوج بزوج و بالعكس (۵) در صورت جوع اگر
 معيوشه باشد واهب جوع نميشود و انكه بارش (۶) هرگاه جوع
 نمود زباده متصله راجع بواهب است بزي زباده منفصله مخصوص
 موهوب له است (۷) هبه و صدقه و وقف و مرض موهوب صحيح است
 و از اصل مال محسوب ميشود ولي وصايا كه تمليك بعد الموت است
 از ثلث محسوب شود مگر ورثه ايجازه كنند

کتاب الرقي و العمري و السكني

(۱) عمري تمليك انتفاع كسبت از مالي در عمري چه عمر مالك
 يا عمر قابل و رقي تمليك انتفاع است رمد و معلومه (۲) هر دو
 محتاجند بايجاب قبول لومعاظا از مالك عاقل بالغ خابز التصرف

کتاب الرقي و العمري

(۳) اگر منعلق عمري و رقي سكوت باشد از اسكني كوتاهتر است
 حاصل نميشود نسبت به منفعت و شرطست قبض باذن مالك
 در جواز انتفاع و لازم ميشود باذن مكرور مطلق سكني كه موقوف
 بر عمر نباشد پس چابز است جوع و بموت هر يك باطل شو چابز
 بغير و خن مال عمري و رقي باطل نشود (۴) عمر و رقي اختصاص
 ندارد بمساكن مثل دار و اراضي بلكه هر چه وقف از اموال
 صحيح است اعمار و اوقافش صحيح است هر چه ممكن انتفاع است
 بابقا عيش و وقت اوقافش صحيح است (۵) بعد از تحقق عمري و رقي
 با سكني چابز است انتفاع قابل و هر كه از انواع ارجح است
 چابز نيست بر قابل بوجه انتفاع بغير خود نمابند مگر در صورت
 نصريح مالك چنانچه چابز نيست اجاره دادن چنانچه ملكيت نيست

کتاب المحبس

(۱) محبس تمليك منفعت مال است بغير پس فرقت با عتق سابقه
 است كه انها تمليك انتفاع است چابز تمليك منفعت است لذا
 ميتواند محبوس را پس از اوقاف شرعيه انتفاع دهد بغير موهوب
 بخلاف موارد سابقه (۲) شرطست رجس ايجاب قبول و لو مطلقا
 (۳) انكه مطلق و مقيد شود بزمان و لي محبس مطلق لازم نيست

و مجلس مقتد بهادت لازمست (۱) آنکه مورد مجلس هر چیز است قابل
اسفراع باشد یا بقاء عین (۲) آنکه عین محبوسه مجلس مقتد مورد
نقل و انتقال واقع نیابد بشود (۳) هرگاه عبد یا امین یا اسب غیر ذی
حسین خود برای مشاهده مشرف یا مساجد لازمست تا زمان بقاء عین
و بی در مجلس برای غیر تابع اطلاق و تقید است از و ما و جازا (۴)
هرگاه حابس میرد در صورت اطلاق عین محبوسه رجوع کند بوث
حابس در صورت تقید اگر محبوس له میرد رجوع کند بوث محبوس
کتاب الوصایا (۵) انشاء امری بعد از موت و وصیت
کویند و آن بر چند قسم است اول انشاء و لا یتبرک اموال و دوم و لا یتبرک
بر اشخاص سوم انشاء و لا یتبرک اموال چهارم انشاء تعلیل اموال
عینا یا منفعه بعد الموت (۶) وصیت واجب است در صورتیکه مقتد
واجبی باشد و الا مستحب است (۷) جمیع انحاء وصیت محتاج
بایجاب است حاجت بقبول ندارد مگر در تعلیل که علی الاحوال (۸)
تمام انحاء وصیت واجب است مگر در صورتیکه مقتد قبل از موت
موصی اطلاع موصی بر رد و صی و هم چنین است در صورتیکه
مخالف کتاب الله باشد ^{صحیح} مثل وصیت بر عدم ارث بعضی از
ورثه یا وصیت به ندادن دیون و حقوق واجب و وصیت بخریدن

وامثال آنها اما الوایة علی الاموال و آن وصیت است بولا یت
کسی بر ثلث مالش و در صورت زیاده مشر و طسب یا بیره و
و مصارف ثلث تابع مقررات موصی است داخل در این قسم
ولا یتبرک اموال صغار پس حفظ و تصرفات موصی عطف صغیر
در عهد و صبی است تا آنکه قیم کویند اما لوه یتبرک علی الاشیاء
و آن وصیت است بر اختیار داری بر اشخاص صغار در غیر صلا
است از اجیر دادن و تصرفات مترتب بر آن و ولا یتبرک نکاح
و اما الوایة علی الاعمال و آن وصیت بر حج و عبادات است و
کاشا و مستحبه و اداء دیون و نحو اینها و داخل در این قسم
وصیت بر غسل و کفن و غایر هرگاه شخصی را عین خود برای
استیجار اعمال شن یا هو حی و اجبت قبول بلکه اعمالش یا هو
میتا حیاط انشک اولیا تعیین کنند همانرا که مقتد تعیین نمود
و احوط عدم رد آنست و اما الوصیة علی التملیک (۹) آنکه
موصی له مالک شود اگر زائد بر ثلث نباشد الا بشرط اجازه (۱۰)
(۱۱) قریب نیست تا این فارق یا غیر در این باب (۱۲) اجازه ورش
وصیت قبل الموت کافیست در زو و مش (۱۳) و هرگاه بعضی
اجازه نمودند و بعضی اجازه مجیز صحیح است نسبت به خود

و باید موصی از ای شرایطی باشد اول آنکه عاقل باشد و
 اگر مراد است ستمش به سال رسیده باشد پس وصیت مجنون
 و صبی که ستمش کمتر از ده سال باشد نافذ نیست سوم فالد
 باشد مورد وصیت از اجتهام آنکه جارج خود بمهلاک نباشد مگر
 آنکه بعد الوصیت واقع شود پس ضرر بوضیقت نرند (۷) شرط
 در وصی آنکه بالغ و عاقل و مسلم باشد در صورت اسلام موصی
 (۸) جایز است وصیت برای حل شرط حیوة و باطل شود در صورت
 سقوط آن مبتدا و برای فسخ و عری و مملوک خود شرط ولدش
 و مدبرش و مکانش مطهر و برای مکان بمقدار مایحترمه (۹)
 مملوک و ام ولد اگر مقدار وصیت فاقی باشد بقیمت آنها آزاد
 شوند اگر زیاد تر باشد بقیه اهم یا آنها بدهند اگر ناقص باشد
 نیز آزاد شوند باید سعی کند زیاد به مانقص بورشد و از سهم
 ولد نقصان ام ولد نیم نشود (۱۰) هرگاه وصیت کند از آزاد کردن
 مملوکش صحیح است از ثلث محسوب شود (۱۱) هرگاه موصی مدیون
 باشد قیمت مملوک پیش از دین نباشد و وصیت کند بازادی
 صحیح است باید آزاد شود و بی اجابت از او کوشش کند
 در اداء دین برای طلبکاران و بقیه قیمتش ثلث شود و ثلث

انرا باید بورشد بدهد و هم چنین است هرگاه قیمت مملوک و برادر دین
 باشد نصف آن بپایان داده میشود و ثلثش بورشد و هم چنین است حکم
 هرگاه از او شکر کند قبل از موت و فائش منحصر بآن بوده باشد قیمتش
 پیش از دین یا برادر دین نباشد با الحاح بعد از دین ملاحظه در وصیت
 با ثلث خواهد شد هرگاه مدیون نباشد و فائش منحصر بپایان بود
 اگر از او شکر کند قبل از موت آزاد شود اگر چه زیاده از یک نفر باشند
 و چیزی هم بر مملوک نخواهد بود و هرگاه وصیت کند بازاد کردن
 رقبه کفایت کند هر که باشد چه مؤمن و چه کافر مگر آنکه نصیر کی
 با ایمان و در این صورت اگر ممکن شد کفایت کند از آزاد کردن رقبه مگر
 بی ناصبی نباشد اگر چه بعد هم ظاهر شود که ناصبی بوده کفایت کند
 (۱۲) هرگاه وصیت برای فسخ و اناث شود هر دو مساوینند در
 قیمت مگر موصی بفضیل داده باشد هم چنین مساوینند در
 با اختلاف در ارث مگر نصیحت کند بزیاد و نقصان (۱۳) هرگاه
 موصی نه قبل از موصی میرد باید موصی به را بورشد موصی نه باشد
 مگر موصی رجوع کند از وصیت خود یا وارث ندانسته باشد پس
 بر میگردد بپورته موصی (۱۴) لازم نیست در وصی آنکه عادل
 باشد لکن اگر وصی کند کسیر از جهات آنکه عادل است بعد فاسق

شود یا آنکه معلوم شود که عاقل بوده باطل است نمیتواند تصرف کند زانچه وصیت کرده (۱۵) جایز است ترا وصی قرار دادن (۱۶) جایز است طفل را با انضمام بکامل وصی قرار دادن پس کامل اتفاق وصیت انا از ما اینکه طفل بالغ شود پس از آن بلا اشتراک عمل بوصیت مینمایند و جایز نیست که طفل نقض کند اعمال کامل را و بلوغ هم نقض نکند اعمال سابقه را در صورت تطابق با وصیت (۱۷) ایضا بسوی مملوک جایز است با اذن و کلاش (۱۸) ایضا مسلم و بنوکا جایز نیست بی ایضا کافر بسوی کافر صحیح است (۱۹) ایضا بغيره با بودن آب جدایی نافذ (۲۰) هرگاه ایضا بسوی دو نفر شود و ظاهر در استقلال هر یک نباشد بشرط اجتماع کند اجبا است اجتماع اعمال وصیت کنند (۲۱) هرگاه امتناع کند حاکم اجبا کند آنها را یا اجتماع و هرگاه امتناع کند بعد الحکوم حاکم تبدیل کند بیک و هرگاه احدهما عاجز شود از قیام بوصیت همه کند حاکم دیگر را (۲۲) در صورت استقلال هر یک از وصیا حسب ایضا صحیح است اعمال هر یک افراد و میتوانند مورد ایضا را تقسیم کنند پس هر یک افراد اعمال انچه را بتمامند (۲۳) هرگاه خیانت کند وصی حاکم باید ضمیمه کند امینی را (۲۴) هرگاه موصی التبه رد کند وصیا را

و موصی برسد رجوعش و صایب باطل شود و اگر واجبا است وصی قیام بوصایت (۲۵) وصی ضامن نیست مگر بفریط (۲۶) و میشوند استیفاء دیون خود نماید (۲۷) وصی میتواند استعراض کند بامکن و مصلحت (۲۸) جایز است که مال موصی به کفایتش را باید صرف کند برای موصی خود ملک کند و اگر در نیست نقل کند بغير (۲۹) جایز است که وصی برای حوارج مثل قراد دهد با احتیاج (۳۰) جایز است وصی ایضا بغير در صورتیکه وصی در ایضا باشد همچنین است وصی ثانی مطلق و مقید (۳۱) هرگاه وصی وصی نکرده باشد با وصی بمیرد یا نتواند قیام کند حاکم متولی شود بنفسه و بویکله (۳۲) واجبا است مالی فاسد تخ و دین و خمس و زکوة و مطا عباد و کفار است مالی و نحو آنها از اصال مال برداشته میشود و اجبا غیر مالی که مورد وصیت واقع شده مثل غار و روزه و غیرها از مال باید برداشته شود (۳۳) واجبات غیر مالی که مورد وصیت واقع شده در صورت کوتاهی ثلث مقدم است بر سایر وصایا اگر چه در مؤخر باشد در غیر واجبات باید بترتیب مذکور در وصیت اعمال شود مگر آنکه ترتیب رد کردن باقی باشد از باب اتمام و نقد (۳۴) هرگاه ثلث باقی باشد همه وصایا واجبه و مستحبه تفاوتی در ثلث

ندارد همه وصایا مصرف ثالث باشد مگر آنکه تقدم علی مقصود
موصی باشد (۳۵) هرگاه وصیت نمود برای کسی بجز مالش و
مقصودش ظاهر نباشد بحسب قرآن پیرده یک مال باید با و داده
و همچنین وصیت شبیهی از مال خود هشت یک باید بدو همچنین
وصیت بشی از مال خود باید شش یک داده شود (۳۶) هرگاه وصیت
کند برای کسی بمثل نصیب یک از ورثه و ثلث فانی نباشد با و ورثه اعضا
کند با و را مثل یک از آنها مقرر دارند پس اگر مرد است نصیب
مرد میرد اگر زن است باز نه اشرا باشد در نصیب اگر موصی
نصیر بمقصد نصیب پس یاد خیر و مشمول ثلث با اعضا ورثه
پس همانرا خواهد برد (۳۷) هرگاه وصی فراموش کند بعضی از
مصارف را و مرد دیا باشد فایز امور غیر محصور باید مصرف کند و جو
بیر و اگر مرد دیا باشد فایز امور محصور و ممکن الاجتماع است جمع کند
بینها و اگر مجتمع الاجتماع است مثل اطعام کسی در روز معین
وصی شخص در روز پس افضل و بهتری یکی از اندوز اختیار
نماید و البته اطعام افضل است (۳۸) وصیت بر ولایت ثابت میشود
شرعاً بحد و مرد عادل و اقل وصیت تملیک ثابت میشود
بد مرد عادل و یک مرد و زن و یک مرد و یک تم و یک چهار زن

(۳۹) شهادت بکزن اثبات ربع وصیت میکند و در نصف
و سه زن است ربع وصیت (۴۰) مجرات مریض عیال است از ثلث
ثاقه قبل از موت از قبل عتق و تملیک فعلی و غیره و غیره
و مراد از مرص آنست که منجر مرگ شود اگر چه خوف باشد (۴۱)
منجر است مریض از اصل مال محتو است بطریق ملاحظه ثلث بدو بخلاف
غیر منجر است که باید ملاحظه شمول ثلث با اعضا ورثه شود (۴۲) اگر
مریض مریض موت هم داخل در منجر است در صورتیکه مامور و
واقع باشد اگر نه کمتر از ثلث باشد اگر مامور کمتر از ثلث باشد
بالمرة نافذ نیست (۴۳) اگر من حیث و دبه از امول میت است باید
ملاحظه شود در اخراج ثلث (۴۴) هرگاه وصیت بامری بوجه
معینی مثل حج و عتق رقبه بوجه معینی یا بدانتظار تحقق آن نمود
و اگر مامور شود تا از تحقق آن صرفه روجه بخواهد و اگر مکن
از آن پس از تحقق آن صرفه بخواهد و در مورد عتق بخود
معینه بدو و السلام خیر ختام **کتاب الودیع**
(۴۵) و دعه چیز نیست که بطور امانت نزد کسی سپرده شود و قبول
امانت از من است یکده اسلاف است (۴۶) و دعه از عتق حازه است
از طرف امین و من و محتاج است بایجاب قبول و لو معاطاه

از نافع غافل جایز ان تصرف (س) واجب است بر ودعی امانت را بطور متعارف حفظ کند و اگر بدین ترتیب حفظ کرد ضامن نیست و الاضامن است (د) در صورتیکه مالک تعین کند چیزی را بایدها محافظ شود مگر موجب خوف تلف باشد که میتواند تغییر دهد (ه) هرگاه ودیع جواری باشد واجبست بر ودعی تعلیف و سقی از بار جوع بصاحبش و در صورت کوتاهی ضمانت مکرر آنکه رد کند یا لکثر یا آنکه مالک منع کرده باشد (و) واجب است برای ظالم نوریه کند بلکه قسم با قصد نوریه جایز بلکه واجب و در صورت تمکن از نوریه و قسم هرگاه تخلف نمود و اقرار کرد بر آن ظالم ضامن است (ز) واجب است دافعت بسو مودع در صورت مطالبه و بسوی ادرش در صورت فوت و بسوی فقراء بقبول صدقه در صورت جهل باس از معرفت (ح) هرگاه در صورت تلف اختلاف شود عاين مالک امين در دين و و ديعه مالک ميکويد دين بوده يا بايد ادا و دين خود کني امين ميکويد ديعه بوده و بوعهده من نپسند پس هرگاه امين بپيسته دارد اقامه نمائد اگر نه مالک قسم بخورد (و) هرگاه اختلاف شود بينهما در صورت تلف بين تفریط و عدمش مالک مدعي تفریط بپيسته اقا

ميکنند و امين متکرران ايمان بقسم (۱) هرگاه اختلاف شود بين رد و عدمش امين مدعي رد است اقامه بپيسته کند مالک متکرران ايمان بقسم مينماید (۲) هرگاه اختلاف شود بينهما در قسم ثالث قول امين مقدم است با ايمان بقسم در صورتیکه مالک اقامه بپيسته نکند **کتاب العارية** (۱) عاریه از سنن اکبره و ان عبارتست از دادن پس معلوم که را بدیگری برای انتفاع در عاریه عقد است چنانچه موقوف یا مجاب معبر و قول ولو معاطاة (۲) شرط است در عاریه که قابل بقاء باشد در طریق بلوغ و عقل و در خصوص معبر جو از تصرف (۳) ضمان در عاریه نیست مگر با شرط تضمین یا شدی یا آنکه عاریه از جنس نه و قصه ناشی از قبیل اثمان باشد یا زینت (۴) نقصان در استعمال ماذون فيه موجب ضمان نیست ولی واجب است بر مستعير اقتصار کند بر مقدار ماذون (۵) جایز است اعراض رهن در دين ديکري ميشواند مطالبه مالک هن نماید بعد از انقضاء مدت (۶) در اختلاف بينهما در تفریط و عدمش در قیمت ثالث زیاد و نقصه بپيسته با معبر است و قسم یا مستعير (۷) در اختلاف در رد و عدمش بپيسته با مستعير

و قسم بامعبر کتاب القسط و اقسامها ثلثة
 معك لقطة يسكون قاف برداشتن طفلی یا جوانی یا چیز نیست
 برای حفظان و از اقسام اشخاص است از سن اکتساب اسلام
 الاول فی القبط و از طفل غیر متمیز نیست که پرستار ندارد
 و اجبا است النقاط از در صورت خوف تلف مستحب است
 (د) فرق نیست مابین صبی و صبیته و ختنی و غیره و یا لغ
 لقط نمیشناسند اگر چه گاهی لازم شود خطای آنها را (س) شرط است
 در ملقط لقط مسلم بلوغ و عقل و اسلام و حراز تصرف
 در اموال پس معلوم است جایز نیست النقاط کند مگر یا از مولی
 (ع) لقط دار اسلام محکوم باسلام است بلکه لقط دار
 الکفر که در از مسلمانی باشد ممکن التولد از آن محکوم باسلام
 اگر چه نمیشوان الحاق بان نمود نسبتا لکن لقط دار الکفر
 در غیر صورت مزبوره محکوم بکفر است (ه) لقط مسلم
 خودش محکوم بکفر است و نصرت فاش محکوم بملکیت و
 فائده اش و لا یت حصان است برای ملقط و نسبت به
 اموالش و لا یت امانت و نصرت فاش موقوف یا زن حاکم است
 حتی در اتفاق بر او در صورت امکان و الا خود مختار است

(ی) لقط اگر معلوم شود که پدر یا جد یا ملقط سابق یا مولی
 دارد رد بسوی آنها شود و در صورت امتناع مجبور میشوند
 بر قبول (ز) لقط کافر محکوم است بر قیمت برای ملقط و
 اموالش تابع از آن است (ح) لقط مسلم اگر مالی ندارد نفقه
 بر امام است از بیت المال داده میشود و در صورت نبودن
 بیت المال بر مسلمین است حتی ملقط (و) میتوان ملقط قفا
 و عدم و ارش و عدم ظهور رضی برای او و عدم کند بقصد جوع
 یا بعد از بلوغ ممکن و الا نه می توان (ی) و ارب لقط امام
 قبل از بلوغ در صورتیکه و ارب نباشد باشد (۱۱) هرگاه
 لقط مکلف شود و اقرار بر قیمت کند برای کسی محکوم بر
 است برای او و در صورتیکه مقوله افکار کند محکوم بر
 است اگر چه احوط آنست که مقوله او را آزاد کند (۱۲) لقط بعد
 از بلوغ و عقل عدم و ارب و عدم ظهور رضی برای او و عدم
 استیلاء احد عاقله او امام است (۱۳) هرگاه بعد از بلوغ و عقل
 استیلاء کند کسی را پس او عاقله او خواهد نه ملقط و نه امام
 و بی جانیات خطائی لقط بر عاقله او نیست و نیز که آن بعد از
 موت لقط از آن است **الثانی فی الضالة**

و ان هر چو انی است مملوک که در تحت بد مالکش یا کبرنده
نیاشد پس هر یک از اوصاف ثلثه نباشد ضاله نخواهد بود
(۱) حیوانانی که میشوند خود را از دزدان و کچل حفظ
کنند مانند شتر و گاو و اسب و قاطر و الاغ و امثال آنها
در صورتیکه در محلی نباشد که آب و علف آنها مهیا باشد
و صاحبش از آن اعراض نموده از جهت عدم قدرتی نگاهدارد
یا شکستگی و پیری و عدم فائده و امثال آن چنانکه
ندارد که جایز است اخذ و اجزاء آنها و مالک خواهد شد
(۲) اما هرگاه در جای که آب و علف آنها مهیا است
و نهاده باشد پس جایز نیست گرفتن و مالک نمیشود
بلکه ضامن خواهد بود (۳) حیوانانی که میشوند خود را
از دزدان و کچل حفظ کنند مانند گوسفند و امثال
آن جایز است اخذ کردن آنرا و بعد از اخذ مختار است باین نگاهدا
رایی مالکش یا رد بسوخته که قلی غائب است یا مملک کند بقصد
(۴) انفاق از بی مال اگر ممکن نشد کبرنده بقصد رجوع بضای
میشود انفاق کند (۵) هرگاه برای چنان فائده باشد که
نقص شود باز آن نفقه و زائدش برای مالکست و نقصان

رجوع بمالک نماید الثالث فی الکفیه بسکون انفاق
و از مقدار دست از مالیکه در دست صاحبش یا کبرنده نباشد
و هر یک از اوصاف ثلثه نباشد لفظه نخواهد بود (۱) لفظ یا
کبر است از درهم یا قیمتش یا قصد مملک مالک شود مگر در
کیسه (۲) در هر دو از ده نخود و شش عشر نخود از نفقه است
(۳) هرگاه بفسد درهم یا از نرند جایز است اخذ آن و بعد
از اخذ باید تعریف کند تا مابومر شود و الا آن یکسال هلاک
(۴) دوام تعریف لازم نیست بلکه راجع است بمعارف
و هم چنین تشخص تعریف لازم نیست (۵) بعد از تعریف
اگر صاحبش معلوم شد بیهوا و الا بجزا است نصت کند
برای صاحبش یا قصد ضمان یعنی در صورتیکه صاحبش
ظاهر شد و امضاء نمود صدقه را بیهوا و الا مثل یا قیمتش را
یاورد نماید و در این صورت صدقه راجع بخودش خواهد شد
(۶) هرگاه لفظه مالی نباشد که قابل بقاء نباشد جایز است که
نفویم کند بر خود و تضمین کند قیمت آنرا برای صاحبش و بعد
از پاس صدقه دهد برای او (۷) لفظه طفل یا مجنون موجب
تعریف و بی است (۸) دادن عید یا لکت یا بقطع است

بابت عاده (۹) ملقط در صورتیکه اخذ کند برای صاحبش
و اگر تلف شود بدن تفریط ضمان نمیشود (۱۰) آنچه در خواص
و بیاباها اخذ شود مخصوص اخذ است اگر چه زیاده از در هم باشد
(۱۱) گراشت دارد گرفتن چیزها بشک پر نفع و کم قیمت است مثل
عصا و مظهره و دیمان و عقال و مبخ (۱۲) آنچه در شکوفاهی
بیابا مالک شود بقصد (۱۳) آنچه در خانه باشند بیا بد مال
خود است مگر آنکه مشرک باشد پس بعد از تفریط بسوی
شربک و انکارش مالک شود **کتاب القرض**
(۱۴) قرض عینک نمودن عین جزئی است بعوض کلی (۱۵) عوض آن
تابع خود است اگر مثلی است مثلاً امدیون است اگر قیمتی قیمت
روز قرض امدیون باشد (۱۶) مثلی است که اجزاء آن متساوی
باشد اگر صفات مانند جو و گندم و روغن قیمتی است که
تفاوت داشته باشد مانند حیوانات (۱۷) مثلی در موقع رد
اگر ممکن نشد قیمت روز رد را باید بدهد چنانچه در قیمتی قیمت
روز قرض را باید داد (۱۸) قرض عقد است که در مشتمل بر
ایجاب قبول و لو معاطاة (۱۹) حق ندارد دائر نسخ کند و عین
مقروضه را پس گیرد بلکه مستحق عوض است فی حق مطالبه

برای او بعد از عقد میباشد و همچنین حق نادیه برای مدیون
مگر آنکه در عقد قرض نادیه نادیه تعیین کرده باشد پس مطالبه
نباید قبل از وقت بکند و نه نادیه قبل از وقت مگر تراخی و موت
مدیون که موجب تعجیل دین شود (۲۰) شرط است رد آن که بالغ
و عاقل و جان از انصراف باشد و همچنین در مدیون پس جابز
نیست قرض کردن مملوک مگر باذن مولی در صورت اذن
مولی مشغول است اگر چه عبد ازاد شود و در صورت عدم
اذن باید رد کند عین مقروضه را و اگر تلف شد در عهد
خود عبد است (۲۱) قرض الحسن از سنن ائمه اسلام است
حتی ثوابان از صدقه بیشتر است و برادر صدقه ده برابر
اجر است و قرض الحسن همجده برابر است بی قرض کردن
بدون حاجت مکر و هت (۲۲) شرط زیاده عینی یا وصفی
حرام و با است و از جمله معاصی کبی و باطل و ملک حاصل
نشود نسبت زیاده (۲۳) در شرط زیاده قرض در صورت نقد
مطلوب صحیح است شرط باطل و در صورت وحدت
مطلوب اصل قرض باطل است مثل آنکه بگوید قرض ادم
ده پیانترده بخلاف آنکه بگوید قرض ادم نومان را و شرط نمودن

زیادتی ده بیک را (۱۱) دادن زیاده نیز عایدن شرط در عقد قرض
جائز بلکه مستحب است (۱۲) هر چیزی که قابل تعبیر فسد و صف
است جایز است قرض دادنش پس قرض طلا و نقره و جو کند
و نان و غیره جایز است (۱۳) مطالبه در صورت عسر و حرج
نیست و امهال لازم است حتی در صورت داشتن چیزهایی که
مستثنی از دین است مگر در صورت تمکن از کسب لایق بحال
چنانچه در صورت تمکن از کسب و مماطله جایز است حکم آن
(۱۴) مستثنیات دین چند چیز است اول خانه لایق بحال دوم
خادم لایق سوم لباس لایق چهارم لوازم زندگی لایق بحال
پنجم نفقه روز خود و عیال واجب النفقه که در صورت وجود این
واجب نیست که با شیان مذکور آداء دین نماید (۱۵) شرط و قاء
قرض در بلد دیگر جایز است در صورت عدم شرط هر گاه این
مطالبه کند و بلد دیگر واجب است آداء در آن محل مگر مختصر
شود مدیون (۱۶) فروختن دین بدین جایز نیست ولی بچین جایز
است لکن بشرط تساوی و صورتیکه از اجناس بوقیه باشد
اگر بکسر و زیادتر جایز است ولی مدیون همان دین خود را بیشتر
میدهد نه کمتر و زیادتر (۱۷) تقسیم در دین واقع نشود پس

هرگاه و شریک قسمتی خود ندهد بپوینا که اگر کشادارند بپوین
همان مملو کین است بپوین باقی است پس هرگاه تلف شود بعضی و
وصول شود بعضی دیگر تا تلف بینهما و اصل بینهما خواهد بود
بلی بصلح و حواله مکن است (۱۸) هرگاه داشتن بپوین شود واجب
بر مدیون قصداً یا عداً یا اماناً حیوانه و وصی یا آراء بعد الموت
(۱۹) هرگاه بگذرد مدتی که قطع شود بموت اثر پس باید بود
آن داده شود و در صورت جهل بمرتبه باید نص در دهد برای
صاحبش یا از خاکم علی الاخط (۲۰) جایز است مسلم قرض خود را
از دینی بکسر و توان که وجه آن از ثمن محرم باشد (۲۱) هرگاه
طلبکار باشد ثمن محرم را بعد از اسلام میتواند طلب خود را
اخذ کند **كتاب الرهن** و این شیعه دین است
چون باشد یا منقعه (۱) شرط است در رهن عقل و بلوغ و
جواز التصرف و ایجاب اقباض (۲) لازم است در رهن عقل و
بلوغ و قبول و قبض (۳) باید مرهون عین و مملوک و قابل قبض
و جایز البیع باشد پس عین مجبوسه که چه مملوک و قابل قبض است
جایز نیست هنر آن (۴) رهن غیر مملوک موقوف بر اجازه مالک است
و هرگاه مملوک و غیر مملوک را رهن گذارد نسبت بمملوک صحیح است

(۵) ولی صغیر یا مصلح میتواند مال آنها را در رهن بدهد و آنها را رد
 (۶) رهن عقد لازم است از طرف رهن که نمیتواند فسخ کند اخلال اثر
 موثوق با آید پس است (۷) هرگاه رهن در ضمن عقد رهن
 وکیل کند رهن یا غیر از او فروش غیر مرهونه یا استیفا
 دین از عین مرهونه در صورت عقد نادیده و کالک از مستند قابل
 عزل نیست اما در هرگاه رهن چنانچه دارد پس بعد از موثوق کالک
 منفسخ شود و رهن باقیست (۸) ایضا بگویم رهن با غیر از در
 ضمن عقد رهن لازمست قابل عزل نیست مطلقا (۹) بقوت
 مرهن رهنانت یوارث انتقال باید (۱۰) هرگاه مقلس شود رهن
 مفداست بر سایر غرقه رهن استیفا تمام طلب خود را عین مرهون
 (۱۱) هرگاه دین را بدار رهن نباشد این با سایر غرقه رهن یکست و اگر
 رهن را بدی باشد سایر غرقه رهن خواهد بود چنانچه اگر دینی بدون
 رهن داشته باشد با غرقه رهن شرکت میکند (۱۲) رهن حامل
 رهن حمل نمیشود (۱۳) فواقد رهن مخصوص رهن است جایز نیست
 در عقد دین شرط کند برای مرهن که رهن را خواهد بود ولی میتوان
 بعهده بکر منتقل کند بمرهن (۱۴) رهن مخصوص هر دینی است که
 تعیین شد پس اگر دین نباشد رهن تعیین برای احدی نمیشود

نسبت بدین رهن نخواهد پس اگر دین را رهن را نداد به کس دیگر
 مرهونه رهن دین را نخواهد بود (۱۵) ولی اگر دین دین را رهن
 غیر مرهونه را رهن هر دو قرار دهد رهن خواهد بود
 و منعک شود الا با آید هر دو دین (۱۶) رهن مرهن هیچک
 حق ندارند تصرف در عین مرهونه کنند مگر در بکری هرگاه
 مرهن بدین دین را رهن تصرف کند رهن مرهونه ضامن نیست
 و اجرت المثل باید بدهد (۱۷) مرهن ایمن است ضامن نیست
 مگر تلف عین مرهونه مستند بقربط و تعدی و باسک و انصاف
 ضامن است مثل زدن مثلی و در قیمتی ضامن است قیمتی و زدن
 زانیه معال دین را (۱۸) مرهن در صورت خوف انکار مدیون با وارش
 با عهده بکنه میتواند استیفا دین خود را عین مرهونه نماید (۱۹)
 اگر بفروشد عین مرهونه را قبل از ابطال فسخ تصرف در عین مرهونه
 نمیشود بکنه بایع در غیر مکر بعد از اجل (۲۰) داخله قاطع است
 و رهن مال منکر است ایضا بقسم می کند صورت نبون بینه ای غیر
 مفتاح التفاضل حکم الحیاه مکاسب رهن حکم است لکب واجب
 برای تحصیل معاش خود و عیال اکثر در صورت انحصار
 و همچنین در آداء دیون یا مطالبه دائن

داشتن و تمکن از کسبه و کسب مستحب بقصد توسعه بر عین الاشیاء
 تمکن از انفاقات سؤمه کسب مکروه در بیست مورد (۱) صرافیه (۲)
 کهن فروشی (۳) غله فروشی (۴) بنده فروشی (۵) حجامی یا شرط
 اجرت (۶) قابله کی یا شرط اجرت (۷) قصابی (۸) زرگری (۹) اجرت
 ضرابی (۱۰) اجرت خضابی (۱۱) اجرت بر تعلیم قرآن (۱۲) کسب کبابینکه
 بجنب از حرام غیشوند (۱۳) معامله با ظلمه با اموال مباح آنها (۱۴)
 معامله با مردان بیست طبیعت (۱۵) معامله با کسانیکه دارای امراض
 مسریه اند مانند جذام و غیره (۱۶) معامله با کردها (۱۷) معامله با بوی
 (۱۸) معامله با نصار (۱۹) معامله با جوس (۲۰) تجارت در بار چغندر
 کسب حرام بر پنج نوع است (۱) مباحه اعیان نجسه که دارای منافع
 محله مقصوده عقلا نباشد مانند بول و غایط انسان و حیوانا
 حرام کوشن یا آنکه شرعاً مالیت نداشته باشد مثل شراب و عرو و
 خون و خول و سل و آقاسک شکار بی فایده و خانک و غلام
 و کینز کافر چون شرعاً و عرفاً مالیت دارد جایز است اما اشیاء منجبه
 اگر منافع محله مقصوده از آنها مشروط بطهارت و قابل تطهیر
 نیست پس جایز نیست الا جایز است با قار و عن منجس پس چون
 فائده آن است صباح می باشد جایز است (۲) معامله الا ان محرر

مثل الا ان هو و قمار و اجاره دادن بیوت و حیوانات برای عمل
 حرام یا سفر حرام و هر چه امانت بر معصیت نباشد مانند فروختن الا
 حوب بکفار در حال جنگ و فروختن انکود برای تمهید و امثال آنها
 (۳) معامله بچیزهایی که نفعی ندارد مانند خروس و عقرب و غیره
 (۴) کسب با عیال محرمه مانند مجسمه ساز از حیوان ذی الروح
 و مقامه و نفی که صولطوی شهوی است اگر چه بخواند در
 قرآن و مراثی بوده یا شدن و کوی ساطل و هو کردن مؤمنین
 و غیبت کردن و دروغ گفتن و نوشن و تمامی کردن و دشت دادن
 و منقش نمودن کسی که مستحب مدح است بالعکس و تعلیم و تعلم
 صحیح بکتاب یا کلام که موجب ضرر و محو گردد اگر چه بسن و ربا
 که بجلال خود مقارن نکند و شجر انس و جن و ملک (۵) اجرت
 عبادان و اجبه و مستحب بر خود شخص مکلف اگر چه غافل از آن
 بوده یا شدن بر آنکه بر شخص زنده مستحب است که دو کف نماز بخواند
 و ثوابش بر روح میت نازل گردد و اجبات کفائی که مقصود شارع
 حصول آنهاست بطور ثمان پس حرام است اجرت بر آنها مثل
 قضاوت بین الناس و شهادت و تبلیغ احکام و بیعت و غسل
 کفن و نماز و دفن میت و امثال آنها اما واجبات کفائی که مقصود

شرح اینان آنهاست نه بطور محض بل بابت و ضاعت و زاع و
حواقیق و غیره پس اشکال نیست در انکساریانها و اخراجات در
انها و همچنین است در صوریکه واجبات مذکوره از جهات مختلفه در
حکم واجب عینی باشد فی شرائط البیع و الشراء
(۱) انکه با بیع و مشتری بالغ باشد که به نه سالگی در دختر و بالغ
سالگی در پسر محقق شود مگر آنکه طفل الن باشد برای بالغین
که حقیقتا معامله مبنایه دو بالغ واقع شود (۲) انکه هر دو غافل
باشند یعنی قوه متمیزه فایز خوب بد و ضرر و نفع داشته باشند
پس معامله مجوز اگر چه گاه گاهی باشد در حال جنون پیش
و مستغافل نیست (۳) انکه هر دو رشید باشند یعنی بتوانند
اصلاح امور خود را بنمایند بقیه نباشند (۴) انکه هر دو قصد
انشاء معامله باشند پس معامله غافل و ساهی از قصد خرید
و فروش نافذ نیست (۵) انکه مختار باشند مگره و مجبور
که خالی از رضا باشد و هر گاه بعد از معامله از بی رضی و صحیح
بخلاف شرایط سابقه که بعد از تحقق و امضا صحیح معامله
نیست بفریغ معامله مگره اگر مجبور باشد محتاج بامضای نیست
و از چند مورد است اول صورت اجبار حاکم شرع محکوم را

در فروش طعامی که احتکارش جایز نیست با حاجت مردم در
مخصوصه و بی تعیین قیمت بران نمیکند و واجبات و فروش برای
دین و اتفاق واجب الثقه است و اجبار در فروش عید و اشراء
از مال مورث و از اد کردن ثاوارشان شو جهات اجبار فروش
کافر عید مسلم خود را بچهار اجبار کافر فروش کافر مصحف را
ششم اجبار مالک بفروش جو اینرا که اشتع کند از اتفاق بیان
در صوریکه نشود الزام بر اتفاق نماید الا مقدم است (۷) انکه
هر دو مالکین در حکم مالک باشند شرعاً مانند ولی خاص مثل
پدر و جد پدری و بی عام مثل حاکم شرع نسبتاً اموال صغار و
مجانین و غائبین و مجهول المالک غیرها و وصی نسبت بمعتل
وصیت و قیم نسبت باموال صغار و کلاء هر یک از مذکورین
در صوریکه معامله از غیر مذکورین صادر شود نافذ نیست فصول
خواهد بود و با اجازه آنها صحیح است بعد از اجازه نماه بعد از عقد
مال مشتری نماه ثمن بعد از عقد مال با بیع است فرقی نیست فایز
نماه متصل و منفصل (۸) انکه ثمن و ثمن هر دو معلوم باشند
پس اگر وزن و کبلی است یکی از آن دو و اگر معدوم است یکی
و اگر غیر مکمل و موزون و معدوم است بمشاهد یا توصیف

تاریخ گول و فربش شود و اگر ممکن نشد اشیا مذکوره را با مورد
مذکوره معلوم کنند بصلح سازش نمایند (۸) تعیین مقدار ثمن است
در عقد پس نمیتوان کند بنظر متعاملین یا احدها یا د بگری و
همچنین مقدار ثمن پس نمیشود از هر مبیع هر ذری و هر جزئی بلکه
باید جن عقد معتبر باشد (۹) آنکه هر دو مفقود بر ذلیم نسیم
باشند مگر در عید کریمه که بضمیمه مفقوده میتوان فروخت (۱۰)
فروختن ماهی ملوک در نستان و لو بضمیمه آن و شیر و پستان
و لو بضمیمه چیز دیگر و حیوان در شکم مادران و لو بضمیمه چیز
دیگر و پوست حیوان بر حیوان و لو بضمیمه پوست و کرک و مو آنها
جایز نیست بلی تبعا که مقصود فروختن نستان و حیوان بود باید
اشکالی ندارد در معامله فی نفسک مایات البیع
القسم الاول بیع برد و قسم است اول بیع بصفتی باید مشتمل
بر ايجاب تملیک عین جوض قبول آن باشد مثل آنکه بگویند
بیعتک هذا بكذا یا فروختم این را بآن و بعد مشتری بگوید بلی
یا قبول کرده و شرط نیست عریض و بفارسی نیز واقع شود و
بیع معاخذاه و آن حاصل شود ببداد و سندی که ایجاد شد از بیع
است قبولش گرفتن مشتری است و دادن ثمن و قاء بقصد است و

لذا فی سیه و بیع جزئی بکلی واقع میشود در معاظان القسم الثاني بیع
بحسب اذن ثمن و ثمن چهار قسم است هر دو حال و معجل است یا غیر
مؤجل یا مبیع معجل و ثمن مؤجل یا مبیع مؤجل است ثمن معجل اما
قسم اول آنرا نقد گویند و آن چهار صورت است صورت اول بیع نقد
بیع کلی بکلی است مثل آنکه بگویند معلوم بوصف غیر مشخص خارج
بیکو مان معلوم بوصف از نقره یا پول سیاه غیر مشخص خارج
دوم بیع جزئی بجزئی مثل بکن نقد شخصی یا بیکو مان مشخص
نماید سوم بیع کلی بجزئی که بکن غیر مشخص خارج یا بیکو مان مشخص
خارجی بفروشد چهارم بیع جزئی بکلی است مثل آنکه بکن نقد مشخص
خارجی یا بیکو مان غیر مشخص خارجی بفروشد در تمام اینها
چون نصیحت نشده مدتی واجب است بیع مبیع را معجل بدهد
در صورت تمکن و مشتری ثمن را ببیع معجل رد کند در صورت تمکن
و طرفین حق مطالب دارند یا تمکن مگر آنکه خود را ضعیف باشند
در ناخیر (افاقه دوم) بیع نسبه است که بیع معجل باشد و ثمن
مؤجل در این صورت باید مدت مضبوطی را مقرر کنند اگر
بفروشد بقتل آن مبلغ که هر وقت خواستی بدهی یا طل است و
اگر بگوید فروختم این چیز را بیکو مان که هر وقت توانستی بدهی

معامله نقد است ثمن درین خواهد بود موقوف بر تمکن و حق مطالبه
 دارد بایع از مشتری و طاهر است که معاملات متعارف مردم
 با در باب اموال از همین قبیل است که جنس را از بقال میخرند و بقیه
 نمیکند چه وقت پولش را بدهد معامله نقد است نه از قبیل تسه
 تسویه سلف است از این پیش فروش گویند که ثمن معجل است
 مبیع مؤجل در ذمه بایع است از آن معلوم و هر یک از بایع و
 مشتری میتواند وجه یا قابل شوند پس صاحب جنس میگوید
 فروختم بکس و اگر بکس را که دو ماه دیگر تسلیم کنم مبلغ معجل پس
 صاحب پول میگوید قبول کردم و یا صاحب پول میگوید این مبلغ
 غلبه تو کردم باز آن بکس را که دو ماه دیگر بدهی و صاحب
 جنس قبول کند صحیح است علاوه بر شرایط سابقه شرط است
 در بیع سلف بچیز اول آنکه ثمن از قبل از تقبل تسلیم کنند و دوم
 آنکه زمان تسلیم مبیع معلوم باشد سوم آنکه در آن زمان تمکن تسلیم
 باشد اگر چه فعلی باشد مثل کسندم در زمان برداشتن چمن
 دو ماه فلان قروغ (۱) مبیع سلفی از قبل از زمان تسلط بر مطا
 جات نیست بقر و شد بلکه در قله قبل از قبضه گراهند (۲) دارد
 هرگاه جنس را در زمان خود مطابق با اوصاف مقرره تسلیم داد

واجب است بر مشتری قبول کند یا در مبیع را ببری نماید اگر نکرده
 الزام میکند الا خود قبول میکند اگر نمکند از حاکم نشد تخلف بد
 کند از مال و انرا و اگر دارد مشتری بلی هرگاه جنس پیشتر باشد
 از اوصاف مقرر و واجب نیست قبول کند اگر بالا نر باشد
 قبول است (۳) در صورت رسیدن وقت ناد که معذرت مشتری
 بخوار است و فسخ و مطالبه ثمن یا مثل یا انکه صبر کند تا زمان تمکن
 بایع از نادیده و بدین فسخ نشود (۴) بایع سلفی که مدیون جنس خاص
 میشود غیر از جنس معلوم را بدهد یا صایف مشتری است
 چهارم بیع کالی بکالست یعنی فروختن چیزی بکس و معجل است بچیز
 مؤجل مانند بدین بدین که هر دو مؤخرند این قسم از بیع باطل
 و حرام است **التقسیم الثالث** بیع بحسب اختیار و اس المال
 و عدل و طور است طور اول بیع مزایحه است آن بعد از علم بر اس
 المال یا در غرض بر آنست بمقدار معلوم چنانچه اگر شرط کند
 که بیع را بدبر و اس المال و مخارج معامله از دلائی و کالی و وزان
 و غیره یا باشد لازم است اگر اشیا را بجمعا خرید و نمیتواند بیع
 کند ثمن یا بر آنها و اختیار نماید مگر اعلام کند مشتری بر این تسلیم نمیکند
 شود و مبیع نویسد آن سر بر فروختن و در این صورت باید ثمن

ثانی مثل ثمن اقل باشد جنس او و صفات او قدر اظهور است و بیع مواضعه
بکم کردن از سر مایه کراهته دارد در مزایجه و مواضعه که بیع وضع
نسبت بر مایه دهد مثل آنکه بگوید از قرار ثمن مایه ده شاهی زیاد
یا کم از سر مایه طوچه تمام بیع مستانه و آن ذکر نکردن سر مایه است
این نیز از اقسام بیع است زیرا که محفوظ از کذب غلط خواهد بود
القسم الرابع بیع بحسب بیع بر چهار طایفه است لطایفه اولی
بیع اجناس بویه (۱) بیع ربوی عبارتست از آنکه در عوض موزون
یا مکمل از یک جنس باشد پس زیادتی در یک طرف ثوردی باشد
و یا حرام و معامله نسبت بر این باطل است هرگاه معدود یا معدوم
باشد مانند تخم مرغ و کرد و قماش و امثال آنها زیادتی موجب
رابط نیست (۲) مناط در مکمل و موزون بودن زمان صاحب است
اگر معلوم باشد الا محل و بله معامله باید ملحوظ شود (۳) جو
کنده یک جنس میباشد و این باب (۴) جنس و ماخوذ از آن یک جنس
میشود مثل خرمای و شیر و آن و شیر و شیر و آن و هم چنین است
ماست و شیر و کشک و سر و شیر و روغن (۵) جنس موزون
نشد از میان این را معامله بمقابل یکدیگر نکند بلکه احوط و
معامله است (۶) اختلاف نوعی که است در عدم تجانس مثل

گوسفند گوسفند گوسفند کا و روغن آنها ولی بزرگ و گوسفند
بکنوعند هم چنین کا و و کا و پیش و نو و ماده (۷) زیادتی بحسب
زمان هم موجب بقاء است مثل آنکه یکی نقد بشود و دیگری مؤجل
(۸) بیع مذکور یکی جایز نیست لومتناسا و یا (۹) فرار از بیع
قسم ممکن است اول بد و معامله و دشمنی و مضیمه جنس
دیگر در هر فرضی کلیههاست و آنکه معامله را بر مکتب و بی فایده
کند و زیاد را بپوشد چنانکه هر یک از خود را قرض دهد
و نقد دیگری را بری نمایند بیچ آنکه هر یک از خود را بد بکند
بپوشد (۱۰) هرگاه معامله ربوی از روی جهل محکم واقع شود
باید یادتی را رد کند صاحبش یا وارثش و معامله صحیح است
هرگاه نداند یا از حاکم عین یا مثل یا قیمتش را صدقه دهد
برای صاحبش (۱۱) ربای مایه چند نفر و اموال نیست اول مایه
پدر و فرزندان و مایه مولی و مملوکش و مایه زن و شوهر
چهار مایه مسلم و کافر هر چه بشرط آنکه زیادتی از طرف کافر
باشد اما مایه مسلم و ذمی جایز نیست مگر و هم چنین است بقاء
فرضی الطایفه الثانیة بیع الصراف یعنی فروختن
طلا و نقره بخود آنها و هر آن چند مستلزم است (۱۲) بیع
جایز است به خان جنس خود فروختن با علم جز بایه بی عوض

شش مورد لازم نیست اول آنکه غیر موطوءه باشد و در صورتیکه
کنیز ملک زن باشد سوم آنکه کنیز خائض باشد چهارم آنکه بائن باشد
پنجم آنکه صغیر باشد ششم آنکه حامل باشد (۹) استبراء برای صحیح
بیع نیست بلکه حلوان و حلو و طوطی است (۱۰) حامل را جایز نیست که
مشتري او را و طوطی کند پیش از چهار ماه و ده روز و بعد از آن مکروه
و در صورتیکه و طوطی کند قبل از گذشتن مدت عزل کند در صورتیکه
عزل نکند گراهنه دارد فروختن فرزندش بلکه مستحب است از مملو
خو چیزی برای او تعیین کند (۱۱) هرگاه کنیز را خریداری کند و
نماید معلوم شود ملک غیر بوده کنیز را باید بداد تا بکشد یا بکشد
قیمت فرزند بقیمت و زیاده متولد شده اگر کنیز بگریزده و اگر بگریزده
باضمه بپسند بد فیم طفل و طفل را جع بمشتر نیست میتوانند
رجوع کنند بر بایع و بهاء کنیز و قیمت فرزند را بگریزده در صورتی که
الافلا (۱۲) مستحب است که مشتري اسم مملوک را تغییر دهد و گاهی
شیرین نماید برای او صلح دهد (۱۳) فروختن عیب آفاء اگر مخفی
منفرد جایز نیست مضمناً جایز است (۱۴) جایز نیست فروختن
ام ولد مکروه در صورت اول نه دادن ولدش و دوم برای نادیده ثمن آن که
قدر براد ندارد (۱۵) جایز است خریداری عیب آفاء کلاً و مبعوضاً

بنحو مشاع و در اینصورت هیچکس از مالکین امه نمیتواند با او
وطی کند حتی در صورتیکه سایر شرکاء هم تحلیل کنند ولی
همه شرکاء نمیتوانند برای غیر مالک تحلیل نمایند هرگاه و طوطی
کند یکی از شرکاء باید بمقدار حق الشرکه حد را بزنند هرگاه
حامل شود فرزندش حرام است باید حصه شرکاء از قیمت بوم
الولد داده شود (۱۶) عیب آفاء مالک میشود پیش هرگاه دو
نفر عید هر یک را از مولای دیگری خریداری نمود در زمان و
برای خود باطل است اگر در زمان مختلف باشد عقد بیع
صحیح است هرگاه هر دو برای مولای خود خریداری نمودند
هم صحیح است اگر چه در زمان واحد عقد واقع شود جایز است
خریداری از کافر دختر و خواهر را قار بگوید و آثار ملکیت بر
انها جاریست اما بیع الحیوان غیر الانسان (۱۷) منوط ملکیت
حیوان وحشی از طيور و حیوان بری و بحری بصید کردن است
و در غیر وحشی بانقال شرعی است از ذی البدن یکی از نواقل
شرعی و نیز هر یک تابع ملکیت خود است (۱۸) جایز است خرید
و فروش هر حیوان مملوک کلاً و مبعوضاً بنحو مشاع از ثمن و
سدس و ربع و ثلث و نصف و جایز نیست جزء معین از آنرا

بیع و شرائ نمودن مانند سرودن و پدید آمدن اطاقه الزامه
فروختن میوه جان و غلات و بقولات است (۱) شرط است
در فروختن آنها آنکه ظاهر شود مثل آنکه شکوفه کند در صورت
عکس ظهور جایز نیست مگر بضمیمه که بدنهائی قابل فروختن باشد
مثل آنکه فروشد آنها را با مزعه یا چند دیگر و یا آنکه فروشد
آنها را از اندر یکسال (۲) بعد از ظهور ثمره و قبل از ظهور
صلاح جان است فروختن و بی مکر و هشتک رفع شود کراهت
فروختن زائد بر یکسال و یا بضمیمه یا بشرط قطع (۳) بدو
صلاح امر است عرفی پس در خرماء و نلک گرفتن است در غرض
بستن و در سایر میوه جان بختن شکوفه و بستن زانه و در
بقولات ظهور و بستن است در غلات خوشه کردن است (۴)
ظهور ثمره بعضی از باغ مجوز بیع تمام ثمر از باغ است هم چنین ظهور
یکی از دو باغ مصحح بیع هر دو باغ و زیاد تر است (۵) جایز است
بیع زراعت که خوشه کرده باشد چه هنوز بر پا باشد یا در
کرده باشد یا خصل باشد در صورتیکه شرط کرده باشد
ناوقت روز اجرت ندارد و در صورت عدم شرط باید مشتری
اجرت بدهد الا با بیع خود دار و انرا قطع کند و زمین خود را بخرید

کند (۶) جایز است فروختن بقولات مانند خیار و بادنجان و غیره
و همچنین علفها مثل بونجه و شبدر و غیره بعد از ظهور و قبل
چون و چند چمن بطور عرضی بختن و هم چنین است حناء و نون
(۷) جایز است فروختن اشیاء مرفوعه یا بشرط استثنای حصه
معلومه مثلاً از ثمره آنها و همچنین وزن معلومی از ثمره
آنها و در صورتیکه نقصان بحسب تخمینی که زده شده بود متوجه
شود از مستثنی ناقص شود یا بقسبه (۸) جایز است استثنای ثمره
شجره معینی از تخم و غیره (۹) جایز نیست بیع محاذی از فروختن
خوشه است بکنند چه از خود آن خوشه باشد یا غیر آن و جایز است
بغیر کنند فروختن (۱۰) جایز نیست بیع مزایب و از فروختن خرما
درخت است بخرما بخرمای آن و یا بخرمای غیر آن جایز است
فروختن بغیر خرما مگر بیک درخت خرما که در خانه کسی باشد
و انرا عریه گویند پس جایز است فروختن بخرما مطلق

فصل در احکام بیع

در بیع است آنچه را که ظهور عنوان بیع شامل شود مثلاً
عنوان دار که ظاهر است و عرصه و اعیان و بیوتات اعلی و
اسفل و در و ب و پنجره ها و عنوان ارض شامل نمیشود

اشجار از امر بشرط دخول عنوان حیوان شامل نمیشود بآن
واقعات و حمل از امر بشرط دخول فروختن اشجار شامل
نمیشود ثمره آنرا خصوصاً در خرفای نابرسیده باع که ثمره آن
مخصوص باع است بشرط دخول و بی تخلیه غیر مؤثره ثمره اش
مال مشتریست هرگاه درختی و نخله را استفتا نمود از اشجار
مبیعه مخصوص باع است حق دارد دخول و خروج را و خردن
شتر ریشه های آنرا قطع کند بلکه هر چار بشرط قله است باید
بجای خود باقی باشد **الثانی فی التسليم** (۱) و اجاب است
بر هر یک از باع و مشتری تسلیط دیگری ابر مبیع و عثمان
و این تکلیف امریست وحدانی و مختلف نمیشود مصادیق آن
بحسب اشیاء و انظار پس گاهی میشود که در غیر منقول کاتب
صرف بداران مثل زمین غیر محوطه و گاهی تخلیه کافی نیست
مانند خانه که علاوه بر تخلیه بدست حاج است بدارن بکشد و
امثال آن چنانچه در منقول گاهی وزن و کیل کافی است مثل
ایحسان سیاه و یار قند و کند و غیره و گاهی محتاج است
بقیصر بدو یا لجمه نظر عرف مبیع است و تطبیق مفهوم تسلیم
بر امور خارجی (۲) و اجاب است مبیع را خالی کند از متاع خود

(۳) هرگاه زمین فروخته مشتمل بر زرع باشد باید مشتری صبر
کند تا زمان رسیدن متاع در صورت علم مشتری آن قبل از خرید
و هرگاه جاهل باشد مختار است در فتح و صبر (۴) تسلیم و تسلیم
مشرط بتفریع نیست بلکه بدین تفریع حاصل میشود و بعد
از آن اجاب است تفریع (۵) هرگاه تفریع موجب خرابی شود
بر باع ارض (۶) فروختن میکل و موزون قبل از فیض جائز و
مکروهست خصوص بیع طعاقیل از قبض مکرر ولی که تدریج
بفروشد (۷) در صورت اختلاف باع و مشتری نقص میکل
و موزون و معکود مذکور اگر مشتری حاضر بود در موقع
وزن و عقد ذریع پس چون مدعی است باع منکر پس هرگاه بینه
دارد اقامه نماید الا بر باع حق قبی دارد و اگر حاضر نبود باع
مدعی تمامیت است مشتری منکر آن پس بینه بر باع است در صورت
عدم مش باع حق قسم بر مشتری دارد و بعد از قسم تکمیل میشود
مدعی برود و هر دو صورت اقامه دعوی بینه و قیام بخلاف
در حضور حاکم شرع باید بود باشد **الثالث فی الشرط**
(۱) آنکه باید بشرط موجب تسلیم عقد نباشد مثل آنکه بگوید
فروختم بنو این متاع را اگر زید بیاید یا آنکه بخالف شرع نباشد

۳ آنکه موجب جهالت معامله نشود (۱) آنکه مفقود باشد مثل
فروختن ربع بشطی آنکه خوشه شود (۵) آنکه مخالف مقتضای
ذات عقد نباشد مثل آنکه بفروشد بشرط عدل انتقال عین
بشیبایعین و نحو مواعاش و طبع که مخالف مقتضای اطلاق عقد
اشکالی ندارد مثل آنکه اطلاق عقد اقتضاء میکند که بعد از عقد
تسلیم و تسلیم واقع شود پس اگر شرط کند زمان خاصی از این نداشت
(۶) ماوراء شرط مذکور و جائز است که بعد از عقد واجب است عمل
بان و از این قبیل است فروختن عید امیر بشرط عتق و ندی و کتای
و فروختن ملک بشخص بشرط فروختن و فروختن بشرط سقوط
یا اسقاط چهار ات و فروختن بشرط بقاء ذرع نابرسد یا بچوب
یا بآجنان و امثال آن (۷) شروط مذکوره باطل و مبطل عقد است
مگر شرط مخالف شرع که محرم حلال یا محلل حرام باشد بشرط
مفقود پس این دو قسم اگر چه باطل است ولی مبطل عقد نیست
(۸) هرگاه بفروشد شیئی معین یا موضوع را بشرط مقدار معلوم
مثل آنکه زمینی یا بفروشد بشرط صد ذرع پس معلوم شود که اگر
از آن بوده مشتری بخنار بر فروختن و یا گرفتن قط ناقص (۹) هرگاه
در صورت مذکور معلوم شود زیادتی بر مقدار معلوم یا بایع
است بر فروختن و یا گرفتن قط زیاد (۱۰) هرگاه زمین یکصد ذرع

بفروشد یا اینکه یکصد ذرع و ختم بنویسد یکصد ذرع زمین زاید معلوم
شود نقصان مشتری بخنار است یا بن فروختن و امضاء بتمام آن
و هم چنین هرگاه معلوم شود زیادتی بایع بخنار است یا بن فروختن
و امضاء بتمام آن بن مانع (۱۱) هرگاه معلوم شود که بایع نفرخته
جز یکصد ذرع پس در این صورت زیادتی مانع بایع است مثل آنکه
از ابتدا یک قطعه زمین معلوم یکصد ذرع فروخته بخنار آنکه
تعیین آن قطعه فلان است بعد معلوم شود که قطعه سابق بر
آن میباشد پس در این صورت زیادتی مانع بایع است مشتری
بفروختن است یا امضاء بتمام آن است (۱۲) فرق نیست در
مسائل سابقه باین آنکه بیع مختلفا لا جزاء باشد مثل
زمین (۱۳) شروط و طبع که در ضمن عقد واقع میشود اگر شرط عمل
باشد اشکالی ندارد و واجب است ایتان بان یا ملاحظه آنکه شرط
ممنوعه نباشد (۱۴) اگر شرط ضمنیه شرط نتیجه باشد پس بر
قسم است پس اگر آن نتیجه شرط بعقد خاصی نباشد مثل
عقد ازدیقه پس گناهت میکند تحقق آن بنفس شرط مثل شرط
و کالت و وصایت و جعاله و غیرها و اگر محتاج بعقد خاصی
مثل باب نکاح و طلاق و عتاق پس بنفس شرط واقع نشود

بلکه واجب است تکاح و طلاق و عتاق و امثال آنها (۱۵) جایز است
جمع مابین دو عقد ثمن واحد بدین تقسیم مثل آنکه بفروخته یکصد
من کنده موجود و یکصد من کنده سلف باشد و توان و هم چنین
سایر عقود مثل اجاره و نکاح بشیء واحد بدون تقسیم مثل
آنکه بگوید اجرتک الدار الی سنة و زواجک نفسی بمائة تومان
اگرچه تعیین نکند این جهالت مضرت بقدرین نیست مگر در صورتی
مبیع از کسی باشد منکوحه بکری که در این صورت جهالت موجب
غیر است **الزابع فی الخیار** از آنکه اول خیار المجلس
(۱) آنکه بایع و مشتری فاذا میگوید بعد از عقد از هم جدا نشده
اند و لو آنکه در مجلس عقد هم نباشند هر یک میتوانند بیع را
فسخ کنند (۲) هرگاه جدا شدند هر یک از دیگری خیار از
هر دو ساقط میشود (۳) اگر احدهما اجازه کند دیگری فسخ
کند عقد باطل می شود و لو آنکه فسخ بعد از اجازه دیگری
باشد (۴) هرگاه در ضمن عقد شرط کنند سقوط خیار از اجزا
ساقط است (۵) هرگاه بعد از عقد سقاط کنند هر دو
ساقط شود مگر (۶) هرگاه احدهما سقاط کند خیار دیگری
باقیست پس اگر فسخ کند عقد باطل خواهد بود (۷) اگر احدهما

مجلس بکری بکری بکری ساکن شود خیار هر دو باقیست
(۸) خیار المجلس مخصوص بیع است سایر معاملات خیار المجلس ندارد
الثانی خیار الحيوان (۱) هرگاه مالک شود کسی حیوان را بایع
دارای خیار خواهد بود (۲) فرق نیست مابین اینکه مشتری مالک
شود مثل آنکه مبیع حیوان باشد یا بایع مالک شود حیوان را به
عنوان ثمن مبیع یا آنکه هر دو مالک شوند مثل آنکه مبیع و ثمن هر دو
حیوان باشد (۳) خیار حیوان سه روز است ملتزم از هر عقد
(۴) ساقط میشود خیار حیوان بشرط سقوط در ضمن عقد و هم
چنین باسقاط بعد از عقد هم چنین ساقط شود بنصرت صاحب
خیار چه آنکه تصرف مخیر از ملک باشد و ماثل بیع یا غیر لازم
مثل هبه یا تصرف غیر مخیر مثل کوب که ذال بر رضاً امضا
معامله باشد اگر مقصود از کوب امتحان باشد سقط خیار
نخواهد بود و هم چنین سوق حیوان بسوی منزل دلالت نکند
بر رضاً امضاء (۵) هرگاه حیوان در زمان خیار تلف شود از
غیر صاحب خیار است پس هرگاه بایع فروشنده حیوان باشد
تلف از بایع است فاذا میگوید مشتری حیوان نکرده باشد (۶) فرق
نمیکند ضمان تلف یا آنکه در زمان خیار قبضه باشد یا نه

بجوان یا قبض نکرده باشد (۷) هرگاه عیبی در زمان خیار ظاهر
 شود و مستند مشتری نباشد مانع از خیار چون نیست (۸) چنان
 جوان مخصوص بیع است بطریق معامله آن ندارد انکاشا
 الشریط (۱) شرط خیار تابع قرارداد منبایعین است پس ممکن است
 احدی یا کلیهما یا شخص ثالث باشد (۲) انکه متبنی برای آن مقرر
 شده بلکه تابع قرار معامله من است (۳) انکه باید متقشر مضبوط
 باشد (۴) صحیح است اشراط متبکیه تابع رد مثل ثمن بشویش
 نماید پس در صورت رد در مدت معلومه بیع لازم خواهد بود
 (۵) در مدت خیار شرط تلف تمام از مشتری است (۶) خیار شرط اختصاص
 بیع ندارد در هر عقد صحیح است اشراط (۷) جایز است اشراط
 موامره و مشاوره تا مدت معین و بعد از امر متشاور تعین یا
 اجازه لازم نیست بر مناسمو و مستشیر فسخ با اجازه و بامر و بیع
 کدام از فسخ و اجازه متحقق نمیشود بجز الفائی که چهار برای او مقرر
 شده که بسخ او فسخ شود عقد با اجازه و امضا شود عقد
 التراجع خیار التناجیر (۱) تاخیر قباض ثمن بسوی تابع و تاخیر
 قباض ثمن بسوی مشتری موجب خیار است (۲) ابتداء
 خیار بعد از روز است از جن عقد در صورتیکه شرط تاخیر

نکرده باشد (۳) هرگاه قبل از تمام سه و قبض قباض واقع شد
 چهار ساقط است و اگر بخارند (۴) هرگاه بیع تلف شود در ثلثه
 یا بعد از آن از تابع است الخامس الخیار لا یبقا له یوم (۱) هرگاه چیزی
 بفروشد که استعداد بقاء نداشته باشد بکروز بگذرد تابع
 بخار بر فسخ است فاندسیر بخار و کوشه و لکوره ها و هوای گرم
 و نحو آنها و این خیار در صورتیکه ثمن آن تابع اخذ نکرده باشد
 و الا فان استبدد تابع ناصبا حبش بیاید بکیر و در این صورت
 برای رعایت مشتری اگر بفروشد احسان است و محتاج با جازمه
 نمیشود اگر چه حوط است التماس خیار الغبن (۱)
 فروختن مالی بکثر از قیمت و خریدن زیاد تر غبن است (۲) شرط
 در این خیار اینست که غبن غیر متعارف باشد بکلی آن (۳) اینست که در زمان
 عقد مغبون نباشد (۴) انکه جاهل باشد بقیمت معمولی (۵) اختصاص
 ندارد با حدیثی هر یک از تابع و مشتری مغبون باشد
 اختیار فسخ دارند (۶) تصرف غابن یا مغبون مانع از خیار نیست
 در صورت عدم الثبات لغبن حتی در صورتیکه تصرف محرم عموم
 باشد یا تصرف مانع از رد و در این صورت بعد از فسخ رجوع قیمت
 در قیمت بمثل رد مثل باید شود و هم چنین است در صورت تلف

السابع خيار العيب (۱) هرگاه چیزی برخلاف مجاری
طبیعی واقع باشد معیوب خواهد بود هم چنین هرگاه خارج از
معتاد باشد (۲) کوری و شبلی و زیادتی اصبع یا نقصان آن و
جنض از کسیکه باید بحسب سن جنض شود از عیوب طبیعی است
و با آن ملوک و ثقلان و دیر و شمال اندک و بر خاک و گاه بیک
خارج از متعارف عیب است بحسب عادت (۳) اطلاق بیع اشترای
صحیح مقتضی سلامت بیع است (۴) ظاهر شود معیوب بودن
مبیع پس مشتری مختار است تا بین فسخ و رد و یا امساک یا اخذ
ارش (۵) نبری از عیبی رضمن عقد علم عیب قبل از عقد
واقع ضمان عیب ملزم عقد است (۶) تصرف غیر یا خروج یا رجوع
بمعیب بعد از عقد تصرف اهل بیرون یا حدث عیب در نزد
مشتری مسقط خیار و موجب گرفتن ازش است (۷) هرگاه
دو چیز را بفروشد احدیها معیب باشد خیار فسخ نسبت به تمام
معامله است پس باید هر دو را رد کند و یا اختیار ازش نماید
و حق تبعض ندارد مگر در صورت رضایت طرفش (۸) تصرف در
موضع مانع از رد معیب نیست اگر در قبه که ظاهر شود معیوب
بواسطه حامل بودنش پس اگر مشتری طی کرده باشد میشود

در کد انرا و بی باید نصف عشر قیمت انرا بایع بدهد و اگر عیبش
غیر حمل بوده بواسطه طوطی نمیشود رد کند و حق گرفتن ازش و
فقط دو در تصرف به حیوان شیرده که جمع کرده شیر تر از نامعلوم
شود شیرش از آن است پس تصرف از آن در سبب مانع
خیار عیب است پس نیست پس میشود رد کند یا شیرهای
دو شده یا مثل آن در صورت تلف اگر ممکن شود قیمت چون
العقد بدهد میشود ازش بکسر فی کیفیت اخذ ازش
(۱) طریقی است تفاوت قیمت صحیح و معیوب معلوم کند
که نصف است یا ثلث است یا ربع یا غیر آنها مثل آنکه قیمت کردند
معیب را بیک تومان و صحیح را بیدو تومان یا بیه تومان یا چهل
تومان پس از آن که کرد از ثمن نسبت همین تفاوت است نه
بنفس تفاوت پس اگر انرا خوریده باشد صحیحاً یا بکتمان بعد از
شد معیوب است قیمت کردند جنس را معیباً یا بکتمان صحیحاً
چهار تومان نسبت قیمت معیب صحیح ربع است پس باید سه
ربع از یک تومان کسر شود و قیمت معیب بیک ربع تومان خواهد
بود و اگر بخوانند بمقدار خود تفاوت ازش داده شود یا
جنس را با سه تومان مشتری بدهد در این صورت لازم است جمع

پس تفاوت عاقلین در این مثال یک ثلث خمس است (۳)
 هرگاه اختلاف مقومین در قیمت معین باشد با اتفاق در صحیح مثل
 آنکه هر دو مقومین غودند از اید و از ده و یکی از آنها معین آمده
 و دیگری معین باشد پس بر هر یک از این دو صحیح
 میشود بستن چهار جمع غود بین المعینین میشود شانزده و نقاش
 بینهما هشت است نسبت ثلث پس از ده و از ده که اصل غن است
 چهار که ثلث است کسر کنارده میشود و بر هر یک ثانیه نسبت و از ده
 بدست می آید که دو عدد باشد نسبت و از ده بدست نصف که
 شش عدد باشد پس جمع شش که سده و نصف است چون تقسیم
 شود بدو خارج قسمت نصف سده و ربع شود مطابق چهار عدد
 پس از شش که چهار عدد است از غن کسر میشود و اینجا طریق متحد
 (۴) هرگاه اتفاق کردند در قیمت معین بشش در صحیح یکی
 یکی میگویند و دیگری هشت پس بر هر یک از این جمع صحیح
 هجده عدد جمع معین و از ده تفاوت بینهما شش نسبت
 پس از اصل غن که ده و از ده بود ثلث کسر کنارده میشود و بر هر یک
 ثانیه نسبت که قیمت صحیح است باشد شش که قیمت معین است
 دو و خمس است که چهار عدد باشد نسبت هشت که قیمت صحیح

باشد که قیمت معین است و بیع است که دو باشد جمع بر این
 یک ربع و دو و خمس است پس تقسیم بیع خارج قیمت یک ربع
 میشود پس از اصل غن که ده و از ده بود ثلث بیع نصفه
 کسر شود و این صورت اختلاف بین طرفین ظاهر شود و احوط
 در صورت اختلاف طریقین صلح است تا امر بخیار الرؤیه
 هرگاه فروخته شود چیز معینی که قابل اشاره و معلوم بحسب
 الوصف باشد بدون آنکه از مشتری یا باع دیده باشد
 و بعد معلوم شد که کثیر است از اوصاف مذکوره مشتری
 مختار بر فتح می باشد در صورتیکه زیاد تر باشد از اوصاف
 مذکوره باع مختار بر فتح است (۵) اگر بدو نفر کسر و وصف
 خرید و فروخته معامله باطل است (۶) اگر قابل اشاره باشد
 معامله کلی است موجب خیار نیست یا بد تبدیل کند (۷) اگر
 بعضی از آن دیده شده باشد دون بعضی بعیض در خیار
 نخواهد شد بلکه خیار در جمیع است (۸) و اگر بلا لحاظ
 قدیم فروخته یا خرید و بعد خلافت ظاهر شود داخل در
 خیار رؤیه نیست بلکه داخل در خیار شرط است چنانچه
 خواهد آمد تا اسع خیار التبدلیس اندیس

خلاق واقع را بعنوان واقع در معرض بیع در آوردن مثل
آنکه غیر یا کره را با کره و غیر متصف بصفة کمال را بعنوان نقصا
یا نکال فروختن مانند آنکه حامل را بعنوان غیر حامل و غیر خوش
صورت را بعنوان خوش صورت فروختن مثل آنکه صورتش
سرخابیالد و موهایش را بچسبانند که شیر را بصورت شیر
بواسطه نصربه فروختن چه در کوفه سفید چه در شیر یا کاه باشد
(ب) در موارد تدلیس ارزش ندارد بلکه مختار است در رد و قبول
(س) تدلیس بنصربه بعد از خبر رسد و از استیفاء اگر اختلافی
ظاهر نشد خیار تدلیس ندارد و اگر نقصا ظاهر شد بنحویکه
خارج از معارفست خیار ثابت خواهد بود (ع) نصربه بشدن
شاه مصرانه و غیرها و بوطی حامل مانع از خیار نیست ولی
دوشنده نباید از عهده شیرهای دوشیده برای بیاع برباید
عینا او مثلا او قیمتا و هم چنین و ابطی حامل باید از عهده عشتی
امه برباید العاشر خیار الاشرطه (۱) اشراط قرار
دادن خصوصیتی است برای بیاع در ضمن یا برای مشتری در
ضمن پس چون تخلف شود موجب خیار است احکام مشروط
سابقا ذکر شد الحادی عشتی خیار شرکتی که از در صورتی که

بفروشد چیزی را بعد معلوم شود که بعضی از مال دیگری است
و فروخته نمیکند و خیار آنکه شرکت سابق بر عقد واقع باشد یا بعد
از عقد قبل القبض شرکت حاصل شود مثل آنکه مزوج شود
بچیز یکی نتوان تمیز داد االثانی عشتی خیار عقد التسلیم و ان
در صورتی که چیزی را بفروشد با کمال امکان تسلیم منعذر
شود پس برای مشتری خیار ثابت است االثالث عشتی
خیار تبعض الصفه و ان در صورتی که بفروشد چیزی
ممتاز را پس احدها مال غیر در آمد مشتری مختار است یا بین
التزام با احدها بقسط ثمن بپردازد و فتح التابع عشتی خیار
التقلیل و ان در صورتی که مالی را بفروشد و قبض ثمن
نکرده مشتری مفلس شود یا بیع مینماید که فتح کند و غیر مال
خود را اخذ کند و داخل در عرفه آن شود یا آنکه فتح میکند و با عو
شرکت کند الحامیس عشتی خیار غیر المیت و ان در صورتی
است که فروخته باشد چیزی را و تمام ثمن را اخذ نکرده مشتری
بمیرد یا بیع مینماید فتح کند مال خود را بپردازد و اگر فتح نکند
دین را ثابت کرده قسم بخورد و طلب خود را در یافت نماید
کتاب الشفعه و ان حق ضمیمه کردن مال کسی است

خود قهر او برای از شر ایمنی است اول اشترک دو نفر در مالی باشد
 نه زیاده (۱) آنکه اشترک دو نفر در ملک باشد نه احدهما ملکی باشد
 و دیگری موقوف علیه باشد (۲) آنکه احدهما با شایسته انتقال دهد
 نه بدون انتقال (۳) آنکه انتقال بصورت بیع باشد نه بصلح و ارث و
 نحو آنها (۴) آنکه بیع مشاع باشد نه مفروز بلکه اشاعه در
 طریق یا اشاعه در راه آب موجب شفعه است (۵) آنکه شریک
 قادر بر دادن ثمن باشد نه بطور فسیه و ناجیل (۶) فوراً اخذ
 بشفعه نماید نه بعد از مدتهای که استشاره و استخاره کند مگر
 آنکه اطلاع نداشته باشد (۷) حق الشفعه برای فقی بر مشرک
 مسلم ثابت نیست ولی برای مسلم بر مشرک فقی ثابت است
 (۸) اخذ بشفعه همان محلی که عقد واقع شده صحیح است گما
 کیف حتی آنکه اگر بایع بعد از عقد مقدار بزرگتری بچشد باید
 شفعه همان موضع علیه العقد اخذ کند (۹) اگر واقع علیه العقد
 مثل نداشته باشد ممکن است اخذ بشفعه بقیه ثمن نماید (۱۰)
 اگر شفعه اظهار کند غیبت ثمن باید سه روز امهال کند اگر
 در بلد دیگر باشد علاوه بر سه روز باید بمقدار یک مکن است
 وصول مهلت داده شود بشرطیکه امهال مضربیشتر نباشد

(۱۳) برای غایب حق الشفعه ثابت است بعد از حضور مطالبه
 کند و اخذ بشفعه نمائید (۱۴) هرگاه شفعه بشفعه یا صغیر یا مجنون
 باشد بعد از رفع اعدا و منو اند اخذ بشفعه غایب نیز ولی میشود
 اخذ نماید (۱۵) عدا و حلی مانع از حق آنها نیست (۱۶) طرف شفعه
 مشرک نیست ضامن فساد معامله او نیست شفعه از مشرکی
 در صورت ظهور و فساد ثمن خود را بمتجلا بگیرد اگرچه مشرکی حلی
 معامله کرده (۱۷) اسقاط حق الشفعه قبل از بیع مبطل حق
 الشفعه نمیشد ولی اسقاط بعد از عقد مسقط است بمتجلا
 تبریک شهادت بر معامله مگر آنکه منافات با فوریت نداشته
 باشد (۱۸) حق الشفعه مانند اموال است انتقال میباید بود
 (۱۹) اگر اختلافی مابین شفعه و مشرکی واقع شود در مقدار ثمن
 باید بشفعه غایب بقیه کند در صورت تمکن و الا قول مشرکی اخذ
 میشود اینان بهمین وَالْحَمْدُ لِلَّهِ اَوَّلًا وَآخِرًا

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

کتاب لا ینس عما سواه و الا ینس بمولاة الله
 ابن محمد کاتب الموصوفی الخواصر
 فی دار الخلافه طهران ۱۳۵۵

مجلس کتابخانه مسجد اعظم . قم

در مرکز مطبعه اسلامیه عمده النجاشی
احاجی سید احمد و حاجی
سید محمود (خوان کتابچی)
بدستگیری حاج عبدالرحیم
صابر و اسماعیل معارفخواه
پیرمهدی اسدقا مطبعه چی
چاپ شد

مرکز فروش جنب مسجد جامع قم

(۵) مر بال است



